



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



زندگانی بانو
خدیحہ کبری



باقر شریف القرشی

ترجمہ محمد قاسمی صاحبزادہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی بانو خدیجه کبری سلام الله علیها

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	زندگانی بانو خدیجه کبری سلام الله علیها
۱۲	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۵	فهرست مطالب
۲۱	درآمد
۲۷	پرتوهایی از زندگانی بانو خدیجه کبری (عَلَيْهَا السَّلَامُ)
۲۷	اشاره
۲۷	خانواده
۲۸	پدر
۲۹	مادر
۳۰	ولادت
۳۰	نام گذاری
۳۰	کنیه
۳۱	ویژگی های اخلاقی
۳۱	ایمان استوار به خدا
۳۲	اراده قوی
۳۲	صبر
۳۳	پاکدامنی
۳۳	سخاوت
۳۴	علاقه به تجارت
۳۴	جایگاه خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در جاهلیت
۳۵	اهمیت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در اسلام
۳۵	خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در هاله ای از تکریم

- ۳۵ ۱- تحیت خدای تعالی بر خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) (
- ۳۶ ۲- خانه خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در بهشت -
- ۳۷ تکریم پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ) از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) (
- ۳۹ افتخار زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به مادر خویش -
- ۳۹ ستایش ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) (
- ۴۰ افتخار امام حسن(عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جدّه خویش ..
- ۴۱ افتخار امام حسین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جدّه خویش ..
- ۴۱ افتخار امام زین العابدین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) (
- ۴۲ امام حسن عسکری(عَلَيْهِ السَّلَامُ) (
- ۴۳ جلوه هایی از زندگی جاهلی -
- ۴۳ بت پرستی ..
- ۴۵ بزرگ مردانی که بت ها را نمیذیرفتند -
- ۴۵ اشاره -
- ۴۵ ۱- امرؤ القیس ..
- ۴۶ ۲- غاوی بن عبدالعزی ..
- ۴۷ ۳- زید بن عمرو بن نفیل -
- ۴۸ ۴- عربی بادیه نشین -
- ۴۹ ۵- خزاعی بن عبد -
- ۴۹ ۶- عبدالرحمان ..
- ۵۰ شکستن بت ها از سوی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ) -
- ۵۲ زنده به گور کردن دختران -
- ۵۳ زندگی اقتصادی ..
- ۵۴ کرنش و فرمان برداری ..
- ۵۵ بی سوادى -
- ۵۶ حلف الفضول -
- ۵۷ دارالندوه ..

٥٨	تجارت و وصلت
٥٨	تجارت رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ) با دارایی خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
٦٠	تحسین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)
٦٠	خواستگاری خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)
٦٢	خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)
٦٣	تحلیل خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)
٦٥	سن پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)
٦٥	سن خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
٦٦	خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و بخشیدن اموالش به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)
٦٧	ازدواج نکردن خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با کسی غیر از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)
٦٩	فرزندان خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
٦٩	اشاره
٦٩	١- قاسم
٧٠	٢- عبدالله
٧١	٣- طیب
٧١	٤- طاهر
٧٢	٥- فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
٧٢	ولادت فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
٧٣	القاب
٧٣	اشاره
٧٣	١- صدیقه
٧٣	٢- مبارکه
٧٣	٣- طاهره
٧٣	٤- زکیه
٧٣	٥- بتول
٧٤	کنیه ها

۷۴ اشاره
۷۴ ۱- ام ابیها
۷۵ ۲- ام الحسین
۷۵ اشاره
۷۵ شباهت فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
۷۷ فضیلت فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در احادیث رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)
۷۸ فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در روزگار حیات پدر
۸۰ پس از وفات پدر
۸۲ به سوی بهشت برین
۸۶ ۶- زینب
۸۹ ۷- رقیه
۹۰ ۸- ام کلثوم
۹۱ علت وفات ام کلثوم
۹۳ بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیشگام جهاد در اسلام
۹۳ اشاره
۹۴ در غار حرا
۹۶ وحی
۹۷ با خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
۹۸ ورقه بن نوفل و خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
۱۰۰ اسلام خدیجه و علی(عَلَيْهَا السَّلَامُ)
۱۰۱ نماز پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کعبه
۱۰۳ طواف پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گرد کعبه
۱۰۴ دعوت پنهانی به اسلام
۱۰۷ دعوت آشکار
۱۰۹ هراس قریش
۱۱۰ اقدامات شدید

۱۱۰ اشاره

۱۱۰ ۱- تحریک کودکان به آزار پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

۱۱۱ ۲- متهم کردن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دیوانگی

۱۱۲ ۳- مسخره کردن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

۱۱۲ اشاره

۱۱۲ آنان که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کردند

۱۱۳ ۱- عاص بن وائل

۱۱۳ ۲- ولید بن مغیره

۱۱۳ ۳- اسود بن عبد یغوث

۱۱۳ ۴- اسود بن حارث

۱۱۴ ۵- حارث

۱۱۴ ۴- متهم کردن پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به جادوگری

۱۱۵ ۵- آنان که به پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم کردند

۱۱۵ اشاره

۱۱۵ ۱- ابوجهل

۱۱۷ ۲- ابولهب

۱۱۸ ۳- عقبه بن ابی معیط

۱۱۸ ۴- اسود

۱۱۹ ۵- حکم بن ابی العاص

۱۲۰ ۶- امیه بن خلف

۱۲۰ ستم های هولناک بر پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

۱۲۰ اشاره

۱۲۱ ۱- از اهالی مکه

۱۲۳ ۲- با تقیف

۱۲۳ اشاره

۱۲۴ دعای پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

- ۱۲۵ ----- ۳- با بنی عامر
- ۱۲۶ ----- هجرت مسلمانان ناتوان به حبشه
- ۱۲۹ ----- فرستادگان قریش نزد نجاشی
- ۱۳۳ ----- دومین هجرت مسلمانان به حبشه
- ۱۳۴ ----- مقررات پیمان نامه قریش
- ۱۳۵ ----- در شعب ابوطالب
- ۱۳۶ ----- شکستن پیمان نامه
- ۱۴۰ ----- سوی بهشت برین و عام الحزن
- ۱۴۰ ----- اشاره
- ۱۴۱ ----- حسادت عایشه بر خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)
- ۱۴۲ ----- عوامل حسد
- ۱۴۲ ----- اشاره
- ۱۴۲ ----- ۱- عشق رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) به خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)
- ۱۴۵ ----- ۲- محرومیت عایشه از فرزند
- ۱۴۵ ----- ۳- کینه عایشه از فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)
- ۱۴۶ ----- عایشه و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۱۴۹ ----- عایشه و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۱۵۰ ----- عام الحزن
- ۱۵۱ ----- بیماری ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۱۵۲ ----- وصیت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)
- ۱۵۴ ----- به سوی بهشت برین
- ۱۵۴ ----- سوگواری رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)
- ۱۵۶ ----- خدیجه به سوی بهشت برین
- ۱۵۸ ----- اندوه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)
- ۱۵۸ ----- اندوه فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)
- ۱۵۹ ----- زمان وفات خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی ، باقرشریف ، 1926 - م .

Qarashi, Baqir Sharif

عنوان قراردادی: ام المومنین السیده خدیجه (س). فارسی

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی بانو خدیجه کبری سلام الله علیها [کتاب]/ مؤلف باقرشریف القرشی ؛ [تحقیق مهدی باقر القرشی] ؛ مترجم محمد تقدمی صابری

مشخصات نشر: مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی

مشخصات ظاهری: 146ص.

شابک: 978-600-06-0008-2

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: خدیجه (س) بنت خویلد، 68 - 3 قبل از هجرت.

موضوع: زنان مقدس مسلمان

Muslim women saints: موضوع

شناسه افزوده: قرشی ، مهدی باقر

شناسه افزوده: صالحی ، سیدمحمد، 1313 - ، مترجم

شناسه افزوده: مجمع جهانی شیعه شناسی

شناسه افزوده: The World Center for Shite Studies

شماره کتابشناسی ملی: 3850841

زندگانی بانو خدیجه کبری سلام الله علیها

مؤلف باقر شریف القرشی

ص: 2

درآمد 7

پرتوهایی از زندگانی بانو خدیجه کبری (عَلَيْهَا السَّلَامُ) 13

خانواده 13

پدر. 14

مادر. 15

ولادت. 16

نامگذاری. 16

کنیه 16

ایمان استوار به خدا 17

اراده قوی. 18

صبر. 18

پاکدامنی. 19

سخاوت. 19

علاقه به تجارت. 20

جایگاه خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در جاهلیت. 20

اهمیت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در اسلام 21

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در هاله ای از تکریم 21

ص: 3

تکریم پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) (23)

افتخار زهرا (علیها)

السلام) به مادر خویش .. 25

ستایش ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) (25)

افتخار امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جدّه خویش .. 26

افتخار امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جدّه خویش .. 27

افتخار امام زین العابدین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (27)

امام حسن عسکری (عَلَيْهِ السَّلَامُ) (28)

جلوه هایی از زندگی جاهلی. 29

بت پرستی. 29

بزرگمردانی که بت ها را نپذیرفتند 31

شکستن بت ها از سوی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (36)

زنده به گور کردن دختران. 38

زندگی اقتصادی. 39

کرنش و فرمانبرداری. 40

بیسوادی. 41

حلف الفضول. 42

دارالندوه 43

تجارت و وصلت. 44

تجارت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با دارایی خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) (44)

تحسین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) (46)

خواستگاری خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 46

خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 48

تحلیل خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 49

سن پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 51

سن خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 51

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و بخشیدن اموالش به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 52

ص: 4

ازدواج نکردن خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با کسی غیر از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 53

فرزندان خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 55

ولادت فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 58

القاب. 59

کنیه ها 60

شبهات فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 61

فضیلت فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در احادیث رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 63

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در روزگار حیات پدر. 64

پس از وفات پدر. 66

به سوی بهشت برین. 68

علت وفات ام کلثوم 77

بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیشگام جهاد در اسلام 79

در غار حرا 80

وحی. 82

با خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 83

ورقه بن نوفل و خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 84

اسلام خدیجه و علی. 86

نماز پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کعبه 87

طواف پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گرد کعبه 89

دعوت پنهانی به اسلام 90

دعوت آشکار. 93

هراس قریش .. 95

اقدامات شدید 96

ستم های هولناک بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 106

هجرت مسلمانان ناتوان به حبشه 112

فرستادگان قریش نزد نجاشی. 115

ص: 5

دومین هجرت مسلمانان به حبشه 119

مقررات پیمان نامه قریش.. 120

در شعب ابوطالب. 121

شکستن پیمان نامه 122

سوی بهشت برین و عام الحزن. 126

حسادت عایشه بر خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 127

عوامل حسد 128

عایشه و امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 132

عایشه و امام حسن(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 135

عام الحزن. 136

بیماری ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 137

وصیت ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) 138

به سوی بهشت برین. 140

سوگواری رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 140

خدیجه به سوی بهشت برین. 142

اندوه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 144

اندوه فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 144

زمان وفات خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) 145

مبارزه و نبرد در امور عقیدتی و سیاسی تنها به مردان محدود نیست؛ زنان نیز نه تنها در این عرصه، بلکه در بیشتر جنبه های زندگی اجتماعی نقشی درخشان دارند. زن همواره و در ناگوارترین و پررنج و بلاخیزترین شرایط دوشادوش مرد در میدان ستیز و نبرد و رویارویی با ظلم و طغیان حضور داشته، حتی فراتر از مردان، جان فشانی و پهلوانی نموده است.

تاریخ سراسر فرود و فراز بشر، با افتخار و عزت تمام، موضع گیری های بانوانی را به ثبت رسانده است که در دستگاه حکومت منصبی داشته اند و با طاغوتیان به مبارزه برخاسته، جور و ستم آنان را بر نتابیده اند. از همین روی درباره فعالیت های سیاسی و توان علمی این بانوان نمونه، کتاب هایی چون اعلام النساء، بلاغات النساء، الحور العین و ... تألیف شده است.

چنانچه از مواضع پهلوانانه و جاودانه زنان سخن نگوییم و آن را نادیده انگاریم، بر آنان بسی ستم روا داشته ایم و کاری بر خلاف

ارزش های ابتدایی آیین اسلام به انجام رسانده ایم.

در تاریخ زن، نمادهایی از فضیلت، جهاد و از خودگذشتگی به چشم می خوردند که بانو آسیه بنت مزاحم، همسر فرعون ستمگر مصر، یکی از آن هاست. فرعون از سر ستمگری و نادانی، خویشتن را پروردگار خواند. هر که به او ایمان می آورد و به سرکشی و ستمگری اش گردن می نهاد، در امان بود و هر که خدایی او را باور نمی کرد، کارش ساخته بود. در چنین فضایی که رعب و وحشت بر آن سایه افکنده بود، دعوت به حق و یکتاپرستی، توفنده و خروشان در آسمان مصر بالا گرفت. آسیه ربوبیت فرعون را نپذیرفت و او را خردتر از آن دانست که خدایی کند و بانگش زد: تو کیستی؟ و چه می ارزی؟ تو شبیحی از نابخردی و نادانی هستی که زود 1 در ظلمات جهل نابود گردی و به خاکی گند بدل شوی!

آسیه از سر ایمان و اخلاص با آفریدگار به راز و نیاز پرداخت و فریاد بر آورد:

رَبِّ اِبْنِ لِي عِنْدَكَ يَتِّئَا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ (1).

این بانوی ارجمند، شکنجه های سخت و تلخ گوناگونی را به خویش دید، لیک همه را به هیچ گرفت، زیرا به سرنوشت مبارک خویش و جایگاه بلندی که پروردگار در اعلیٰ علیین برایش مهیا ساخته بود، اعتماد داشت.

ص: 8

1-1. «پروردگارا! پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده»، تحریم (66): 11.

زن را همین والایی بس که رسولان الهی و پیمبران اولوالعزمی چون ابراهیم، پیر پیمبران، عیسی روح الله، موسی کلیم الله، محمد حبیب الله و دیگر پیمبران را در دامان خویش پرورده است؛ همان رسولان و پیامبرانی که سخن خدای تعالی را در زمین بر افراشتند و با نیروهای شرک و سرکشان زمین مبارزه کردند و تلخ ترین و سخت ترین ستم را از آنان به خود دیدند. اوصیای بزرگ نیز همین گونه بودند، به ویژه سرآمد آنان، امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وصی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دروازه شهر دانش او و امامان هدایت: که در رحم های پاک و مطهر جای داشتند و در راه خدای تعالی آن سان که باید و شاید جهاد کردند و با نابکاران و گمراهان جنگیدند و جبهه مخالف آنان شدند و در پی همین جهاد ها و جنگ ها بود که فرعون های دوران و سرکشان روزگار آنان را به طوفان شکنجه و آزار سپردند و با شمشیر و شرنگ شهیدشان ساختند.

به هر روی، زن از الطاف و فضل پروردگار متعال بهره های فراوان برده است و کاستن از اهمیت و ارج او، عرفی است جاهلی که زن را به دیده تحقیر می نگریست و دختران را زنده به گور می کرد و نقل مجلسش بود که: «به گور کردن دختران در شمار کردارهای بزرگ منشانه است».

آیین اسلام این عرف جاهلی را از میان برداشت و با وضع احکام برای زنان و برقراری تساوی میان زن و مرد در احکام تکلیفی و وضعی، توجهی تام به آنان نشان داد. ما در کتاب حقوق زن در

اسلام به حقوق و جایگاه زنان در اسلام پرداخته ایم.

اما ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از مهم ترین عناصر برپایی و شکل گیری اسلام در روزگار رنج و غربت این آیین بود؛ نه از آن روی که با بذل دارایی انبوه خویش اسلام را انتشار داد و نومسلمانان بینوا را زیر بال و پر گرفت، بلکه به سبب نقش مثبت او در همدردی با پیامبری که به شدت رنج می کشید و سرکشان و نابخردان قریش، زشت و زننده به او بی حرمتی می کردند. خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دردهای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بر او آسان می کرد و روح جدیت و نشاط را در نهاد او می دمید، تا دعوت خویش را ادامه دهد و رسالت پروردگارش را بگذارد.

افزون بر این، خدیجه رنج ریشخند و تحقیر زنان و مردان قوم خویش را نیز به جان می خرید که چرا با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ازدواج کرده، دعوت الهی او را پذیرفته و یاری اش می رساند؛ لیک به آن اهمیتی نمی داد و به سان کوه، استوار و پابرجا ایستاده بود و هیچ ستمگر و ریشخند کننده ای نمی توانست او را از تصمیمش بر یاری اسلام و پشتیبانی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) منصرف سازد.

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به دعوت اسلام گردن نهاد و با آگاهی، استواری، اندیشه و ژرف نگری به ارزش ها و اهداف آن ایمان آورد. او نخستین کسی بود که ندای پروردگار را لبیک گفت و ایمان آورد و خویشتن را برای آیین او پاک و خالص نمود.

خدای تعالی به ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) لطفی بزرگ ارزانی داشت و بر او سخت منت نهاد که وی را مادر سترگ ترین بانوی دنیا و برترین

بانوی آخرت، فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) قرار داد. همان بانویی که پروردگار متعال خشنودی و خشم خویش را به خشنودی و خشم او وابسته ساخته است. همان گونه که خدیجه را جدّه دو سبط رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی و جدّه دیگر امامان پاک و چراغ های فروزان اسلام و هم سنگان قرآن حکیم قرار داده است و سرانجام او را جدّه ساداتی نموده که از سلاله امامان هدایت _ که پروردگار بر شرف شان بیفزاید هستند.

سبب ساز تألیف این کتاب، حضرت حجت الاسلام سید احمد اشکوری حسینی است. هنگامی که با ایشان درباره دانشنامه اهل بیت: _ که توفیق تألیف آن را یافته ام _ و بالغ بر چهل جلد است و به زبان انگلیسی و جلدهایی از آن به زبان فارسی ترجمه شده است، سخن می گفتم، نظر مرا به تألیف کتابی پیرامون زندگانی صدیقه طاهره؛ ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) جلب نمود، تا تکمله ای بر دانشنامه یاد شده باشد و من نیز چون پیشنهاد او را به جا و درخور یافتم، دست به کار تألیف این کتاب شریف شدم، در حالی که از خدای تعالی می خواستم که توفیق چنین کاری را به من ارزانی دارد و مرا در زمره یاران امامان پاک و مطهر محشور سازد. انه تعالی ولی ذلک و القادر علیه.

باقر شریف قرشی

کتابخانه عمومی امام حسن(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

نجف اشرف

ص: 11

اشاره

گمان می‌کنم برای گروهی از خوانندگان ارجمند، اهمیت دارد که با شخصیت ام‌المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیش از ازدواج با پیامبر اعظم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و قبل از فعالیت و یاری رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای نشر آیین اسلام و گسترش آن در میان مردم، آشنا شوند. بی‌گمان و بر اساس پژوهش‌های نوین که به شناخت تمامی ویژگی‌های شخصیتی، مؤلفه‌های اجتماعی و دیگر جنبه‌های وی اهمیت می‌دهد، این آشنایی از پایه‌های بحث ما پیرامون شخصیت این بانوی ارجمند است.

خانواده

بانوی پاکدامن، ام‌المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از خاندانی عرب به نام بنی زهره برخاسته است. زهره پسر کلاب بن مره بن کعب بن لؤی است و این خاندان که یکی از خاندان‌های عرب ساکن مکه بوده و به مهمان‌نوازی و دیگر ویژگی‌های عرب شناخته می‌شد، به او منتسب هستند. برخی مشاهیر عرب از جمله عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص از خاندان بنی زهره برخاسته‌اند. عالم و فقیه

بزرگ؛ محمدبن مسلم زهری نیز از شخصیت های برجسته خاندان بنی زهره است. او از دانش آموختگان مکتب امام باقر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و امام صادق(عَلَيْهِ السَّلَامُ) است و فضیلت پاسداری از میراث اهل بیت : از طریق تدوین و روایت احادیث آنان در فقه و شریعت اسلامی به او باز می گردد.

به نظر یعقوبی، نسب درخشان ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در قصی که جد چهارم رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و جد سوم آن بانوست، با پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یکی می شود و این نسب ارجمند به ابراهیم(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پیر پیمبران، می رسد. (1)

پدر

پدر ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از شخصیت های برجسته و چهره های تابناک خاندان خویش است و خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب نام دارد. (2) منابعی که در دسترس ما قرار دارد چیزی از تاریخ زندگانی او را بازگو نمی سازد، جز اینکه وی مردی شریف، بزرگوار، ارجمند و در جود و سخاوت شهرة شهر بوده و او را همین افتخار بس که دختری پاکدامن چون خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) داشته است.

ص: 14

1- . یعقوبی، احمدبن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 118.

2- . یعقوبی، احمدبن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 84؛ ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، المنتظم، ج 2، ص 316؛ ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص 57.

مادر ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بانویی ارجمند به نام فاطمه بنت زائده بن الاصم بن هرم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است (1).

این بانوی ارجمند نمونه ای از پاکی و پاکدامنی بوده است و او را همین والایی و شرافت بس که مادر بزرگ و والاترین بانوی روزگار خویش و بلکه تمامی روزگاران، زهرای مرضیه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، پاره تن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده است.

خواهران و برادران

1- نوفل بن خویلد که پدر ورقه است.

2- حزام بن خویلد که پدر حکیم است.

3- عوام بن خویلد که پدر زبیر است.

اما خواهران خدیجه (علیها السلام):

1- هاله بنت خویلد.

2- رقیه بنت خویلد.

3- خالده بنت خویلد. (2)

4- طاهره بنت خویلد. (3)

ص: 15

1- . یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 21.

2- . او را علامه محمد بن حبیب بغدادی در کتاب المجبر، ص 100 یاد کرده است.

3- . او را ابن حجر عسقلانی در الاصابه، ج 8، ص 224 یاد کرده است.

ولادت

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) سه سال پیش از عام الفیل در برترین سرزمین دنیا که همان مکه مکرمه است، متولد شد و در یکی از والاترین خاندان های آن شهر پرورش یافت و از پاکدامنی، کرامت و اخلاق پسندیده چندان بهره یافت که به الگویی آرمانی برای تمامی دختران عرب بدل شد. او در خانه شکوه و افتخار و ریاست و وقار زاده شد و با خویی ستوده نشو و نما یافت و دورانیش و دانا و پاکدامن گردید.

اما سال زاد خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)؛ ما چون به سن آن بانو هنگام ازدواج با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پرداختیم، از سال زاد او نیز سخن خواهیم گفت.

نام گذاری

پدرش او را خدیجه نام نهاد که از نام های ارجمند است. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در کودکی، احساسات پدر و مادر و خانواده اش را برانگیخته بود.

کنیه

عرب فرزندان خویش را از اوان کودکی و رشد، کنیه می داد تا گرامی شان بدارد. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) سرور زنان عالم نیز «طاهره» کنیه گرفت(1)، چرا که سخت پاکدامن و مطهر بود. نیز او را از بهر ویژگی های والا و گرایش های نابجا که داشت، سرور زنان قریش نام نهاده بودند.

ص: 16

تمامی ویژگی های اخلاقی ارجمند و گرایش های والا که آدمی به آن ها ممتاز است و به بالاترین مدارج کمال می رسد در شخصیت ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گرد آمده بود. برخی از ویژگی های اخلاقی آن بانو از این قرار است:

ایمان استوار به خدا

ام المؤمنین به خدای تعالی ایمانی خدشه ناپذیر داشت و با اخلاصی تمام خدای را می پرستید. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با خشم و خشونت قریشیان رو به رو شد، زیرا به پروردگار ایمان آورده بود و پرستش بت ها را نمی پذیرفت و آن ها را به سخره می گرفت و تحقیر می کرد. او سراپا سوی خداوند شد و نخستین کسی بود که دعوت پروردگار را اجابت کرد و به پیامبرش ایمان آورد.

آن گونه که راویان می گویند، ام المؤمنین حرزی داشت که خویشان را با آن پاس می داشت. حرز او چنین بود: «یا حیّ یا قیّوم، برحمتک أستغیث فأغثنی، ولا تکلنی إلی نفسی طرفه عین أبداً، و أصلح لی شأنی کلّه»(1).

این حرز را ایمان ژرف بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به پروردگار و روی آوردن کامل او به خداوند حکایت دارد.

ص: 17

از دیگر ویژگی های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیرومندی اراده اوست. هنگامی که وی به اسلام گروید و دعوت مبارک آن را پذیرفت و تمامی دارایی خویش را برای پشتیبانی از این آیین و استواری بنیادهای آن پیش نهاد، با رخدادهای خطرناکی روبه رو شد، لیک به نیروهای جبهه مخالف و مردان و زنانی که با به کارگیری تمام توان خویش در برابرش ایستادگی می کردند، هیچ اهمیتی نمی داد، بلکه عزم و اراده و فعالیت را در نهاد خویش برای استمرار در گزاردن رسالت پروردگارش تقویت می کرد. او در شمار بانوان جاودانه ای بود که خداوند آنان را بر دیگر زنان برتری بخشیده است، در حدیثی از ابوالحسن اول، امام کاظم(عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمده است: «خداوند از میان زنان چهار نفر را برگزید: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه»(1).

صبر

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در برابر محنت های طاقت فرسایی که با گرویدن به اسلام بر سر او رفت، صبر پیشه ساخت. او از قوم خویش دشنام و ناسزا شنید و زنان وی را ترک گفتند، لیک این بانوی بزرگوار صبر و شکیبایی پیشه کرد و کارش را به خدای تعالی واگذار و رنج هایی را که در راه پروردگار دیده بود به او تقدیم کرد تا در حسابش محفوظ بماند.

ص: 18

پاکدامنی و عفت از ویژگی های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) است. روایان اتفاق نظر دارند که وی از عقیف ترین و پاکدامن ترین زنان قریش بوده است و در پاکی و بی گزندگی از آلودگی ها و پلیدی، او را نمونه می آوردند، آن هم در جامعه جاهلی که به ندرت، زنان از خصلت های شریف و والا بهره مند بودند.

سخاوت

ام المؤمنین خدیجه از سخاوتمندترین مردمان بود. او برای دستگیری از مسلمانان بینوا، که قریش با تمام توان آنان را آزار و شکنجه می داد و از تمامی حقوق محروم شان می داشت، سهم عمده ای از دارایی اش را بخشید و با سخاوتمندی اموالش را برای آنان هزینه نمود و نیازهای شان را برآورده ساخت.

هنگامی که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بنی هاشم در شعب ابوطالب زندانی شدند و قریش اقامت اجباری را به آنان تحمیل کرد تا همان جا بمیرند، هیچ کس به جز خدیجه _ سرور زنان _ با تهیه نیازهای آنان _ از غذا گرفته تا چیزهای دیگر _ به یاری شان نشتافت و او بود که هزینه های شان را برعهده گرفت و بدین روی در پرداخت هزینه های رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بنی هاشم نقشی بسیار ارزنده و مهم داشت و چه سودها که به اسلام و مسلمانان نرساند!

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) چنان سخاوتمند بود که چهل گوسفند و شتری راهوار را که برای سواری زن ها در کوچیدن تربیت شده بود، به حلیمه

علاقه به تجارت

بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به تجارت که در محیط مکه رایج بود، علاقه فراوانی داشت و در این شهر، فعالیت تجاری قابل ملاحظه ای از خود نشان می داد، چندان که از رهگذر تجارت به ثروت انبوهی دست یافته، در صدر تاجران مکه قرار گرفته بود. پیشه تجارت، سود هنگفتی را عاید خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ساخته بود و او به حدی مال و دارایی داشت که هیچ یک از زنان قریش به پای او نمی رسیدند.

گروهی از مکیان با دارایی خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بر پایه قرارداد مضاربه و بر اساس تقسیم سود به دست آمده، به تجارت می پرداختند که ما در بحث های پیش رو به گستردگی در این باره سخن خواهیم گفت.

آنچه آوردیم؛ شماری از ویژگی های اخلاقی و مؤلفه های شخصیتی ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود که او را بر دیگر زنان قریش فضیلت و برتری می بخشید و جاودانه اش می ساخت.

جایگاه خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در جاهلیت

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیش از اسلام در میان قریشیان جایگاهی ممتاز داشت و او را «طاهره» (2) و «بانوی قریش» می خواندند.

ص: 20

1-1. ابن اثیر جزری، محمدبن محمد، النهایه فی غریب الحدیث، ج 5، ص 215.

2-2. ذهبی، محمدبن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 161.

اهمیت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در اسلام

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) جایگاهی بس والا را در اسلام از آن خویش ساخته است، زیرا در شمار مهم ترین نمادهای این آیین است که در بنای کاخ اسلام و استواری پایه های آن مشارکت داشتند.

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در نشر اسلام نقشی ممتاز داشته است، آن هم در حساس ترین شرایط و پر رنج و بلاترین موقعیت ها. در آن روز که قریش بر ستیز با اسلام و خاموش ساختن نور این آیین و دورساختن آن از زندگی عقیدتی و اجتماعی خویش، هم داستان شده بودند، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به جز ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، پشتیبان اسلام، و بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) یار و یآوری نبود و در سایه حمایت این دو بود که نهال اسلام بالیدن گرفت و استوار و تنومند بر پای خویش ایستاد.

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در هاله ای از تکریم

آیین اسلام، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را در هاله ای از بزرگداشت و تکریم نشانده است و ویژگی های والا و مبارکی را به او بخشیده، نشان های زرین را بر گردن او نهاده است که مهم ترین و با اهمیت ترین آن ها از این قرار است:

1- تحیت خدای تعالی بر خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

بزرگداشت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از سوی پروردگار، کاری کرده که وی از ستایش ستایش گران و وصف واصفان بی نیاز باشد. خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را نزد خدای تعالی منزلتی عظیم بوده است، چندان که جبرئیل را

فرمان داد تا به واسطه بنده و فرستاده اش حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) تحیت و سلامش را به آن بانو برساند و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز آن را به همسرش ابلاغ نمود و در پی آن جان شریف خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از سرور و شادمانی آکنده شد و در پاسخ تحیت و سلام خداوند گفت: «پروردگار همانا خود سلام است و سلام از او به سوی اوست و بر جبرئیل سلام» (1).

خدای تعالی این نشان ارزنده را بر گردن خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) آویخت و بر او تحیت و سلام فرستاد و الطاف خویش را ارزانی او داشت تا به سبب خدماتش به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و اخلاصی که در دین داشت و ثروت بسیاری که در راه یاری اسلام هزینه کرده بود، او را تکریم کرده باشد.

2- خانه خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در بهشت

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) جایگاهی والا و بلند در بهشت برین دارد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از جانب خدای تعالی بشارت داد که او را در بهشت خانه ای است.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «فرمان یافته ام تا خدیجه را به خانه ای در بهشت بشارت دهم که از مروارید ساخته شده و در آن نه فریاد و هیاهوست و نه خستگی و رنج» (2).

ص: 22

1- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج 4، ص 408؛ ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، صفها لصفوه؛، ج 2، ص 3؛ ذهبی، محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 113.

2- یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 22؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 16، ص 7.

پروردگار تعالی چنین خانه رفیعی را برای خدیجه آماده ساخته است!

شاعری می گوید:

بَيْتُ خُوَيْلِدِ الْمُكْرَمِ* الْمَاجِدِ الْمُؤَيَّدِ الْمُعْظَمِ

لَهَا مِنَ الْجَنَّةِ بَيْتٌ مِنْ قَصَبٍ* لَا صَخَبٌ فِيهِوَ لَا نَصَبٌ

وَ هَذِهِ صَوْرَةُ لَفْظِ الْخَبْرِ* عَنِ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُطَهَّرِ

«خاندان گرامی، بزرگوار، مؤید و معظّم خویلد را، در بهشت خانه ای است از مروارید که نه در آن فریاد و هیاهوست و نه خستگی و رنج، این ظاهر الفاظ روایت پیامبر برگزیده و پاک است».

پروردگار متعال والاترین گونه های تکریم و تعظیم را برای ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فراهم ساخته است. پروردگار در بهشت برین برای آن بانو خانه ای بنا کرد و او را از بهر جهاد و رنج و آزاری که از مردان و زنان قریش تحمل نمود، گرامی داشت. همان سان که یادش را در دنیا جاودانه ساخت و سیره عطرآگین او را در تمامی زمان ها و مکان ها برای زنان مسلمان سرمشق قرار داد.

تکریم پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) از خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) در شماری از احادیث خویش، ام المؤمنین خدیجه را بسی بزرگ و گرامی می دارد و از منزلت عظیم و جایگاه والای او سخن می گوید. اینک شماری از این روایات:

1- رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) می فرماید: «مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، نیکوترین زنان جهان اند» (1).

ص: 23

1- . حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله، المستدرک، ج 3، ص 154؛ خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج 9، ص 411.

2- ابن عباس در روایتی می گوید: «رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر روی زمین چهار خط کشید و فرمود: آیا می دانید این ها چیست؟»

گفتند: خدا و رسولش داناترند.

پس فرمود: خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، برترین زنان اهل بهشت اند»(1).

این بانوان، خویشان را برای، پروردگار پاک و خالص داشتند و به درگاه او روی آوردند، پروردگار نیز آنان را بر زنان گیتی برتری بخشید و در بهشت برین، آنان را جایگاهی والا ارزانی داشت.

3- رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می فرماید: «چهار زن، سروران دنیای خویش اند: مریم بنت عمران، آسیه بنت مزاحم، خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد، که برترین آن ها فاطمه است»(2).

4- عایشه در روایتی می گوید: «هرگاه از خدیجه یاد می شد، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از ستایش او و آمرزش خواهی برایش خسته نمی شد. روزی او را یاد کرد، پس حسادت زنانه من تحریک شد و گفتم: خدای تعالی تو را بهتر از آن پیرزن داد(3). در پی این سخن، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را

ص: 24

1- قرطبی، محمدبن احمد، تفسیر قرطبی، ج 2، ص 1325؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسدالغابه، ج 5، ص 438.

2- آلوسی، محمود، روح المعانی، ج 3، ص 155.

3- ذهبی، محمدبن احمد، تاریخ الاسلام، ج 1، ص 238؛ ابن عساکر دمشقی، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، ج 36، ص 195.

دیدم که سخت خشمگین شد و من از خشم او در خویش فرو رفتم و با خود گفتم: بار خدایا! اگر خشم رسولت را از من دور سازی، دیگر به بدی از خدیجه یاد نمی کنم.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چون دید که من در خویش فرو رفتم، فرمود: چگونه چنین گفتی؟ به خدا سوگند او آن هنگام به من ایمان آورد که همه مردم به من کفر ورزیدند و آن هنگام مرا پناه داد که همه مردم مرا طرد کردند و از او پسری روزی من شد که تو مرا از آن محروم ساختی».

عایشه گوید: [رسول خدا ((صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) سپیده دم رفت و [به سبب این سخن] یک ماه نزد من نیامد.

این شماری از روایات رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود که از ستایش بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و افتخار به او و پیش داشتش بر دیگر زنان حکایت داشت.

افتخار زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به مادر خویش

فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به مادر بزرگوار خویش حضرت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) افتخار می کند و می فرماید: «من دختر خدیجه کبری هستم» (1).

ستایش ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بزرگ بطحا، درباره ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) می فرماید: «زنی کامل و مبارک و ارجمند است که از ننگ می هراسد

ص: 25

1- . سیلاوی، غالب، الانوار الساطعه فی خدیجه، ص 369؛ به نقل از فضائل ابن شاذان، ص 80.

و از بی آبرویی پروا می کند»(1).

او در خواستگاری از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) برای رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گفت: «من بانوی ارجمند شما را که به سخاوتمندی و پاکدامنی موصوف و به فضائل والا معروف است، خواستگاری می کنم»(2).

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در عفت و پاکدامنی و شخصیت والا در میان زنان قریش بی همتا بود و نه تنها برای زنان قریش، بلکه برای تمامی زنان دنیا افتخاری به شمار می آمد.

افتخار امام حسن(عَلَيْهِ السَّلَامُ) به جدۀ خویش

امام حسن مجتبی(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، دسته گل رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و نوه خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از کسانی است که به او افتخار می کند. هنگامی که معاویه ستمگر و ستمگرزاده در کوفه خطبه خواند و از وصی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دروازه شهر دانش او، امام امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدگفت، امام حسین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) برخاست تا او را پاسخ دهد، لیک امام حسن(عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را بازداشت و به معاویه روی کرده، فرمود: «ای که از علی بد می گویی، من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر، و مادر من فاطمه است و مادر تو هند، و جد من رسول الله است و جد تو حرب، و جدۀ من خدیجه است و جدۀ تو قتيله. پس لعنت خدا بر هر کدام از ما که ناقابل تر است و تباری پلیدتر دارد و پیشینه ای بدتر و کفر و نفاق

ص: 26

1- . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 16، ص 56.

2- . همان، ص 69.

صدای آمین مردم از گوشه و کنار مسجد به آسمان برخاست. فضل گوید که یحیی بن معین گفت: «من نیز آمین می گویم». ابوالفرج گوید: «و من نیز آمین می گویم و هر مؤمن شریفی نیز هم»(2).

افتخار امام حسین (علیه السلام) به جدّه خویش

امام حسین (علیه السلام) نیز در صحرای کربلا و در برابر کوفیان خون ریز و نابکار به جدّه خویش خدیجه کبری (علیها السلام) افتخار می کند و می فرماید: «آیا می دانید جدّه من خدیجه نخستین زن این امت است که اسلام آورد»(3).

بانو خدیجه (علیها السلام) مایه افتخار و سربلندی اهل بیت: بوده است. او نخستین زنی است که برای برپایی ستون های اسلام جهاد کرد.

افتخار امام زین العابدین (علیه السلام)

امام زین العابدین و سیدالسادین (علیه السلام) به دو جدّه خویش، سرور زنان عالم زهراى مرضیه (علیها السلام) و ام المؤمنین خدیجه (علیها السلام) افتخار می کند و می فرماید: «من پسر فاطمه زهرا هستم، من پسر خدیجه کبری

ص: 27

1- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص 46؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 44، ص 49.

2- ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 116.

3- شیخ مفید، محمدبن محمد، الارشاد، ص 170؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 44، ص 50، ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، اللهوف، ص 146.

امام(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در یکی از دعاهاى خویش از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) یاد کرده، می گوید: «بارخدايا! بر محمد مصطفی و بر علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدیجه کبری و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و علی بن حسین زین العابدین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر الکاظم و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی التقی و علی بن محمد التقی و حسن بن علی العسکری و حجت قائم مهدی امام منتظر، صلوات الله عليهم اجمعین ... درود فرست»(2).

امام زین العابدین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را در کنار این بزرگان که سرور آفریدگان خدا بر روی زمین اند، یاد می کند.

امام حسن عسکری(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

امام حسن عسکری(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را یاد می کند و بر جدّه خویش فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و بر او درود می فرستد: «بارخدايا! همچنان که او را مادر امامان هدایت و همسر صاحب لوا(ی حمد) و نزد ملا اعلی گرامی قرار دادی، بر او و بر مادرش درود فرست، درودی که با آن چهره [پدرش] محمد درود خدا بر او و خاندانش را گرامی داری و چشم ذریه اش را روشن گردانی، در این لحظه از جانب من برترین تحیت و

ص: 28

1- . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 45، ص 174.

2- . ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، مهج الدعوات، ص 29.

در کتب زیارت ائمه: از ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بسیار یاد شده است؛ در زیارت امام حسین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمده است: «سلام بر تو ای پسر فاطمه زهرا، سلام بر تو ای پسر خدیجه کبری».

جلوه هایی از زندگی جاهلی

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) دوره ای از زندگی خویش را در جامعه سراسر گناه جاهلی سپری ساخت. او با تکیه بر تیزهوشی خویش دریافت که جامعه جاهلی در گمراهی به سر می برد و از آداب رفتاری و اخلاق نیکویی بهره است و در آن نشانی از تمدن انسانی به چشم نمی خورد و روح قبیله گرایی و بیداد و نادانی و ستم بر آن حاکم است.

آنچه در پی می آید، شماری از ویژگی های زشت و عقب ماندگی فکری و فرهنگی جامعه جاهلی است:

بت پرستی

جامعه جاهلی بر این باور بود که بت های دست ساخته بشر، خالق و آفریدگار هستی اند، یا مایه تقرب انسان به خدا می شوند و برای انجام کارهای او، واسطه قرار می گیرند. این باور یکی از زشت ترین گونه های انحطاط و عقب ماندگی جامعه جاهلی به شمار می آمد. مکه به سان دژی برای بت ها بود و بر دیوارهای کعبه

ص: 29

مقدس، سیصد و شصت بت آویزان شده بود که به خانواده های ساکن مکه تعلق داشت. این خانوارها برای دفع رخدادهای ناگواری که دامن شان را می گرفت، با خواری و خضوع به بت ها متوسل می شدند، همان گونه که برای تقرب به آن ها، قربانی نیز می کردند. بت هایی که قریشیان از همه بیشتر گرامی می داشتند و بزرگ می شمردند، از این قرارند:

1_ هبل.

هبل را عمرو بن هیت آورد(1) و ابوسفیان جاهلی، پدر معاویه و جد یزید آن را مقدس می شمرد و بزرگ می داشت. هنگامی که پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گرد کعبه طواف می کرد و سرود اسلام را می خواند: «لبيك اللهم لبيك، لبيك لا شريك لك لبيك، ان الحمد والنعمه لك والملك، لا شريك لك لبيك»، ابوسفیان با شنیدن این عبارات هراسان شد و خدای خویش را چنین ستود: «هبل بالاتر است».

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به ابوسفیان خندید و فرمود: «خداوند بالاتر و بزرگ تر است».

2_ أساف.

3_ نائله.

کسانی که کعبه را طواف می کردند، طواف خویش را از اساف آغاز می کردند و با رسیدن به نائله آن را پایان می دادند.

ص: 30

4_ عزی.

5_ منات.

6_ لات.

قرآن کریم به این بت های سه گانه اشاره کرده، می فرماید: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (1)).

آن گونه که از ابن عباس در تفسیر آیه: (وَمَا كَانَ صِدْقَهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاءً وَتَصَدِيحَةً (2)) روایت شده است، قریشیان برهنه و لخت و سوت کشان و کف زنان، گرد کعبه طواف می کردند (3). این رفتار قریشیان نشان می دهد که آنان چه اندازه در نادانی به سر می بردند.

بزرگ مردانی که بت ها را نپذیرفتند

اشاره

شایان ذکر است که شماری از بزرگ مردان بی همتا و اندیشمندان عرب، پرستش بت ها را نپذیرفتند، از جمله:

1- امرؤ القیس

امرؤ القیس، شاعر پر آوازه جاهلی، یکی از کسانی است که از پرستش بت ها بیزار بود و این رفتار را به باد تمسخر می گرفت. آن گونه که راویان می گویند، او برای خون خواهی پدرش بیرون آمد و راه خود را به سوی بتی که آن را «ذوالخلصه» می گفتند و عرب ها بزرگش می داشتند، کج کرد و به تیرهای بی سر و پر قرعه زد، لیک تیری

ص: 31

1-1. نجم (53): 19-20.

2-2. انفال (8): 35.

3-3. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج 3، ص 40.

بیرون آمد که او را از جنگ برای خون خواهی پدرش نهی می کرد. امرؤ القیس سه بار قرعه انداخت و هر سه بار با همان قرعه روبه رو شد. او نیز تیرها را جمع کرد و شکست و به صورت بت کوبید و دشنامش داد و گفت: اگر پدر تو کشته شده بود مرا منع نمی کردی!

سپس در پی خون خواهی پدرش رفت و چنین سرود:

لَوْ كُنْتَ يَا ذَا الْخَلَصِ الْمَوْتُورًا* مِثْلِي وَكَانَ شَيْخُكَ الْمَقْبُورًا

لَمْ تَنْهَ عَنِ قَتْلِ الْعُدَاةِ زُورًا (1)

«ای ذوالخلص! اگر تو نیز مثل من نمی توانستی انتقام پدر مقتولت را بگیری و پدرت در قبر بود، مرا از روی فریبکاری از کشتن دشمنان منع نمی کردی».

2- غاوی بن عبدالعزی

غاوی از کنار بتی به نام سواع می گذشت که دید دورویاه در برابر آن بت غذا می خوردند. آن دورویاه سپس از بت بالا رفتند و بر آن ادرار کردند. غاوی، بت را مسخره کرد و چنین سرود:

أَرَبَّ يَبُولُ التُّعْلُبَانُ بِرَأْسِهِ* لَقَدْ ذَلَّ مَنْ بَالَتْ عَلَيْهِ التُّعَالِبُ (2)

«آیا کسی که روبهان بر او ادرار کنند، پروردگار است؟ به راستی که خوار است آن کس که روبهان بر او ادرار کنند!»

ص: 32

1- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، الاغانی، ج 8، ص 168؛ ابن کلبی، هشام بن محمد، الاصنام، ص 35.

2- سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر، شواهد المغنی، ص 109؛ شریف قرشی، باقر، حیاة المحرر الاعظم الرسول الأکرم محمد 9، ج

1، ص 34.

زید بن عمرو از پرستش بت ها بیزاری می جست و در هجو آنان می گفت:

عَزَلْتُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ جَمِيعًا*كَذَلِكَ يَفْعَلُ الْجَلْدُ الصَّبُورُ

فَالَا الْعُزَّىٰ أَدِينُ وَلَا ابْنَتَيْهَا*وَلَا صَنَمِي بَنِي عَمْرٍو أُرْوَرُ

وَلَا هُبْلًا أَدِينُ وَكَانَ رَبًّا*لَنَا فِي الدَّهْرِ إِذْ حِلْمِي يَسِيرُ

عَجِبْتُ وَفِي اللَّيَالِي مَعَجَبَاتٍ*وَفِي الْأَيَّامِ يَعْرِفُهَا الْبَصِيرُ(1)

« از پرستش لات و عزی کناره گرفتم، که دلاور شکبیا چنین می کند؛ دیگر نه عزی را می پرستم و نه دو دخترش را و نه به زیارت دو بت بنی عمرو می روم؛ هبل را نیز نمی پرستم، همو که در دوره کم خردی ام آن را می پرستیدم؛ شگفت زده شدم و در شب ها شگفتی هایی هست که صاحب بصیرت به هنگام روز آن ها را در می یابد».

زید به آیین یهودیت و نصرانیت نیز در نیامد و از قوم خویش کناره گرفت و گفت که پروردگار ابراهیم را می پرستم. او به دیوار کعبه تکیه می کرد و خطاب به قریش می گفت: «ای قریشیان! سوگند به آن که جان زید بن عمرو در دست اوست، هیچ کس غیر من بر آیین ابراهیم نیست».

او افزود: «بارخدا یا! اگر می دانستم کدام راه نزد تو محبوب تر است،

ص: 33

1- . ابن کلبی، هشام بن محمد، الاصنام، ص 21 و 22؛ ابن هشام؛ عبدالملک به هشام، السیره النبویّه، ج 1، ص 241.

تورا از همان راه می پرستیدم، لیک نمی دانم».

این شعر نیز به زید بن عمرو بن نفیل منسوب است:

أَرَبًّا وَاحِدًا أُمُّ أَلْفِ رَبِّ* أَذِينُ إِذَا تَقَسَّمَتِ الْأُمُورُ(1)

«آیا آن هنگام که امور تقسیم می شوند، یک پروردگار را پرستم یا هزار پروردگار را؟».

4- عربی بادیه نشین

یکی از کسانی که بت ها را به باد تمسخر گرفته، عربی است بادیه نشین که با شتران خویش از ساحل جده می گذشت. او سوی بتی به نام سعد رفت تا از آن تبرک بجوید، لیک چون شترانش به آن بت نزدیک شدند به سبب خون قربانی ها، رم کردند! اعرابی نیز سنگی برداشت و به بت کوبید و او را گفت: «خداوند، تو را به عنوان معبود برکت ندهد! آیا شترانم را رماندی؟» سپس در پی شتران خویش رفت تا اینکه آن ها را گرد آورد و بازگشت، در حالی که چنین می گفت:

أَتَيْنَا إِلَى سَعْدٍ لِيَجْمَعَ شَمْلَنَا* فَشَسَّتْنَا سَعْدًا فَلَا نَحْنُ مِنْ سَعْدٍ

و ما سَعْدٌ إِلَّا صَخْرَةٌ فِي تَنُوفَةٍ* مِنَ الْأَرْضِ لَا يَدْعُو لِعَيٍّْ وَلَا رُشْدٍ(2)

«نزد سعد آمدیم تا ما را دور هم گرد آورد، لیک سعد ما را پراکنده ساخت، پس ما از سعد نیستیم؛ سعد چیزی نیست جز تخته سنگی بر روی زمینی بلند، که نه به بیراهه و نه به راه دعوت می کند».

ص: 34

1- . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 15، ص 412.

2- . ابن کلیبی؛ هشام بن محمد، الاصنام، ص 37.

5- خزاعی بن عبد

خزاعی بن عبدالمزنی خدمت گزار بت [قبیله] مزینه بود، لیک از پرستش او روی گرداند و شتابان خدمت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسید و اسلام آورد و گفت:

ذَهَبْتُ إِلَى نَهْمٍ لِأَذْبَحَ عِنْدَهُ * عَقِيرَةَ نُسَكٍ كَالَّذِي كُنْتُ أَفْعَلُ

فَقُلْتُ لِنَفْسِي حِينَ رَاجَعْتُ عَقْلَهَا * أَهَذَا إِلَهُ أَبْنَائِكُمْ لَيْسَ يَعْقِلُ

أَيُّتُ فَدِينِي الْيَوْمَ دِينُ مُحَمَّدٍ * إِلَهُ السَّمَاءِ الْمَاجِدِ الْمُتَفَضِّلِ (1)

(به نزد نهم (2) رفتم تا برایش گوسفندی قربانی کنم، چنان که همیشه می کردم؛ پس چون به خرد خویش رجوع کردم، با خود گفتم: آیا [خدای تو] این خدای بی زبان است که اندیشه و خردی ندارد؟ [از او] روی گرداندم و امروز دین من، دین محمد است و دین خدای بزرگوار بخشنده».

6- عبدالرحمان

هنگامی که عبدالرحمان بن ابی سیره را خبر رسید که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ظهور کرده است، به سوی بتی رفت که صنم نام داشت و از آن سعدالعشیره (3) بود سپس آن را در هم شکست. آنگاه خدمت

ص: 35

1- . همان، ص 39.

2- . بت قبیله مزینه _ م.

3- . یکی از شخصیت های دوران جاهلیت است. او عمری دراز یافت، چندان که شمار فرزندان و نوادگانش به سیصد نفر رسید و چون در میان آنان بر مرکب می نشست و کسی درباره همراهانش می پرسید، از ترس حسادت، می گفت: «آنان عشیره من هستند» _ م.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رسید و اسلام آورد و گفت:

تَبِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ إِذْ جَاءَ بِالْهُدَى * وَخَلَقْتُ فَرَاصاً بَدَارِ هَوَانِ

شَدَدْتُ عَلَيْهِ شِدَّةً فَتَرَكْتُهُ * كَأَنْ لَمْ يَكُنْ وَالِدَهُرُ ذُو حَدَثَانِ

وَلَمَّا رَأَيْتُ اللَّهَ أَظْهَرَ دِينَهُ * أَحَبَبْتُ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ دَعَانِي

فَأَصْبَحْتُ لِلْإِسْلَامِ مَا عَشْتُ نَاصِراً * وَأَلْقَيْتُ فِيهِ كَلْكَلِي وَجِرَانِي

فَمَنْ مُبْلِغُ سَعْدِ الْعَشِيرَةِ أَنْتَى * شَرِبْتُ الَّذِي يَبْقَى بِآخِرِ فَنَانِ(1)

« آن هنگام که رسول خدا هدایت را آورد، از او پیروی کردم و فراض را در خانه پستی و مذلت بر جای نهادم؛ بر او حمله ای بردم و ترکش کردم، آن گونه که تو گویی هرگز نبوده است، و روزگار از این بازی ها بسیار دارد؛ و چون دیدم خداوند دین خویش را پیروزی بخشید؛ به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - چون مرا فرا خواند - پاسخ گفتم؛ پس تا آن هنگام که زنده ام، یاور اسلام شدم و سینه و گردنم را در بر زمین این آیین نهادم؛ پس چه کسی به سعدالعشیره خبر می دهد که من آنچه را که باقی است، به دیگری که فانی است، خریدم».

شکستن بت ها از سوی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیش از آنکه مبعوث شود، دست به شکستن بت ها زد، همان گونه که جدش ابراهیم(عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیر پیمبران چنین کرد. امام امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در روایتی می فرماید:

«من و پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به راه افتادیم تا اینکه به کعبه رسیدیم.

ص: 36

1- . زمخشری، محمودبن عمر، ربیع الابرار، ج 3، ص 124.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مرا فرمود: بنشین! و از شانه های من بالا رفت و من خواستم که او را بلند کنم، لیک پیامبر خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چون ناتوانی مرا دید، پایین آمد و نشست و فرمود: از شانه هایم بالا برو».

امام می فرماید: «از شانه های پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بالا رفتم و آن حضرت مرا بلند کرد و چنان گمان بردم که اگر بخوام می توانم به افق آسمان دست یابم. روی کعبه رفتم که بر آن مجسمه ای از روی یا مس بود و به کندن آن از راست و چپ و جلو و عقب پرداختم، تا اینکه توانستم آن را از جای برگنم. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مرا فرمود: آن را بینداز! من نیز آن را به پایین انداختم، که همانند شیشه خرد شد، سپس پایین آمدم و با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر یکدیگر پیشی می گرفتیم تا اینکه به خانه هایمان پنهان شدیم، زیرا می هراسیدیم که کسی از مردم ما را ببیند»(1).

هنگامی که پروردگار، پیروزی آشکار را نصیب بنده و فرستاده اش نمود و آن حضرت، مکه را فتح کرد، سیصد و شصت بت بر کعبه مقدس آویخته شده بود که قریشیان آن ها را به خدایی گرفته بودند و به جای خداوند متعال می پرستیدند. نائله؛ اساف، منات، ذوالخلصه، ذوالکنی، ذوالشرف، اقیصر، نهم و سمیر از آن جمله بودند.(2)

هبل، خدای ابوسفیان، که از جنس مس بود و با میخ های آهنین به زمین کوبیده شده بود، سرور دیگر بت ها به شمار می آمد. حضرت

ص: 37

1- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، صفة الصفوه، ج 1، ص 163؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج 1، ص 84.

2- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج 2، ص 226.

علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) هنگامی که از شانه های رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بالا رفت، دست به کار کردن هبل شد و توانست آن را از جای برگند و بر زمین افکند، در حالی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این آیه را می خواند: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (1). امام سپس بقیه بت ها را بر زمین افکند و بدین روی بیت الحرام را از آن پلیدی ها پاک کرد.

بت هایی که قریشیان به خدایی گرفته بودند و آن ها را به جای پروردگار متعال می پرستیدند، نشانگر میزان انحطاط فکری، جهالت عمیق و حماقت آنان است. ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) که خداوند تعالی ایمان را به او ارزانی داشته، سوی حق هدایتش نموده بود، گمراهی و جهالت قریشیان را در پرستش بت ها می دید، به همین سبب از بت ها روی گرداند و به خدای تعالی ایمان آورد و به آیین ابراهیم و شریعت او گردن نهاد و ایمان آورد.

زنده به گور کردن دختران

زنده به گور ساختن دختران، پدیده دیگری است که نشان می دهد جامعه جاهلی تا چه اندازه ددمش و درنده بوده است. هنگامی که زایمان زنی فرا می رسید، در کنار او حفره ای می کنند و زنی نیز در کنار او می نشست؛ اگر زن دختر می زاید، نوزادش را در آن حفره می انداختند و اگر پسر می زاید او را زنده نگاه می داشتند!

شاعری جاهلی می گوید:

ص: 38

1- «حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است»، اسراء (17): 81.

سَمَّيْتُهَا إِذْ وُلِدَتْ تَمُوتُ* وَالْقَبْرِ صِهْرٌ ضَامِنٌ زَمِيَّت

«او [دختر] را نامزد کردم که چون به دنیا آید، بمیرد و قبر، دامادی نگهدارنده و ساکن است».

خدای متعال می فرماید: (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ) (1).

نیز می فرماید: (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (2).

همان گونه که برخی از مردمان عصر جاهلی، عادت داشتند فرزندان شان را از ترس فقر و تنگدستی به قتل رسانند.

خدای تعالی می فرماید: (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا) (3).

زندگی اقتصادی

اما زندگی اقتصادی در عصر جاهلی زشت و ناخوشایند بود و فقر بر سر بسیاری از مردمان جزیره العرب سایه داشت و آنان زندگی خویش را در فشار و تنگنا می گذراندند. سرور زنان عالم و پاره تن رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، در سخن رانی تاریخی خویش پیرامون زندگی عصر

ص: 39

1- . «و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند، چهره اش سیاه می گردد، در حالی که خشم [و اندوه] خود را فرو می خورد»، نخل (16): 58.

2- . «و چون از آن دخترک زنده بگور پرسند: به کدامین گناه کشته شده است، تکویر (81): 8-9.

3- . «و از بیم تنگدستی، فرزندان خویش را مکشید، ماییم که به آن ها و شما روزی می بخشیم، آری کشتن همواره خطایی بزرگ است، اسراء (17): 31.

جاهلی می فرماید: «آب آلوده به ادرار شتران می نوشیدید و پوست خشک شده بزغاله می خوردید».

مردم در روزگار جاهلی چندان فقیر و تنگدست بودند که آبی برای نوشیدن و غذایی برای خوردن نمی یافتند، بلکه از حشرات تغذیه می کردند که حتی حیوانات نیز از آن ها روی می گرداندند. آنان آب آلوده به ادرار شتر را می نوشیدند و نیرومندشان، ناتوانان را غارت می کرد و دارایی اش را به تاراج می برد.

تاریخ نگاران گزارش هایی دردناک از غارت و چپاول را_ که میان قبائل عرب حاکم بود و آسیب های ناگواری را که این غارت ها و چپاول ها بر جان، روح و اموال مردم بر جای نهاد_ روایت کرده اند.

معاملات ربوی نیز در مکه فراگیر بود و سود ربوی به زشت ترین گونه آن ستانده می شد و معامله گران دیناری را در برابر دیناری و درهمی را در برابر درهمی می گرفتند. مکیان ربا را نوعی از خرید و فروش می دانستند و چون اسلام ربا را حرام کرد، قریشیان از این حکم به وحشت افتادند و با تمام توان در برابر اسلام ایستادند و ابوسفیان، سرآمد رباخواران، در میان مردمان مکه از همه بیشتر با اسلام مبارزه می کرد، زیرا آموزه ها و احکام این آیین با منافع ربوی او در تضاد بود.

کرنش و فرمان برداری

جهان عرب در آن روزگار در بردگی و خواری ژرفی به سر می برد و سایه استعمار کسری و قیصر را بر سر خویش می دید. روح کرنش، فرمانبرداری و ذلت بر بسیاری از مناطق عربی حاکم بود. سرور زنان

عالم، زهرای رسول(علیها السلام)، وضعیت اجتماعی عرب را در آن روزگار، در سخنرانی خویش چنین به وصف می کشد:

«بر لبه گودالی از آتش قرار داشتید، آبی بودید برای نوشنده و فرصتی برای آزمند و آتشی زودگذر و مغلوب و ذلیل».

حضرت در وصف اوضاع اجتماعی آنان می افزاید:

«خوار بودید و ذلیل و می هراسیدید که مردمان شما را از پیرامون تان برابند، (1) پس خدای تبارک و تعالی _ پس از ماجراهایی _ شما را به دست محمد(صلی

الله علیه و آله)_ نجات داد و این زان پس بود که به مردان دلاور و گرگان عرب و گردنکشان اهل کتاب گرفتار آمد.

این وصفی دقیق است که ما را از اوضاع اجتماعی حاکم در عصر جاهلی آگاه می سازد.

بی سوادی

بی سوادی به شکلی گسترده در بیشتر شهرها و آبادی های عربی رواج داشت. لیک چون خدای تعالی در نبرد بدر، پیروزی آشکار را نصیب بنده و فرستاده اش کرد و قریشیان را به خاک مذلت افکند و گروهی از آنان به بند اسارت گرفتار آمدند، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هر یک از آنان را که نمی توانست فدیة خویش را بپردازد و خواندن و نوشتن نیز می دانست، موظف ساخت که به جای پرداخت فدیة، ده نفر از مسلمانان را خواندن و نوشتن بیاموزد. این موضوع نشان می دهد که

ص: 41

1-1. اشاره به این سخن خداوند است که: (وَأذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَنَصِرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)، انفال(8): 26.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چه اندازه به تعلیم و آموزش و گسترش آن در میان مسلمانان توجه و اهتمام داشته است.

آنچه آمد، نمونه هایی از عقب ماندگی جامعه جاهلی بود که ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با آگاهی آن ها را می دید.

حلف الفضول

حلف الفضول یکی از مهم ترین رخدادهای اجتماعی عصر جاهلی است، که عرب و مردمان مکه می توانند به آن افتخار کنند (1). این پیمان یا گروه برای یاری ناتوانان و حمایت از حقوق غریبان و اقلیت ها و بردگان ناتوان که در مکه زندگی می کردند، بنیان نهاده شد.

حلف الفضول در روزگار قبائل جرهم _ که در مکه ساکن بودند _ بسته شد و تا روزگار قریش استمرار یافت. نشست های این پیمان در خانه عبدالله بن جدعان که از مشاهیر قریش به شمار می آمد، برپا می شد. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در یکی از این نشست ها حاضر بوده، درباره آن می فرماید: «در خانه عبدالله بن جدعان شاهد حلف الفضول بودم و اگر در روزگار اسلام به آن دعوت شوم، اجابتش می کنم» (2).

شایان ذکر است که چون مشاجره ای میان ابوالاحرار، امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و ولید بن عتبه بن ابی سفیان که از سوی عمویش معاویه

ص: 42

1- 1. این پیمان را گروهی از قبیله جرهم که همگی «فضل» نام داشتند، بنیان نهادند. اینان عبارت بودند از: فضل بن حرث، فضل بن وداعه و فضل بن فضاله؛ از این روی پیمان یاد شده نیز نام ایشان را به خویش گرفت.

2- . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 83، ص 256.

به حکمرانی مدینه منصوب شده بود، درگرفت، امام بر آن فرومایه تاخت و فرمود: «به خدا سوگند یا باید با من منصفانه رفتار کنی، یا اینکه شمشیر خویش را برمی گیرم و در مسجد رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می ایستم، سپس به حلف الفضول فرا می خوانم».

ابن زبیر که حاضر بود، گفت: «من نیز به خدا سوگند یاد می کنم که اگر حسین فرا بخواند، او را اجابت کنم تا اینکه یا او منصفانه به حقیقتش برسد، یا اینکه بمیرم».

مسور بن مخرمه زهری و عبدالرحمان بن عثمان تمیمی نیز همین گونه گفتند و چون ولید بن عتبه سخن آنان را شنید، تسلیم شد و حق امام حسین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) را به او داد.(1)

دارالندوه

یکی از نشانه های تمدن در مکه، تأسیس دارالندوه بود که در روزگار کنونی به مجلس نمایندگان شباهت دارد. دارالندوه را قصی تأسیس کرد و در آن را به روی مسجدالحرام گشود. قریشیان برای رایزنی و مشاوره درباره امور مشهور و بیت الحرام در این مکان گرد می آمدند. بر اساس قوانین و مقررات دارالندوه، کسی که سنش از چهل سال کمتر بود حق عضویت در آن را نداشت. این مجلس در مکه از اهمیت بالایی برخوردار بود، چنان که شورای حل اختلاف مردم نیز بود.(2)

ص: 43

1- ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 42.

2- شریف قرشی، باقر، حیاة المحرر الاعظم الرسول الأکرم محمد9، ج 1، ص 32، به نقل از: آلوسی، محمود شکری، بلوغ الادب، ج 2، ص 272.

قصی اداره این مجلس را به پسرش عبد مناف محول کرد. در اخبار مکه و دیگر منابع تاریخی از اوضاع و کار و بار این مجلس سخن گفته شده است.

اینک سخن درباره برخی جلوه های زندگی جاهلی در عصر صدیقه زکیه ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را به پایان می بریم.

تجارت و وصلت

افتخارات درخشان ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از تجارت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با دارایی او و کسب سود هنگفت از آن آغاز می شود و با ازدواج آن بانو با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ادامه می یابد. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ثروت انبوه خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را سرمایه اسلام ساخت و آن را برای برپایی دعوت خویش هزینه نمود.

آن دوران از زندگانی حضرت خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به فضایل گوناگون و جلوه های ایمان و جهاد آراسته بود و نیکوترین الگو برای پاکی و پاکدامنی و ارجمندی شد. اینک پرتوهایی از شئون خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ).

تجارت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با دارایی خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

راویان و تاریخ نگاران گونه های مختلفی از تجارت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با دارایی ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را یاد کرده اند که شاید دقیق ترین آن ها روایت مجلسی باشد که آورده است:

«خدیجه بنت خویلد زنی تاجر پیشه و صاحب شرافت و ثروت بود که مردان را در اموال و دارایی خویش به کار می گرفت و با تعیین نمودن سهمی، با آنان قرار داد مضاربه می بست. قریشیان قومی تاجر بودند و چون خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را خبر رسید که محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) راستگو، باایمان و نیکو اخلاق است، کسی را در پی او فرستاد و به او پیشنهاد کرد که با دارایی وی و به عنوان تاجر راهی شام شود و چیزی فراتر از آنچه به دیگر تاجران می دهد، بگیرد. محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیشنهاد خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را پذیرفت و غلام آن بانو که میسره نام داشت با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همراه شد. آنان رفتند تا اینکه به شام رسیدند و چون رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در سایه درختی نزدیک صومعه راهبی پیاده شد، راهب، میسره را گفت: این مرد که زیر سایه این درخت پیاده شد، کیست؟ میسره گفت: مردی از قریش است از اهالی حرم.

راهب با وحشت و ترس گفت: هیچ کس زیر سایه این درخت پیاده نمی شود، مگر اینکه پیامبر باشد.

«پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کالایی را که همراه داشت فروخت و سود هنگفت بی سابقه ای به دست آورد، سپس هر کالایی که می خواست خریداری کرد و همراه میسره به مکه بازگشت».(1)

هنگامی که آنان به مکه رسیدند، میسره شتابان سوی خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفت و بانوی خویش را از سود هنگفتی که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

ص: 45

به دست آورده بود، خبر داد. میسره سپس با حیرت و تعجب برای خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) تعریف کرد که در طول سفر چه عجائب و غرائبی از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دیده است؛ از حرف های راهب گرفته تا سایه افکندن ابر بر سر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و مناجات مؤمنانه و خاشعانه آن حضرت با خدای تعالی و دیگر رخدادهای شگفت آور.

تحسین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

جان خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از تحسین و بزرگداشت پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آکنده شد، زیرا دریافته بود که او چه خصلت های نیکو و اخلاق والایی دارد و مانند دیگر جوانان قریش در پی وقت گذرانی، هرزگی و شهوت رانی نیست و با کمال، برتری خرد، پاک نهادی و دیگر ویژگی های اخلاقی نیکو، از آنان پیشی می گیرد. نیز خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) یقین پیدا کرد که کار محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بالا می گیرد و او آینده درخشانی خواهد داشت.

خواستگاری خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

سران، بازرگانان و توانگران قریش، از جمله عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی یهاب، ابوجهل و ابوسفیان، به خواستگاری خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفتند، لیک آن بانو همگی آنان را رد کرد و روی سوی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نهاد. او ایمانی استوار داشت که محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیامبری است که از سوی پروردگار برای عموم مردم فرستاده شده است و همانی است که پیامبران پیشین بشارت او را داده اند. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

می گفت: نیکبخت است هر که همسر محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شود. (1)

بوصیری می گوید:

وَرَأَتْهُ خَدِيجَةَ وَ التَّمِي * وَ الزُّهْدُ فِيهِ سَجِيَّةٌ وَ حَبَاءٌ

وَ أَتَاهَا أَنَّ الغَمَامَةَ وَ السَّرْحَ * أَضَلَّتَهُ مِنْهُمَا أَفْيَاءٌ

فَدَعَتْهُ إِلَى الزَّوْجِ وَ مَا * أَحْسَنَ مَا يَبْلُغُ الْمُنَى الْأَذْكِيَاءُ (2)

«خدیجه، او (محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)) را چنان دید که پرهیزکاری و پارسایی، خوی و سرشت و ارمغان او بود؛

و محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزد او آمد در حالی که ابر و موی سرش بر او سایه افکنده بودند؛

پس [خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)] او را به ازدواج فرا خواند؛ و چه زیباست که هوشمندان به خواسته خویش می رسند».

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) شتابان از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواستگاری کرد و مهریه را از دارایی های خویش برای آن حضرت فرستاد، لیک برخی قریشیان از این کار شگفت زده شدند و گفتند: «زنان به مردان مهریه دهند!».

ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) با دلیلی استوار آنان را پاسخ داد: «اگر مردان به سان این برادرزاده ام باشند، به بالاترین بها به ازدواج دعوت می شوند لیک اگر همانند شما باشند، جز با پرداخت مهریه ای بالا ازدواج نمی کنند» (3).

ص: 47

1-1. همان، ص 23.

2-2. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج 5، ص 375، ح 9.

3-1. مالکی، محمد بن علوی، مناقب خدیجه الکبری، ص 13.

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گزیده مردمان روی زمین را برگزید و به سعادت‌مندی دست پیدا کرد و بر تمامی زنان عالم برتری یافت و اگر ایمان، پرهیزکاری و پاک نهادی عظیمی نداشت، بدین جایگاه والا نمی رسید.

خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) با شماری از بنی هاشم و تعدادی از قریشیان نزد عمرو بن اسد، عموی خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفت و عمرو با خوشامدگویی و تکریم از آنان استقبال کرد. ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در خطبه ای رسا گفت:

«سپاس خداوند این خانه را، که ما را از کشت ابراهیم و ذریه اسماعیل قرار داد و در حرم امن خود جای داد و بر مردم حاکم ساخت و در این شهر مشمول برکات خویش کرد.

سپس این برادرزاده ام _ یعنی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) _ با هر یک از مردان قریش هم سنگ شود، از او برتر خواهد بود و هر مردی با او قیاس شود، از آن مرد عظیم تر بود، و در میان مردم همانند ندارد، اگر چه ثروتی ندارد لیک ثروت، رودی است روان [که از دست می رود] و سایه ای است که پایدار نمی ماند، او را به خدیجه رغبتی است و ما اینک نزد تو آمده ایم تا خدیجه را به رضایت و امر او از تو خواستگاری کنیم. مهریه اش بر عهده من است و من آن را از دارایی خویش چه اینک بخواهید، چه در آینده، به شما پرداخت خواهم کرد. سوگند به پروردگار این خانه، که برادرزاده ام بهره ای فراوان، دینی فراگیر و خردی

عموی خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) را گفت که از این پیوند شادمان است و از او تقدیر کرد. سپس مراسم عقد برپا شد و میهمانان به ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دیگر خاندان او تبریک گفتند، همان گونه که هاشمیان از عموی بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به سبب استقبال گرم و تکریم شان تشکر کردند.

تحلیل خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

ناگزیر باید درنگی کوتاه داشته باشیم و برخی بندهای خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) را از نظر بگذرانیم.

نخست آنکه در خطبه ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) از فضیلت خاندان هاشمی و جایگاه والای اجتماعی آن سخن گفته شده است و این از بهر ویژگی های رفیعی است که این خاندان دارند، از جمله:

1- این خاندان از ریشه هایی ارجمند که در اوج شرافت قرار دارد، منشعب شده است و از ذریه ابراهیم، پیر پیامبران و پسرش اسماعیل پیامبر خداست.

2- خاندان هاشمی در برترین سرزمین دنیا ساکن بود، همان حرمی که پروردگار، آن را برای بندگان خویش محلی امن قرار داده است.

ص: 49

1- 1. حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلبیه، ج 1، ص 139؛ یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 20؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 264؛ زینی دحلان، احمد، السیره النبویه، ج 1، ص 55.

3- از امتیازات هاشمیان این بود که سرور و حاکم بودند و مردمان در اختلافاتی که میان شان در می گرفت به آنان رجوع می کردند.

دوم آنکه خطبه ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از سترگی شخصیت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حکایت دارد و بیان می دارد که تمامی افتخارات و فضائل در شخصیت او گرد آمده است، از جمله:

1- هیچ مردی از مردان قریش را نتوان در خصلت های اخلاقی با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هم سنگ کرد و آن حضرت در فضائل از همه قریشیان برتر است.

2- هیچ مردی از میان عرب و غیر عرب با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مقایسه نشود، جز اینکه حضرتش بر او برتری یابد.

3- پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در میان تمامی آفریدگان خدای تعالی همانندی ندارد.

سوم آنکه در شخصیت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خدشه ای نیست، جز فقر و دارایی اندک و این برای او نقصی به شمار نمی آید، زیرا مال و ثروت سایه ای است ناپایدار و آبی است روان.

چهارم آنکه ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از اخبار کاهنان دریافته بود که برادرزاده اش جایگاهی سترگ دارد و آیینی خواهد آورد که در زمین حاکم می شود.

این ها پاره ای از نکاتی بود که در خطبه ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به چشم می خورد.

سن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

سن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هنگام ازدواج با ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) 25 سال بود. (1)

سن خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

راویان درباره سن ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) هنگام ازدواج با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دچار اختلاف اند. علامه محقق سید جعفر مرتضی عاملی - دامت برکاته - اقوال مورخان را چنین ارائه داده است:

1- در 25 سالگی (2)

2- در 28 سالگی (3)

3- در 30 سالگی (4)

4- در 35 سالگی (5)

5- در 40 سالگی (6)

ص: 51

-
- 1- 1. بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج 2، ص 71؛ ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن کثیر، البدایه و النهایه، ج 2، ص 294؛ حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلیبیه، ج 1، ص 140.
 - 2- همان جا.
 - 3- ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن عماد، شذرات الذهب، ج 1، ص 14؛ بدران، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 303.
 - 4- حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلیبیه، ج 1، ص 140؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 264.
 - 5- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن کثیر، البدایه و النهایه، ج 2، ص 95؛ همو، السیره النبویّه، ج 1، ص 265.
 - 6- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ص 98، بغدادی، محمد بن حبیب، المحبر، ص 49؛ قسطنانی، احمد بن محمد، المواهب اللدنیّه، ج 1، ص 38.

6- در 44 سالگی (1)

7- در 45 سالگی (2)

8- در 46 سالگی (3)

سید جعفر مرتضی بر آن است که خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در 25 سالگی با رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ازدواج نموده است، همان گونه که بیهقی و دیگر راویان چنین آورده اند.

ما نیز پس از درنگ در منابع تاریخی که سید جعفر مرتضی _ دامت برکاته _ آن ها را یاد کرده است، به نتیجه ای مشابه او دست یافتیم و با او هم سخن هستیم.

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و بخشیدن اموالش به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) تمام اموال منقول و غیر منقول خویش را به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بخشید و به میسر، خادم خود، فرمان داد تا این موضوع را در میان قریشیان جار زند. رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز اموال خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را در راه پشتیبانی از دعوت اسلام و استوارسازی ارکان آن هزینه ساخت.

از جمله املاک خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بازاری بود در ناحیه ای از مکه که عرب ها از آن خرید می کردند. این بازار را حکیم برای عمه اش

ص: 52

1- . بدارن، عبدالقادر، تهذیب تاریخ دمشق، ج 1، ص 303.

2- . نووی، محیی الدین بن شرف، تهذیب الاسماء و اللغات، ج 2، ص 342؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، مختصر تاریخ دمشق، ج 2، ص 275؛ حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلبیه، ج 1، ص 140؛ دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیس، ج 1، ص 301.

3- . بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، ص 98.

خدیدجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) خریداری کرده بود و خدیدجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز آن را به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ارزانی داشت. (1)

ازدواج نکردن خدیدجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با کسی غیر از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

با پژوهش های دقیق می توان به این نتیجه دست یافت که ام المؤمنین خدیدجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیش از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با کسی ازدواج نکرده بود و آنچه درباره ازدواج او با کسانی غیر از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گفته می شود، از صحت و درستی برخوردار نیست و به گمان قوی می تواند از ساخته های امویان یا عباسیان است تا شأن و جایگاه این بانوی بزرگوار را که جدّه امامان پاک : است، فرو بکاهند. دلایلی که در پی ارائه می شود، این نظر را تقویت و اثبات می کند:

نخست آنکه ادعا شده است که او با دو مرد ازدواج کرده، از آنان فرزند دار شده است، این دو مرد عبارت اند از:

1- عتیق بن عاند بن عبدالله مخزومی.

2- ابو هاله تمیمی.

این دو شخص مجهول اند و در هاله ای از ابهام قرار دارند و راویان چیزی را از آنان روایت نکرده اند و از فرزندان آنان نیز فقط «هند» را یاد کرده اند که مشخص نیست فرزند کدام یک از این دو نفر است.

دوم آنکه خدیدجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از زیباترین و ثروتمندترین زنان قریش بود و بزرگان و توانگران قریش از او خواستگاری کردند، لیک آن بانو آنان را

ص: 53

پاسخ نگفت، پس چگونه به همسری دو شخص ناشناخته که از وضع اقتصادی و جایگاه اجتماعی آنان خبری نیست، درآمد داشته باشد؟

سوم آنکه بزرگان و ثروتمندان قریش برای خواستگاری از خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بر یکدیگر پیشی می گرفتند و این بر اساس آداب و رسوم عربی - چه قدیم و چه جدید - بی گمان نمی تواند جز بهر زنی باکره باشد.

چهارم آنکه جمعی از راویان بزرگ و تاریخ نگاران از جمله بلاذری، سید مرتضی و ابن شهر آشوب تصریح کرده اند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ازدواج کرده، در حالی که وی باکره بوده است.

پنجم آنکه اگر بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در سن چهل سالگی و بالاتر از آن با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ازدواج کرده است، پس چگونه در این سن یا سن بالاتر از آن که به طور طبیعی امکان باردار شدن کمتر است، این همه فرزند به دنیا آورده است؟

آنچه عرضه داشتیم، مهم ترین نکاتی است که ازدواج بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با کسی غیر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بعید نشان می دهد. از این گذشته چگونه بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) که هنگام ازدواج با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) 25 ساله بوده است، با این دو شخص ازدواج کرده، از آن ها صاحب فرزند شده است؟

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرزندان دختر و پسری را برای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دنیا آورده است که مورخان در شمار آنان به اختلاف دچارند. آنان عبارت اند از:

1- قاسم

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کنیه خویش را از این فرزند گرفته است. قاسم در سن 4 سالگی درگذشت. نیز گفته اند که او در سن 2 سالگی در مکه و پیش از آنکه به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وحی شود، درگذشت و آن حضرت بسیار اندوهگین شد و به کوهی از کوه های مکه روی کرده، فرمود: «اگر آنچه بر سر من رفته، بر سر تو رفته بود، ویرانت می کرد». هنگامی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قاسم را می برد تا به خاک سپارد، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز او را همراهی کرد تا اینکه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را در آرامگاه ابدی اش دفن کرد، در حالی که مادرش به تلخی می گریست. (1)

درگذشت قاسم، سوز و گدازی در جان خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بر جای نهاد و او را به گریه و زاری واداشت. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حالی که خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) غرق در اشک و اندوه بود، بر او وارد شد و دلداری اش داد و فرمود: «ای خدیجه! آیا راضی نمی شوی که چون روز قیامت فرارسد، او - یعنی پسرش قاسم - به در بهشت آید و آنجا بایستد و دست تو را بگیرد و به بهشت وارد کند و تو را در برترین جای آن بنشانند. این برای

ص: 55

همه مؤمنان است، زیرا خدای عزوجل حکیم تر و گرامی تر از آن است که میوه دل مؤمن را بگیرد، سپس او را بعد از آن تا ابد عذاب کند» (1).

2- عبدالله

او پس از بعثت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مکه به دنیا آمد و پیش از آنکه او را از شیر بگیرند، درگذشت. خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به درد آمد و عرض کرد: «ای رسول خدا! کاش می ماند تا او را از شیر می گرفتم».

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را تسلیت گفت و دلداری داد و فرمود: «از شیر گرفتن او در بهشت خواهد بود» (2).

منافقان قریش از مرگ عبدالله شادمان شدند، عاص بن وائل گفت: «نسل محمد بریده شد و او بی تبار خواهد بود».

در پی این سخن، سوره کوثر بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نازل شد که در آن آمده است: (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) (3).

کوثر، بر اساس آنچه که برخی مفسران گفته اند، همان نسل فراوان و طاهر است که از دخترش، سرور زنان عالم، فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) خواهد بود.

ص: 56

1- کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، ج 3، ص 218؛ نیز حدیثی نزدیک به آن در: حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 4، ص 894.

2- یعقوبی، احمد بن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 32.

3- «ما تورا کوثر دادیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بی تبار خواهد بود»، کوثر (108): 1-3.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اعلان کرده است که فرزندان فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ذریه و فرزندان اویند. حضرت می فرماید: «فرزندان هر پدری به خانواده پدرشان منسوب می شوند، جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم و من خانواده پدری آنانم» (1).

نیز می فرماید: «هر پیامبری را خانواده ای است که به آن منسوب می شوند و فرزندان فاطمه خانواده من اند که به آن منسوب می شوند» (2).

سادات _ که خداوند بر شرافت آنان بیفزاید _ اختران درخشان دنیای اسلام اند. آنان همواره در پی منافع مسلمانان بوده اند و در دفاع از حقوق محرومان و دردمندان و پاسداری از ارزش ها و اصول اسلام که عدالت سیاسی و اجتماعی را برای مردمان به بار می آورد، جانانه جهاد کرده اند.

3- طیب

آن گونه که گفته اند، او پس از بعثت، در مکه به دنیا آمده است، لیک برخی پذیرفته اند که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پسری به نام طیب داشته باشد، بلکه آن را لقب عبدالله دانسته اند.

4- طاهر

او را در سپیده دم دعوت اسلام در مکه به دنیا آمد، لیک برخی نمی پذیرند که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پسری به نام طاهر داشته است، بلکه آن

ص: 57

1-3. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 37، ص 70.

2-4. همان، ج 43، ص 23؛ طبری صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامه، ص 76.

5- فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سرور زنان عالم است و در میان دختران حوا، کسی عقیف تر، پاک تر، و پارساتر از او آفریده نشده است. او پرتوی از نور خدای تعالی است و نقحه ای از روح پدرش، سالار رسولان؛ همو که دخترش را خالصانه دوست می داشت و بزرگش می شمرد و خشنودی و خشم خدای را قرین خشنودی و خشم دخترش کرد و این بالاترین منزلتی است که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از آن فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) ساخت. اینک پرتوی از زندگانی پاک آن بانو.

ولادت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

سرور زنان عالم در مکه و در خانه مادرش خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) که در نزدیکی کوچه عطاران بود، (1) دیده به جهان گشود. هنگامی که بشارت تولد آن بانو را به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دادند، شتابان به خانه آمد و نوزاد مبارکش را در آغوش کشید و بوسه باران کرد و مراسم ولادت اسلامی را برای او برگزار کرد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. سپس جبرئیل بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نازل شد و سلام خدای تعالی را به او و مولود مبارکش رساند (2).

ص: 58

1- 1. شریف قرشی، باقر، حیا سیده النساء فاطمه الزهراء، 3، ص 60.

2- . ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، ج 4، ص 72؛ ابن حجر، احمد علی، لسان المیزان، ج 3، ص 367.

سرور زنان عالم، القاب ارجمندی دارد که برخاسته از جایگاه بلند و شأن عظیم اوست. اینک برخی از آن القاب:

1- صدیقه

فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را از آن روی صدیقه لقب دادند که صادق ترین زن در دنیای اسلام است. او در ایمان و تمامی شئون زندگی اش صداقت داشت.

2- مبارکه

او و ذریه اش که داعیان حق و عدالت بر روی زمین اند، مبارک و فرخنده هستند.

3- طاهره

او طاهرترین دختران حواست که خداوند او را از هر پلیدی و گناه پاک کرده است. خدای تعالی می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا(1)).

4- زکبه

او پاک ترین زن اسلام است که از هر کاستی و پلیدی پاک شده است.

5- بتول

او را از آن روی بتول لقب دادند که از همانندان خویش برید و

ص: 59

1- «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر 9] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند»، احزاب (33): 33.

جدا شد و نظیری نداشت. از احمد بن یحیی پرسیدند که چرا آن بانو را بتول لقب دادند، گفت: چون در عفت، فضیلت، دیانت و نسب در میان زنان هم روزگارش نظیر نداشت».

نیز گفته اند: برای اینکه از دنیا برید و خویش را وقف خدا کرد. (1)

فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را القاب دیگری است که آن ها را در کتاب حیا سیده النساء فاطمه الزهراء(عَلَيْهَا السَّلَامُ) یاد کرده ایم.

کنیه ها

اشاره

پاره تن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حضرت فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) کنیه هایی داشت، که از آن جمله است:

1- ام ایها

از والاترین کنیه های آن بانو «ام ایها» است، زیرا پدرش را بسیار دوست می داشت و برایش دلسوزی می کرد و در تمام اوقات از او مراقبت می نمود. فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) اگر پدرش را غمگین یا شادمان می دید، او نیز غمگین و شادمان می شد.

مورخان گزارش کرده اند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دخترش را بسیار دوست می داشت و چون از سفر باز می گشت، پیش از همه نزد دخترش می رفت. فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز چون پدرش از غزوه ای باز می گشت بر رخسار و چشمان او بوسه می زد. یک بار که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نزد

ص: 60

1- . ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 30؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج 8، ص 262.

دخترش آمد و دید که او می‌گرید، فرمود: چرا می‌گریی؟

فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) عرض کرد: تو را می‌بینم که رنگ پریده‌ای، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را آرام کرد و فرمود: «ای فاطمه! خدای عزوجل پدرت را به امری مبعوث ساخت که بر روی زمین خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر اینکه به واسطه من، عزت یا ذلت بدان وارد می‌شود و تا روزگار هست، چنین است» (1).

معنی حدیث یاد شده آن است که عزت زیور کسانی است که به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایمان می‌آورند و ذلت از آن کسانی است که او را انکار می‌کنند و به رسالت او کفر می‌ورزند.

پاره تن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، پدرش را بسیار دوست می‌داشت و چون او به بهشت برین شد، قلب دخترش به درد آمد و حزن و اندوه سراسر وجودش را فراگرفت.

2- ام‌الحسین

اشاره

ام‌الحسینین دیگر کنیه بانو فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) است. حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) دو سبط رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دو سرور جوانان اهل بهشت، یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند.

آنچه آوردیم، برخی کنیه‌های سرور زنان عالم بود.

شبهت فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در میان خاندان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از همه بیشتر به آن

ص: 61

1-1. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج 1، ص 489.

حضرت شبیه بود و در خوی و اخلاق، والایی شخصیت و تمام ویژگی ها به او شباهت تمام داشت.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هرگاه فاطمه را در حال راه رفتن می دیدم به یاد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می افتادم. او [فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)] گاهی به راست و گاهی به طرف چپ خویش متمایل می شد» (1).

عایشه می گوید: «کسی را ندیدم که در حرکات و سکنات و نشست و برخاست از فاطمه دخت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شبیه تر باشد. او هرگاه بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وارد می شد، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر می خاست و او را می بوسید و در جای خویش می نشاند و چون پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر او وارد می شد، فاطمه از جای خویش بر می خاست و آن حضرت را در جای خویش می نشاند» (2).

فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سرور زنان عالم در ظاهر و سیما و تمامی ویژگی های رفتاری و شخصیتی به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شباهت داشت.

شاعری سرورده است:

هِيَ أَحْمَدُ الثَّانِي وَأَحْمَدُ عَصْرِهَا* هِيَ عُنْصُرُ التَّوْحِيدِ فِي عَرَصَاتِهَا

هِيَ مِسْكَاهُ نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ* زَيْتُونَةُ عَمِّ الْوَرَى بَرَكَاتِهَا

«او احمد دوم و احمد روزگار خویش است، او عنصر توحید است

ص: 62

1- ابن حنبل، احمد بن محمد، فضائل الصحابه، ص 77.

2- ترمذی، محمد بن عیسی، صحیح ترمذی، ج 2، ص 369؛ ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، صحیح، ج 33، ص 223؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، الادب المفرد، ص 131.

او چراغ نور خدای عزوجل است، و درخت زیتونی که برکاتش تمامی مردمان را فرا گرفته است».

فضیلت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در احادیث رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در شماری از احادیث خویش از فضیلت سرور زنان عالم و جایگاه والا و شأن عظیم او سخن گفته است؛ اینک نمونه هایی از آن احادیث عرضه می شود:

1- امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روایت می کند که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمود: «خداوند با خشم توبه خشم می آید و با خشنودی تو خشنود می شود» (1).

هیچ یک از پیامبران خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، از چنین جایگاه ارجمندی که پاره تن پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دارد، برخوردار نبوده اند.

2- مسور بن مخرمه روایت می کند که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را فرمود: فاطمه پاره تن من است، هر که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است. (2)

ص: 63

1- . حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج 3، ص 153؛ ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابه، ج 5، ص 522؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج 8، ص 159؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ج 12، ص 441؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج 6، ص 219؛ حسینی فیروزآبادی، مرتضی، فضائل الخمسه من الصحاح الستّه، ج 3، ص 156؛ ذهبی، محمد بن احمد، میزان الاعتدال، ج 1، ص 525.

2- . بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، ج 4، ص 210 و 219؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج 12، ص 112؛ مناوی، محمد عبد الرؤوف، فیض القدیر، ج 4، ص 554.

3- عبدالله بن زبیر روایت می کند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را فرمود: «همانا فاطمه پاره تن من است، هر چه او را آزار دهد، مرا نیز آزار می دهد و هر چه او را رنج دهد مرا نیز رنج می دهد».(1)

4- مسور بن مخرمه روایت می کند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به سرور زنان، فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر چه او را نگران کند، مرا نگران می کند و هر چه او را آزار رساند مرا آزار می رساند».(2)

این احادیث از معنای واحدی حکایت دارند و آن اینکه پاره تن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چونان پدر خویش است و خشنودی و خشم پدرش با خشنودی و خشم او قرین است.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در فضیلت فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پاره تن خویش، که او را بر دیگر زنان عالم برتری داده است، احادیث بسیاری دارد که شماری از آن ها را که از جایگاه والا و شأن عظیم آن بانو سخن می گویند، در کتاب حیا سیده النساء فاطمه الزهراء(عَلَيْهَا السَّلَامُ) آورده ایم.

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در روزگار حیات پدر

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)، سرور زنان عالم، در دامان پر مهر پدر خویش پرورش

ص: 64

-
- 1- . ترمذی، محمد بن عیسی، صحیح، ج 2، ص 19؛ ابن حنبل، محمد بن احمد، مسند، ج 4، ص 5.
 - 2- . ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج 4، ص 328؛ ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 40؛ بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، کتاب النکاح، ج 6، ص 158.

یافت. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دخترش را از موهبت های خویش تغذیه کرد و ویژگی های شخصیتی خود را ارزانی او داشت و به آن بانو، قرآن و احکام دین _ از عبادات گرفته تا احکام _ را آموخت. فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) عهده دار خدمت به پدر خویش بود. او پدر را کمک می رساند و زخم هایش را مرهم می نهاد و چون قریشیان وحشی صفت، لباس های آن حضرت را آلوده می ساختند، آن ها را می شست. فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) هر روز از غم پدر خویش آب می شد و بر درد ورنجی که پدر در راه گزاردن رسالت خویش متحمل می شد، به تلخی می گریست. فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) تمام احساسات رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از آن خویش ساخته بود و آن حضرت، وی را از ژرفای وجود دوست می داشت و بر دیگر زنان برتری می داد.

شوقی می گوید:

مَا تَمَّتِي غَيْرَهَا نَسْلاً وَ مَنْ * يَلِدُ الرَّهْرَاءَ يَزْهَدُ فِي سِوَاهَا

«غیر او [غیر زهرا ((عَلَيْهَا السَّلَامُ))] فرزندی آرزو نکرد، و هر که زهرا را داشته باشد، دیگر فرزندی جز او نخواهد.».

یکی از شادترین دوره های زندگانی حضرت زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) آن هنگام بود که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مکه را فتح کرد و مردم گروه گروه، به آیین اسلام درآمدند و این آیین بر بیشتر نواحی جزیره العرب چیرگی یافت و چیزی نمانده بود که شرق عربی و دیگر سرزمین ها را نیز تحت حاکمیت خویش درآورد.

فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به نیکی دید که قریشیان ناچار شدند تا با خواری

و خفت به آیین اسلام گردن نهند، همانان که با پدرش نبرد کرده، نسبت به او از هیچ گونه بی ادبی و بی احترامی دریغ نورزیده بودند و برای رویارویی با او لشکر کشیده، سپاهیان را بسیج نموده بودند، تا اینکه پروردگار تعالی او را بر آنان پیروز ساخت و مسجد الحرام را از بت ها پاک کرد و بانگ «الله اکبر» در آستان مسجد الحرام به آسمان برخاست و حکومت اسلامی در آن سرزمین که دژ بت ها و تماشاخانه خرافات و آداب و رسوم جاهلی بود، حاکمیت یافت.

این دوره یکی از زیباترین دوره های زندگانی حضرت زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود. آن بانو در این دوره دید که پدرش در نشر اسلام و برپایی بنیادهای آن و استوارسازی پایه های این آیین – پس از آن اسلام در غربت به سر می برد – چه پیروزی بزرگی به دست آورد.

پس از وفات پدر

پس از آنکه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به بهشت برین شتافت، دردها و مصیبت ها، دامن پاره تن او را گرفتند و روز روشن او را به شبی قیرگون بدل ساختند. فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) درباره آن روزها می گوید:

مَاذَا عَلِيٌّ مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ أَحْمَدٍ* أَنْ لَا يَشَمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا* صُبَّتْ عَلَيَّ الْآيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا(1)

(کسی که تربت احمد را ببوید، چه می بازد اگر تمام عمر، عطری نبوید؛

ص: 66

1- 1. دیار بکری، حسین بن محمد، تاریخ الخميس، ج 2، ص 173؛ صفوری، عبدالرحمان بن عبدالسلام، نزهة المجالس، ج 2، ص

مصائبی بر سر من رفت، که اگر بر سر روزها می رفت، به شب بدل می شدند».

آری دردها و مصیبت‌ها دامان زهرای مرضیه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را گرفتند و حزب قریشی به رهبری ابوبکر و عمر، جایگاه و شأن عظیم آن بانو را انکار کردند و ستمکارانه با او رفتار نمودند و در حالی که مشعل‌های آتش در دست داشتند، به خانه او هجوم بردند. عمر با صدای بلند می‌گفت: «خانه را با هر که در آن است، آتش می‌زنم!» او اعتنایی نمی‌کرد که امانت‌های رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در میان امش، و هم سنگان قرآن حکیم در آن خانه اند. آن ستمکاران فرومایه بر محبوبه رسول خدا ستم روا داشتند و موجب سقط جنین او شدند و در راه دستیابی به قدرت و حکومت، پهلوی آن بانو را شکستند. ابوبکر از ظلم و ستمی که بر زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) روا داشته بود، پشیمان شد و آرزو می‌ورزید که هیچ‌گاه به خانه او حمله نبرده بود. او شتابان رفت تا از زهرای مرضیه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پوزش طلبد و حکومت خویش را مشروعیت ببخشد، لیک آن بانو، ابوبکر را اجازه دیدار نداد. ابوبکر از امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خواهش کرد که از فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بخواهد تا او را اجازه دهد. پس از اینکه امام (عَلَيْهِ السَّلَامُ) با همسرش سخن گفت، بانو فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به ابوبکر و رفیقش عمر اجازه شرفیابی داد. ابوبکر مهم‌ترین خواسته اش را که همان عفو و گذشت فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از آنان بود، مطرح کرد، لیک بانو فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در پاسخ به او و عمر فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نشنیدید که می‌فرمود: خشنودی فاطمه، خشنودی من است و خشم

فاطمه، خشم من. پس هر که فاطمه دختر مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که فاطمه را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته است و هر که فاطمه را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته است.

آنان سخنش را تصدیق کردند و گفتند: آری شنیدیم که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنین می فرمود.

پس فاطمه دست به آسمان برداشت و با درد و اندوه گفت: «من پروردگار و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین ساختید و خشنود نکردید و چون با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دیدار کنم، از شما نزد او شکایت خواهم کرد».

بانو فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) سپس به ابوبکر روی کرد و فرمود: «به خدا سوگند در پی هر نمازی که می خوانم، تو را نفرین می کنم».(1)

سخنان تند فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) چونان ضربات شمشیر بر پیکر آن دو فرود آمدند و کاری کردند که آنان در جلب رضایت و خشنودی سرور زنان عالم، شکست خورده و ناکام بمانند و دریابند که فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) چه اندازه از آنان خشمگین است!

به سوی بهشت برین

پاره تن پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از فقدان پدر خویش و ظلم و ستمی که قریشیان بر او روا داشته بودند، در سوز و گداز بود و زار می گریست. او به سان

ص: 68

1-1. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامانه و السياسه، ج 1، ص 14؛ كحاله، عمر رضا، اعلام النساء، ج 3، ص 1214؛ عبدالفتاح مقصود، الامام علی بن ابی طالب، ج 1، ص 218.

گل هایی که در بی آبی پژمرده می شوند، پژمرده شده بود و مرگ در بهار جوانی به سراغ او آمد و چون مرگ خویش را نزدیک دید به پسر عمو و شوهر خویش، وصیتی جاودانه کرد که بندهایی از آن چنین است:

نخست آنکه: پیکر مقدس او را در دل تاریک شب به خاک سپارد و در تشییع جنازه اش احدی از آنان که بر او ظلم و ستم روا داشتند، حضور نداشته باشند، زیرا آنان دشمن او و پدرش بوده اند و بی گمان آن بانو در پیشگاه پروردگار از آنان شکایت خواهد کرد.

دوم اینکه: محل قبرش را پنهان سازد تا نشانه ای باشد برای نسل های آینده که بدانند فاطمه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بی هیچ شک و گمانی از آنان که بر وی ستم روا داشتند، خشمگین بوده است.

شریف مکه در قصیده ای زیبا به همین موضوع اشاره دارد. او می گوید:

قُلْ لَنَا أَيُّهَا الْمُجَادِلُ فِي الْقَوْلِ * عَنِ الْغَاصِبِينَ إِذْ غَصَبَاها

أَهُمَا مَا تَعَمَّداها كَمَا قُلْتَ * يَظْلَمُ كَلًّا وَ لَا اهْتَضَمَاها

فَلِمَاذَا إِذْ جُهِرَتْ لِلِقَاءِ اللَّهِ * عِنْدَ الْمَمَاتِ لَمْ يَحْضُرَاها

شَيَعَتْ نَعَشَهَا مَلَائِكَةُ الرَّحْمَنِ * رِفْقًا بِهَا وَ مَا شَيَعَاها

كَانَ زُهْدًا فِي أَجْرِهَا أَمْ عِنَادًا * لِأَبِيهَا النَّبِيِّ لَمْ يَتَّبِعَاها

أَمْ لِأَنَّ الْبَتُولَ أَوْصَتْ بِأَنْ لَا * يَشْهَدَا دَفْنَهَا فَمَا شَهِدَاها

أَمْ أَبُوهَا أَسَرَ ذَاكَ إِلَيْهَا * فَأَطَاعَتْ بِنْتُ النَّبِيِّ أَبَاها

كَيْفَ مَا شِئْتَ قُلْ كَفَاكَ فَهْدَى *فَرِيهَ قَدْ بَلَغَتْ أَقْصَى مَدَاهَا(1)

«ای که در سخن با ما مجادله می کنی، به ما درباره آن دو غاصب بگو، آن هنگام که حق او [یعنی فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)] را غصب کردند؛ آیا آنان _ آن گونه که تو می گویی _ هرگز از روی عمد بر او ظلم و ستم روا نداشتند؟»

اگر این گونه است، پس چرا آنان هنگام رحلتش، که برای دیدار با خدا آماده می شد، نزد او حاضر نشدند؟

و چون فرشتگان پروردگار، برای مهربانی با او، پیکرش را تشییع کردند، آنان پیکرش را تشییع نکردند؟

آیا برای کم گذاشتن از پاداش او بود؟ یا برای دشمنی با پدرش که در پی جنازه او راه نرفتند؟

یا برای این بود که زهرای بتول وصیت کرد که آنان در دفن او حاضر نباشند و آنان نیز حضور نیافتند؟

و یا بدین سبب بود که پدرش پنهانی به او چنین فرمود، و دخت پیامبر نیز از پدرش اطاعت کرد؟

هر گونه که می خواهی بگو، لیک تو را همین دروغ بس بزرگ، بسنده است.»

پاره تن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با این وصیت، مذهب اهل بیت: را بر پای داشت و حکومت ابوبکر را نامشروع شمرد.

ص: 70

دیری نپایید که روح پاک فاطمه، پاره تن رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به آسمان پر کشید، در حالی که او قرآن می خواند. آری روح فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در حالی که فرشتگان و پیامبران بزرگ خدا و در رأس آنان پدرش، سرور کائنات، آن را همراهی می کردند، سوی خداوند پر کشید.

آن روح بزرگ به بهشت برین رفت، روح بانویی که در قداست، پاکی و ایمان، هیچ زنی هم سنگ او نبوده و نخواهد بود.

امام امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیکر آن بانو را برای دفن آماده ساخت و پس از آنکه وی را در آرامگاه ابدی اش _ که کسی نشان آن را نمی داند _ به خاک سپرد، بر سر قبر او ایستاد و با چشمانی گریان و سینه ای پر سوز و گداز، فرمود:

«ای رسول خدا! از سوی من و دختری _ که در جوار تو فرود آمده، در پیوستن به تو شتاب کرده است _ بر تو سلام باد.

ای رسول خدا! بردباری من از دوری دخت برگزیده ات اندک است و پس از دوری او، شکیبایی از دست رفته است؛ جز آنکه مفارقت گرانبار و سنگینی مصیبت تو، شکیبایی ام را افزود. همانا تو را در لحد قبرت نهادم و بین گردن و سینه من، جانت بیرون شد، پس «انا لله و انا الیه راجعون».

همانا که ودیعه باز پس داده شد و رهینه اخذ گردید، اما اندوه من جاودان است و شب من به بیداری خواهد گذشت تا خدا برای من سرای تو را که در آن اقامت داری برگزیند. دختری تو را از ظلم امت که بر او رفت، آگاه خواهد کرد.

ماجرای او جویا شو. این همه ستم بر ما رفت و چنین است ماجرا؛ حالی که از زمان توروزگاری دراز نگذشته و یاد تو از میان نرفته است، و بر شما دو تن سلام باد، سلام بدرود کننده ای از سر مهر، نه سلام کینه ورز و دلتنگ!

پس اگر بروم نه از روی ملامت است و اگر باز ایستم نه از روی بدگمانی به چیزی است که خدا برای بردباران وعده داده است»(1).

آنچه در این عبارات آمده است، نشان می دهد که امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) چه اندازه از رنج ها و مصیبت هایی که بر سر همسرش زهرای مرضیه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفت، اندوهگین و دلتنگ است و همین رنج ها و مصیبت ها بودند که زندگانی دشوار و مرارت باری را برای آن بانو رقم زدند، چندان که به پروردگار پیوست تا در کنار پدرش سکنا گزیند و نزد او از ظلم و ستمی که برخی صحابیان به عمد بر او روا داشتند، شکایت کند.

اینک سخن را درباره برترین دختر ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به پایان می بریم.

6- زینب

برخی محققان _ از جمله علامه سید جعفر مرتضی عاملی _ تردید دارند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دختری به نام زینب داشته باشد، بلکه بر آن اند که وی در خانه خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و در سایه او پرورش یافته است. لیک برخی مورخان متقدم بر این باورند که زینب از جمله دختران

ص: 72

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده و ده سال پیش از بعثت نبوی به دنیا آمده است. چون به بلوغ رسیده، هاله، خواهر خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) او را برای پسرش ابوالعاص بن ربیع خواستگاری کرده است و خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز در پی مشورت با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را به همسری ابوالعاص در آورده است.

هنگامی که وحی بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرود آمد، آن حضرت، ابوالعاص را به اسلام فرا خواند، لیک او نپذیرفت، اما زینب؛ او به دین خدای تعالی گروید و با اینکه بر آیین اسلام بود و ابوالعاص بر آیین شرک، به همسری با او ادامه داد. سپس چون رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به مدینه هجرت کرد و نبرد بدر در گرفت، ابوالعاص بن ربیع به اسارت درآمد و چون مردمان مکه برای اسیران خود فدیة فرستادند تا آزادی آنان را رقم زنند، زینب نیز برای آزادی همسرش، گردنبد خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را فرستاد.

هنگامی که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گردنبد خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را دید، دلش به حال زینب سوخت و مسلمانان را فرمود: «اگر صلاح می بینید که اسیر او را آزاد سازید و فدیة ای را که فرستاده به او باز گردانید، چنین کنید». مسلمانان نیز خواسته رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را اجابت کردند و گردنبد زینب را باز گرداندند. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ابوالعاص را آزاد کرد و از او خواست که زینب را نزد وی بفرستد. ابوالعاص نیز زینب را همراه برادرش کنانه بن ربیع روانه مدینه کرد. کنانه، زینب را به هنگام روز در کجاوه ای بر روی شتر نشانند و افسار شتر را گرفته از مکه بیرون شد. چون قریشیان از ماجرا خبردار شدند، زینب را تعقیب کردند تا اینکه

در «ذی طوی» به او رسیدند. هبار بن اسود و نافع بن عبدالقیس فهری پیش از دیگران به سوی زینب تاختند و او را که باردار بود، ترساندند. چندان که کودکش را سقط کرد و پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز ریختن خون آنان را روا اعلان کرد.

زینب نزد پدرش رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ماند. ابوالعاص پیش از فتح مکه با اموال گروهی از قریشیان برای تجارت به شام رفت و چون به مکه باز می‌گشت، در راه، دسته‌ای از سپاهیان مسلمان با او رو به رو شدند و اموال او را مصادره کردند، ابوالعاص نیز به مدینه روی نهاد و نزد همسرش زینب رفته، به او پناه برد. زینب نیز برای باز پس‌گیری اموال ابوالعاص، به او پناه داد و نزد مسلمانان رفته، گفت: «من ابوالعاص را پناه دادم».

چون رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شنید که زینب، ابوالعاص را پناه داده است، مسلمانان را فرمود: «آیا شنیدید که زینب چه گفت؟ حتی کمترین مسلمانان نیز می‌تواند کسی را پناه دهد». مسلمانان نیز این سخن را پذیرفتند. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خانه اش بازگشت و زینب را فرمود: «مقدمش را گرامی بدار، لیک به تو نزدیک نشود، زیرا تا آن هنگام که مشرک است، بر تو حرام می‌باشد».

ابوالعاص با اموالی که به همراه برده بود، به مکه بازگشت و به هر کس حقش را داد، سپس اسلام خویش را اعلان نمود و شتابان به سوی مدینه مهاجرت کرد و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز همسرش را بنا بر همان

ازدواج نخست به او باز گرداند، (1) نیز گفته اند با عقدی جدید. (2)

زینب برای ابوالعاص، امامه را به دنیا آورد و امامه همانی است که امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بنا بر وصیت حضرت زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پس از وفات آن بانو، با وی ازدواج کرد و همین نشان می دهد که زینب دختر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بوده است.

7- رقیه

اما رقیه؛ برخی مورخان بر آن اند که او پیش از بعثت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با عتبه بن ابی لهب بن عبدالمطلب ازدواج کرد. پس از بعثت، چون ابولهب از سخت ترین منکران نبوت و از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود به تکذیب و آزار آن حضرت پرداخت و چون آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ) (3) بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نازل شد، آن گنهگار بسی خشمگین شد و سوی پسرش رفته، از او خواست تا برای آزار رساندن و رنجاندن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دخترش را طلاق دهد. عتبه بن ابی لهب نیز روی سوی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نهاد و او را سخنان زشت گفت و دخترش را که هنوز با او عروسی نکرده بود، طلاق داد. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عتبه را نفرین کرد که خدای تعالی سگی را بر او مسلط سازد تا وی را

ص: 75

-
- 1- . کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات، ج 8، ص 30؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 162؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج 3، ص 236.
 - 2- . ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن، ج 1، ص 647.
 - 3- . مسد (111): 1.

بدرود. سپس عتبه به همراه پدر و گروهی دیگر به سوی شام رفتند. آنان در ناحیه ای که زیستگاه درندگان بود، فرود آمدند و ابولهب چون از نفرین رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر پسرش می‌هراسید، از همراهان خویش خواست تا هنگام خواب، عتبه را در میان خود بخوابانند. آنان نیز چنین کردند و او را در میان گرفتند، لیک شیری آمد و بر عتبه حمله برد و او را با ضربه ای از پای درآورد. در واپسین رمق های عتبه از او شنیدند که می‌گفت: «محمد راستگوترین مردمان است». او در پی نفرین رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هلاک شد.

برخی مورخان بر این باورند که عثمان بن عفان اموی پس از عتبه، رقیه را به همسری گرفت، لیک شماری از محققان این سخن را نمی‌پذیرند و این موضوع را از ساخته‌ها و دروغ‌های امویان می‌دانند.

8- ام کلثوم

مشهور است که این بانو به ازدواج عتبه بن ابی لهب درآمد و چون آیه (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (1) بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرود آمد، ابولهب از پسرش خواست که وی را طلاق دهد. عتبه نیز از خواسته پدرش اطاعت کرد و ام کلثوم را که هنوز با او عروسی نکرده بود، طلاق داد. ام کلثوم به خانه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و پس از هجرت آن حضرت از مکه به مدینه، او نیز به مدینه هجرت کرد. برخی از مورخان بر آن اند که ام کلثوم با عثمان بن عفان اموی ازدواج کرد، لیک گروهی از پژوهشگران

ص: 76

نامی او را دختر خوانده رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می دانند، نه دختر او.

علت وفات ام کلثوم

راویان درباره سبب وفات ام کلثوم گفته اند که عثمان بن عفان، معاویه بن مغیره بن ابی العاص را - که بینی حمزه (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را بریده بود - پناه داده، در خانه خویش پنهان کرده بود. عثمان، ام کلثوم را فرمان داد که پدرش را از این ماجرا آگاه نکند، لیک ام کلثوم گفت: «دشمن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از او پنهان نمی سازم».

عثمان نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رفت و آن حضرت به واسطه وحی خبر معاویه بن مغیره را به او عرضه کرد. سپس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را فرمود تا معاویه را نزد او بیاورد، لیک امام، معاویه را نیافت و آنگاه عثمان نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمد و برای معاویه امان خواست.

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «اگر تا سه روز دیگر او را بیابم، به قتلش خواهم رساند». عثمان، معاویه بن مغیره را آورد و او را آماده ساخته، تجهیز کرد. پس از سه روز، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عمار و شخص سومی را اعزام کرد تا معاویه بن مغیره را بکشند. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را بیرون مدینه یافت و به قتلش رساند. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سپس علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را در پی ام کلثوم فرستاد تا او را بیاورد و فرمانش داد که اگر عثمان مانع آمدن او شد، با شمشیر سرش را از تن جدا کند. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رفت و ام کلثوم را از خانه عثمان بیرون کشید و نزد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آورد. هنگامی که چشم ام کلثوم به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) افتاد، به سختی گریست

و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز از گریه او به گریه افتاد و او را به خانه اش آورد و هنوز روزی سپری نشده بود که ام کلثوم درگذشت و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را به خاک سپرد. (1)

ص: 78

1-1. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحيح من سیره النبی، ج 7، ص 325_326.

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در سپیده دم دعوت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، که آن حضرت در سخت ترین و دشوارترین موقعیت و پر محنت ترین و بلاخیزترین شرایط به سر می برد، او را همراهی نمود و همانند رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به انواع رنج ها و دردها گرفتار شد.

قریشیان دیگر خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را نمی شناختند و زنان شان نیز او را ترک گفته بودند. خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) دشنام و سخنان تلخ می شنید، لیک صبر و شکیبایی پیشه می ساخت و در راه اسلام، دردها و ناگواری های فراوانی را تحمل می کرد، بدان امید که به پاداش خدای تعالی دست یابد و جامعه را از خرافات جاهلی برهاند و آیینی آکنده از ارزش های ارجمند و اصول اصیل بر آن حکم فرما سازد، تا بدین سان آدمی در سایه سار عدالت و راستی در آن به آسایش رسد.

به هر روی، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیش از آنکه پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به عنوان فرستاده خدا به سوی مردم، مبعوث شود به او ایمان آورده بود. او ویژگی های شخصیتی رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را دیده بود؛ ویژگی هایی که بر پایه ایمان خالص به خدای تعالی و کوچک شمردن بت هایی که قریشیان به

دست خویش ساخته بودند و آن ها را به جای خداوند متعال می پرستیدند، استوار بود.

بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) دیده بود که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره اصلاح مردمان و تهذیب اخلاق آنان و اشاعه خوی و آداب پسندیده در نهادشان بسی اندیشه می کند؛ او دیده بود که حضرت با لهو و لعب و هرزگی حاکم بر جوانان قریش مخالف است و میلی به همراهی و آمیزش با آنان ندارد؛ او دیده بود که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به تنهایی امتی است و در ویژگی های شخصیتی و خوی و سرشت، یگانه دوران است. بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بزرگ می داشت و با او سخت مخلصانه رفتار می کرد. او به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به سان مصلح بزرگ بشریت و پیامبر عظیم الشانی می نگریست، که پیامبران خدا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از سوی خدای تعالی بشارت او را داده بودند. او به رسالت رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یقین داشت و از همین روی ثروت هنگفت خویش را به وی بخشید و عهده دار والاترین خدمت، نیکی و احسان به او شد.

اینک شماری از کارهایی که ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در آن ها رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را همراهی نمود، عرضه می شود. این امور پیش از آن بودند که پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به عنوان هدایتگر و مصلحی برای تمامی مردمان _ با همه اختلاف ها در نژاد و زبان شان _ برانگیخته گردد.

در غار حرا

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) می دید که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای دوری از همه های زندگی و درآمیختن و همنشینی با مردمان، غار حرا را

برگزیده، در آنجا به اندیشه و درنگ در پدیده های هستی و نگاه ژرف به آفریدگان عظیم خدای تعالی می پردازد. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به ستارگان می نگریست که در فضای بیکران هستی پراکنده بودند و با دقت و نظم سیر می کردند: (لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ(1)).

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خلقت انسان و اجزای عجیب درون آن _ که از عظمت خالق حکایت داشتند _ می نگریست. تمامی این پدیده ها وجود شریف پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را فرا گرفته بود و کاری می کرد که او بیشتر و بیشتر خدای تعالی را دوست داشته باشد و خویش را در طاعت او فانی سازد و در دوستی با خداوند مخلص باشد و روی سوی او آورد.

وجود شریف رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از جامعه ای که جهل و انحطاط بر آن سایه افکنده بود و بت ها را به جای خدای تعالی می پرستید، سخت آزوده بود. او بر قوم خویش دل می سوزاند و برای آنان خیر و نیکی می خواست و این سان بود که می دید ناگزیر باید آنان را آزادی بخشد و خردشان را از خرافاتی که آنان را در ناکجا آباد جهل افکنده بود، رهایی دهد.

غار حرا کانون نور و آگاهی این جهان بود. پرتوهای هدایت از آن تابیدن گرفت و به مردمان عالم و امت های روی زمین رسید.

شاعر قریشی می گوید:

ص: 81

1-1. «نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند»، یس (36): 40.

بِه خَلْوَةِ الْهَادِي الْبَشِيرِ مُحَمَّدٍ* وَ مِنْ فَوْقِهِ غَارٌ لَهُ كَانَ يِرْقَاهُ

بِه مَرَكْزِ النُّورِ الْاِلَهِيِّ مُثْبِتاً* فَلِلَّهِ مَا اَحْلَى مَقَاماً بِاَعْلَاهُ

«خلوت محمد هدایتگر و بشارت دهنده در آن بود و بر بالای آن [کوه]، غاری بود که پیامبر سوی آن بالا می رفت؛

آن [کوه] کانون نور الهی بود، خدا را که در بالای آن کوه چه جایگاهی زیبایی داشت.».

پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) در غار حرا اقامت می گزید و خدای تعالی را می پرستید و یگانه می داشت و مطمئن بود که او مصلح بزرگ انسانیت و رهایی بخش انسان ها از گمراهی های جاهلیت است، هموست که سخن توحید را آشکار می سازد و در برابر جاهلان و مشرکان می ایستد و خاتم پیامبران و سالار رسولان است.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) چون با خستگی و رنج به خانه باز می گشت، بانو خدیجه با لبخندهای سراسر مهر و محبت به استقبال او می شتافت و حالش را می پرسید و رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) نیز برای او از دردها و اندیشه ها و آرزوهایش می گفت.

وحي

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله) بدون هیچ شک و گمانی می دانست که او خاتم پیامبران و سالار رسولان است، زیرا معجزاتی می دید، از جمله سایه انداختن ابر بر سر او _ تا از گرمای خورشید نگاهش دارد _ و دیگر نشانه ها، وحی رسالت در غار مبارک حرا بر او نازل شد.
سن شریف

ص: 82

پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آن هنگام _ اول فوریه سال 610 م. برابر با 17 رمضان سال 13 پیش از هجرت _ بر اساس نظر روایان چهل سال بود.

جبرئیل، فرستاده آسمان، با پیام خدای تعالی و در حالی که سوره علق (اقراً) را با خویش می آورد، بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرود آمد. این سوره از آفرینش عظیم خدای تعالی و ابداع او، در خلقت انسان از خون بسته شده (علق) و منت و فضل خداوند بر پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که او را خواندن آموخت، حکایت داشت، زیرا خواندن آغاز بزرگ علم و دگرگونی آدمی است. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این سوره مبارک را خواند و جانش از امید و خواهش و هراس و ترس و خشیت از خدای تعالی و تحمل مسئولیت رهایی انسان از ناکجا آباد جهل _ که روشنایی را از او باز داشته بود _ آکنده شد.

جبرئیل در پی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می آمد و او را از بهر جایگاه والایی که پروردگار تعالی به او ارزانی داشته است، شادباش و تهنیت می گفت.

با خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شتابان به خانه اش بازگشت. ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با لبخندهای دلنشین به استقبال او آمد و پرتوهای نور را بر چهره شریف آن حضرت دید. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را فرمود: «مرا بپوشانید».

سرور بانوان با اطمینان و ایمان، به سرعت او را پوشاند و عرض کرد: «ای ابوالقاسم! تو را به خدا مرا بگو که چه برایت پیش آمده است»؟

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گفت که نشان نبوت را بر گردن او انداخته اند و پروردگار تعالی او را به عنوان هدایتگر و بشارت دهنده همه مردمان برگزیده است. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) آن حضرت را تبریک گفت و تشویق نمود و اطمینان را در جان او برانگیخت و عرضه داشت: «به خدا سوگند که خداوند متعال هرگز تو را تنها نخواهد گذاشت. تو به خویشاوندانت رسیدگی می کنی و بار زندگی دیگران را بر دوش می کنی و برهنه را می پوشانی و مردم را به هنگام سختی های روزگار، کمک می رسانی. ای پسر عمو! شاد و پایدار باش، سوگند به آن که جان خدیجه در دستان اوست، من امیدوارم که پیامبر این امت باشی.»(1)

این سخنان نشان می دهد که خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در جان و نهاد خویش، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بزرگ می شمرد و به شخصیت او ایمان داشت و به طور کامل مطمئن بود که وی همان پیامبری است که برای اصلاح این امت فرستاده شده است. بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) عزم و نشاط را در جان و نهاد رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برانگیخت تا او بتواند رسالت خدای تعالی را بر دوش کشد.

ورقه بن نوفل و خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

خدیجه، سرور بانوان، شتابان سوی پسر عمویش، ورقه بن نوفل _ که بر آیین مسیحیت بود و انجیل می دانست _ رفت و او را از آنچه

ص: 84

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دیده و از فرستاده آسمان شنیده بود، خبر داد. بیم و هراس وجود ورقه را فرا گرفت و با صدایی لرزان گفت: «قدوس! قدوس! ای خدیجه! سوگند به آن که جان ورقه در دستان اوست، اگر مرا تصدیق کنی، ناموس اکبر (جبرئیل) که نزد موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) می آمد، نزد او آمده است و او پیامبر این امت است، پس او را بگو که پایدار باشد».

جان خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَام) از سخنان پسر عمویش لبریز شادمانی شد و شتابان رفت تا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به آنچه ورقه گفته بود، بشارت دهد؛ لیک او را خفته یافت و چون رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیدار شد، او را از سخنان ورقه خبر داد که گفته بود وی همان پیامبر بزرگی است که پیامبران پیشین بشارت او را داده اند.

پروردگار به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمان داد که رسالت خدای تعالی را به مردمان ابلاغ کند. جبرئیل بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که در بستر خویش بود، فرود آمده این سوره را بر او خواند: يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمُنْ بِتَسْتَكْبِيرٍ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (1).

خدای تعالی، رسول خویش را فرمان داده بود تا به پا خیزد و مردمان را به کلمه توحید _ که خاستگاه نیروهای خیر و شر زمین، ایمان و عدم ایمان به آن است _ فرا خواند. نیز خدای تعالی او را

ص: 85

1- «ای کشیده ردای شب بر سر . برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. و لباس خویش را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و منت مگذار و فزونی مطلب. و برای پروردگارت شکیبایی کن.» مدثر (74): 1-7.

فرموده بود که بندگان را از عذاب خدا بیم دهد؛ همان بندگان که از مسیر حق به کژ راه می روند و راه ستمگری و گمراهی می پویند.

بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواست تا به بسترش باز گردد، رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را فرمود: «ای خدیجه! روزگار خواب و آسایش سپری شد. جبرئیل مرا فرمان داد تا مردمان را بیم دهم و آنان را به سوی خدای تعالی و پرستش او فرا خوانم، پس که را فرا خوانم و کیست که مرا اجابت کند؟» (1)

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سختی ها را در چشم رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آسان می نمود و او را وعده پیروزی می داد و کاری می کرد تا در راه گزاردن رسالت خدای تعالی بکوشد و در مسیر دعوت به سوی پروردگار سلاح شکیبایی و اراده در دست گیرد.

اسلام خدیجه و علی (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) شتابان به اسلام گروید و نخستین کسی شد که اسلام آورد. امام امیرالمؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز که در سن نوجوانی بود (2)، همراه بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) اسلام آورد و این دو نخستین کسانی بودند که به آیین اسلام گردن نهادند. (3)

ص: 86

-
- 1- قرشی، باقر شریف، حیاة المحرر الاعظم الرسول الأكرم محمد 9، ج 1، ص 125 - 126.
 - 2- عمر امام علی 7 به هنگام گرویدن به اسلام هفت سال و گفته اند نه سال بوده است. ترمذی، محمد بن عیسی، صحیح ترمذی، ج 2، ص 301؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج 2، ص 55؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج 6، ص 400.
 - 3- ترمذی، محمد بن عیسی، صحیح ترمذی، ج 2، ص 301؛ واقدی، محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج 3، ص 12، ابن اثیر، علی بن حسن، اسد الغابه، ج 4، ص 17.

امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در این باره می فرماید: «در آن روزها خانواده مسلمانان در اسلام نبود، جز رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و خدیجه و من که سومین آن ها بودم».(1)

درباره پیشتازی در گرویدن به اسلام، شعری به امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت داده شده است که به بیتهای آن چنین است:

سَبَقْتُكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طَرًّا* غُلَامًا مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي (2)

«در گرویدن به اسلام از همه شما پیشی گرفتم، در حالی که نوجوانی بودم که هنوز به بلوغ نرسیده بودم».

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «از میان مردان، نخستین کسی که به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایمان آورد، علی بن ابی طالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بود و از میان زنان، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)».(3)

نماز پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کعبه

در روز دوم نزول وحی بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، آن حضرت به کعبه رفت و در آنجا نماز گزارد.(4) به باور ما، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با نماز آشنا بود و

ص: 87

-
- 1- ترمذی، محمد بن عیسی، صحیح ترمذی، ج 2، ص 301؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج 2، ص 55.
 - 2- ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 122.
 - 3- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، ج 3، ص 133؛ بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، ج 6، ص 206؛ هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج 9، ص 102.
 - 4- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج 16، ص 1.

پیش از بعثت آن را فرا گرفته، به وصی خویش و دروازه شهر دانشش امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و همسرش، سرور زنان خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)، آموزش داده بود.

به هر روی، امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در نماز به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اقتدا کردند و آن نماز، نخستین نمازی بود که در کعبه مقدس خوانده شد. کسانی که آنجا بودند هراسیدند و از نمازی که پیشتر با آن آشنایی نداشتند، به شگفت آمدند و ماجرای این نماز نقل محافل مکه شد.

عفیف کندی در روایتی می گوید: «به مکه آمدم تا از خوشبوییه ها و عطرهاى آنجا برای همسرم خریداری کنم. نزد عباس بن عبدالمطلب که تاجر بود رفتم و همانجا ماندم تا اینکه خورشید بر آمد. پس به ناگاه جوانی را دیدم که به آسمان نظر افکند و آن گاه به سوی کعبه نگریست و دیری نپایید که نوجوانی آمد و در طرف راست او وزنی نیز آمد و پشت سر او ایستاد. جوان تکبیر گفت و آن دو نیز تکبیر گفتند، سپس او به رکوع رفت و آنان نیز به رکوع رفتند و چون سجده کرد آنان نیز سجده کردند.

گفتم: ای عباس! کاری است عظیم!

عباس گفت: کاری است عظیم، آن جوان را می شناسی؟

گفتم: نه.

گفت: او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است، برادرزاده ام.

سپس گفت: آیا می دانی که آن زن کیست؟

ص: 88

گفتم: نه.

گفت: این خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی، سرور بانوان قریش، همسر برادرزاده ام و این علی بن ابی طالب، برادرزاده من است. برادرزاده ام [حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گوید که پروردگارش، پروردگار آسمان و زمین، او را به این آیین فرمان داده است. نه به خدا سوگند کسی بر روی زمین این آیین را نمی شناسد، مگر این سه نفر].⁽¹⁾

طواف پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گرد کعبه

پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به همراه امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و همسرش، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سرور زنان گرد کعبه طواف کردند و این نخستین طواف اسلامی گرد کعبه بود.

عبدالله بن مسعود در روایتی می گوید: «نخستین چیزی که از کار رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اطلاع یافتم این بود که به همراه عموهایم به مکه آمدم. ما را به سوی عباس بن عبدالمطلب راهنمایی کردند. چون نزد او آمدم، دیدیم که کنار زمزم نشسته است. پس در همان حال که پیش او بودیم، جوانی سرخ و سفید آمد که موهای انبوه پیچ پیچش تا بنا گوشش می رسید و بینی کشیده، دندان های براق، چشمان سیاه و ریش انبوه داشت و موهای سینه اش نازک بود و دست و پاهایی نه چندان فربه و نه چندان لاغر داشت. او دو پیراهن

ص: 89

1-1. ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند احمد، ج 1، ص 309؛ کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج 8، ص 10؛ نسایی، احمد بن شعیب، خصائص، ص 3؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج 1، ص 183.

سپید بر تن داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده می درخشید، در سمت راست او نوجوانی خوبروی که هنوز مو بر صورتش نرویده بود و به بلوغ رسیده بود، راه می رفت و پشت سر او نیز بانویی که خویش را پوشانده بود. جوان سوی حجر الاسود رفت تا آن را استلام کند، سپس نوجوان و آن زن چنین کردند و آن گاه جوان به همراه آن نوجوان و زن، هفت بار گرد کعبه طواف کردند.

گفتیم: ای ابوالفضل! این دین را در میان شما نمی شناختیم، آیا چیزی رخ داده است؟

عباس بن عبدالمطلب گفت: این برادرزاده ام محمد است و آن نوجوان علی بن ابی طالب و آن زن، خدیجه».

ابن مسعود در ادامه حدیث خویش می گوید: «به خدا سوگند بر روی زمین کسی را نمی شناسیم که خدای را با این دین پرستش کند، جز این سه نفر» (1).

آنچه آمد فضائل امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود و آنان نخستین کسانی بودند که با آیین اسلام، گرد کعبه طواف کردند.

دعوت پنهانی به اسلام

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آغاز، مردم را پنهانی و مخفیانه به آیین اسلام دعوت می کرد، زیرا نیرویی او را پشتیبانی نمی کرد و جز عمویش

ص: 90

1-1. هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، ج 9، ص 222؛ متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج 7، ص 56.

ابوطالب، کسی نبود که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به او پناه بَرَد. جامعه ای که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آن زندگی می کرد در جهل و نادانی و بت پرستی غرق بود. بنابراین، دعوت آشکار به پرستش خدای تعالی در آن هنگام با برخورد و خشونت شدید قریشیان رو به رو می شد و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آن شرایط تاب و تحمل آن را نداشت.

به هر روی، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به همین اکتفا کرد که مردم را به کنار نهادن بت ها فرا خواند و از آنان بخواهد که خدای تعالی را یگانه بدانند و برایش شریکی قائل نشوند. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان را فرمود: «بگوئید که خدایی جز الله نیست تا رستگار شوید».

دعوت به ایمان به خدای تعالی، روح اسلام و جوهره اندیشه و آگاهی است و بر اساس آن هر چه به جای خدای تعالی پرستیده می شود، باطل است و باید ویران و زمین از آلودگی آن پاک گردد.

قریش به بت ها ایمان داشت و خویش را وقف پرستش آن ها کرده، قربانی های خود را تقدیم آنان می نمود، بنابراین ایستادگی در برابر آن و پاک کردن عقیده پرستش بت ها از سر قریشیان درنده خو، نه کاری آسان که بسیار سخت بود.

نشان ایمان ژرف قریشیان به بت ها این است که از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواستند تا یک سال بت ها را بپرستند و سال دیگر خدای تعالی را. در پی درخواست یاد شده بود که این سوره بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نازل شد: (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ *).

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَّا أَعْبُدُ * لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (1).

همان گونه که گروهی از آنان از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواستند تا خدای تعالی را برای شان وصف کند، که آیا از جنس طلاست، یا مس، یا آهن، یا چوب؟! با وجود چنین ذهنیت منحط و جهلی که بر جامعه آن روز قریش حاکم بود، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست به کار دعوت مردم به سوی خدای تعالی شد و در این راه، ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) او را یاری می کردند و ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز از او حمایت می نمود.

بردگان، بندگان، زنان رنج کشیده و برخی صاحبان فکر و فهم مانند جعفر طیار، عمار بن یاسر، ابوذر، سلمان فارسی و دیگران به دعوت اسلام ایمان آوردند، لیک آنان نیرویی بازدارنده را که بتواند در برابر ستمکاری و خشونت قریش از رسول خدا دفاع کند، تشکیل نمی دادند.

رسول خدا بی هیچ تردیدی یقین داشت که آیین اسلام ناگزیر پیروز می گردد و جاهلیت را با تمام نشانه هایش درهم می پیچد و بت های آن را به خاک می سپارد. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می فرمود: «این کار - یعنی اسلام - پهنه ای به پهنای شب پیدا خواهد کرد و خداوند هیچ خانه و خیمه ای را بر جای نمی نهد مگر اینکه این دین را به آن وارد می کند و عزیز را با آن عزیز و ذلیل را با آن ذلیل می سازد و کفر را با این

ص: 92

1-1. «بگو: ای کافران. آنچه می پرستید نمی پرستم. و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. و نه آنچه پرستیدید، من می پرستم. و نه آنچه می پرستم، شما می پرستید. دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» کافرون (109): 1-6.

ارزش های والا و اصول اصیلی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اعلان نمود، خردها را از بند و زنجیر رهانید و افکار و اندیشه های جاهلی را فرو ریخت و آن را به توده ای از آوار بدل کرد. پیام اسلام به عنوان تنها پناهگاه اصلاح بشریت و حاکمیت خیر و نیکی در جای جای کره خاکی تا ابد پاینده خواهد ماند.

دعوت آشکار

جبرئیل، فرستاده آسمان، بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرود آمد و او را فرمان داد که دعوت اسلام را آشکار سازد و نخست آن را در میان خویشاوندانش تبلیغ کند. خدای تعالی می فرماید: (وَإِنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (2)

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با آغوش باز این دعوت را پذیرفت و امام علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را فرمود تا بنی هاشم و دیگر افراد خاندانش را دعوت کند؛ همچنین که ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَام) را نیز فرمان داد تا غذایی فراهم آورد. بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَام) غذایی آماده کرد و مهمانان که شمارشان به چهل مرد می رسید و ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز در میان آنان بودند، به مهمانی آمدند. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) غذا را که اندک بود در برابر آنان نهاد و فرمود: «به نام خدا بخورید». آنان همگی خوردند و سیر شدند و

ص: 93

1- زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الابرار، ج 2، ص 192.

2- «و خویشان نزدیکت را هشدار ده»، شعراء (26): 214.

چون رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر آن شد تا سخن بگوید، ابولهب بر او پیش دستی کرده، گفت: «مانند جادوی امروز تو ندیده بودیم، اینک باید برویم».

مهمانان در حالی که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کردند پراکنده شدند و رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان را هیچ نگفت. در روز دوم پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان را به تناول طعامی که بانو خدیجه آماده کرده بود، دعوت کرد و چون آنان خوردن غذا را به پایان بردند، حضرت در میان شان به خطبه ایستاد و فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب! من به خدا سوگند جوانی را در میان عرب نمی شناسم که برای قوم خویش چیزی برتر از آنچه من برای شما آورده ام، آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام و خدای تعالی مرا فرمان داده است تا شما را به سوی او فرا خوانم، پس کدام یک از شما مرا در این کار یاری می رساند تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟».

حاضران خاموش ماندند و هیچ کدام رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را پاسخ نگفتند، جز امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) که با شور و هیجان تمام عرض کرد: «من ای رسول خدا! در این کار وزیر تو خواهم بود». رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست بر گردن امام نهاده، فرمود: «این برادر، وصی و خلیفه من در میان شما خواهد بود، پس حرف او را گوش کنید و از او فرمان برید».

در پی این سخنان صدای سخره و استهزای برخی از حاضران به آسمان برخاست و آنان ریشخند کنان ابوطالب را گفتند: «چه کسی

تورا فرمان داد که حرف پسر را گوش دهی و از او فرمان ببری»؟⁽¹⁾

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دعوت به توحید را با دعوت به خلافت، وزارت و جانشینی پس از خود قرین ساخت و امام امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) از همان روز، خلافت و جانشینی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را پس از رحلت آن حضرت بر گردن گرفت.

هراس قریش

دعوت رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خویشاوندان خود و اعلان نبوت از سوی او، نقل محافل قریش شد و آنان به سختی هراسیدند و بیم باورها و آیین های خویش را به دل راه دادند. بیزاری و ناخوشایندی، خاندان های قریش را فرا گرفت، زیرا گروهی از فرزندان، زنان و بردگان رنج کشیده آنان به آیین اسلام گرویده بودند، کسانی مانند عمار، یاسر، سمیه و دیگران. اینان با پدران و برادران خویش، سخت اختلاف داشتند. چندان که پسر مسلمان از پدر مشرک خویش بیزاری می جست و زن مسلمان از اطاعت همسر خود، اگر مسلمان نبود، سرباز می زد. اما بردگان و بندگان رنج کشیده؛ رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) افق های والای آزادی، عزت و کرامت را در برابر آنان گشود و بشارت شان داد که به زودی به سروری خواهند رسید و جباران قریش

ص: 95

1- 1. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج 2، ص 63؛ ابن اثیر جزری، محمد بن محمد، الکامل، ج 2، ص 24؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، ج 1، ص 159؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج 1، ص 457-459. شگفت آن است که ابن کثیر ماجرا را آورده، لیک آن را تحریف کرده است.

بندگان آنان خواهند شد. این گونه بود که تشویش و اضطراب، تمامی خاندان های قریش را دربرگرفت و زلزله ای در میان آنان پدید آورد.

اقدامات شدید

اشاره

قریشیان شدیدترین، ظالمانه ترین و ستمکارانه ترین اقدامات را در برابر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و کسانی که به او ایمان آورده بودند، در پیش گرفتند. ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز با آزارهای شدید و ظالمانه بسیاری رو به رو شد: قریشیان از او دوری جستند و زنان شان او را ترک گفتند و او را بسیار دشنام دادند.

به هر روی، قریشیان با در پیش گرفتن اقدامات شدیدی که در پی خواهد آمد، با سختی تمام در برابر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مقاومت و ایستادگی کردند:

1- تحریک کودکان به آزار پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

قریشیان، کودکان شان را گفتند تا پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را آزار رسانند. کودکان بر سر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خاک می ریختند و او را با سنگ می زدند. ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به استقبال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می آمد و زخم هایش را مرهم می نهاد و لباس هایش را می شست و اراده و تکاپو را در جان و نهاد او بر می انگیخت.

دل پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از شرارت و گستاخی کودکان به درد می آمد. امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را همراهی می کرد و چون نوجوان و قوی

پنجه بود با قدرت و شجاعت بر کودکان حمله می برد و آنان را با ضربات خویش دور می کرد و کودکان با ترس و هراس از برابر او می گریختند.

2- متهم کردن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دیوانگی

متهم ساختن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به دیوانگی از اقداماتی بود که قریش بر ضد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در پیش گرفت و هدف آن روی گردان ساختن مردمان از آن حضرت و باز داشتن آن ها از شنیدن سخنان جذاب و دلکش او بود.

از این روی، قریش، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به دیوانگی متهم ساختند، در حالی که او عقل مدبر انسانیت و مغز متفکری بود که تمامی مسائل انسانی را بر رسید و برای آن ها راه حل های قطعی ارائه داد. پروردگار متعال در این باره چنین فر فرستاد: (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ). (1)

این اقدام قریش با شکست رو به رو شد و دعوت مبارک رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همانند پرتوی تمامی ملت های جهان و امت های زمین را دربرگرفت، همان دعوتی که خردها را روشن می سازد و سرگشتگان را به سر منزل مقصود رهنمون می شود.

ص: 97

1-1. «و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او بی گمان دیوانه ای است. و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست»، قلم (68): 51-52.

اشاره

قریش که نماد کفر و گمراهی بود به استهزا و مسخره کردن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روی آورد. آنان به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گفتند: «با این پسر ابو کبشه از آسمان سخن گفته می شود».

آنان به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اشاره می کردند و مسخره کنان می گفتند: «با این پسر عبدالمطلب از آسمان سخن گفته می شود».

این دست سخنان قریش پیش از آن بود که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خدایان آنان خرده بگیرد و آداب و رسوم شان را مسخره کند، لیک چون حضرت بر آنان اعتراض کرد، که چرا بت ها را می پرستید، هم داستان شدند که برای او توطئه بچینند.

آنان که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کردند

گروهی گنهکار، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کردند. حضرت از این کار آنان دل‌تنگ شد، لیک پروردگار به او فرمان داد که ایستادگی کند. پروردگار می فرماید: [\(1\)](#) **إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ**.

قریشیان به دنبال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) راه می افتادند و او را مسخره می کردند، حضرت نیز با صدای بلند می فرمود: **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** (و در پی این آیه بود که قریشیان با نفرت پشت می کردند. خداوند در این باره می فرماید: **وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا**). [\(2\)](#)

ص: 98

1- «که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد»، حجر (15): 95.

2- «و چون در قرآن، پروردگار خویش را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند»، اسراء (17): 46.

اما مسخره کنندگان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان عبارت بودند از:

1- عاص بن وائل

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) انواع ریشخند و استهزا را از او دید، خداوند نیز از عاص انتقام گرفت و سنگی بر او افتاد و به هلاکت رسید.

2- ولید بن مغیره

او بسیار پیامبر را مسخره می کرد و خدای تعالی از او انتقام گرفت. روزی بر مردی از بنی خزاعه گذشت که تیری را می تراشید. تکه ای از چوب تیر به پایش خورد و رگش را برید. ولید بر اثر این زخم هلاک شد، در حالی که می گفت: «پروردگار محمد مرا کشت».

3- اسود بن عبد یغوث

او، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کرد. وی به استقبال پسرش رفت و در سایه درختی خوابید. جبرئیل بدین هنگام، سر او را گرفت و به درخت کوبید، ولید از خدمتکار خویش کمک خواست تا جبرئیل را از او باز دارد، لیک خدمتکارش می گفت: «کسی را نمی بینم». ولید فریاد زد: «خدای محمد مرا کشت» و به هلاکت رسید.

4- اسود بن حارث

اسود، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بسیار مسخره می کرد، خدای تعالی نیز از او انتقام گرفت: او ماهی ای خورد و به عطش دچار شد و در حالی که آب می خورد و عطشش برطرف نمی شد، می گفت: «خدای محمد مرا

5- حارث

حارث از جمله بدکارانی بود که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بسیار ریشخند می کرد، خدای تعالی نیز از او انتقام گرفت: او در سوز گرما از خانه اش بیرون رفت و رنگ صورتش به سختی سیاه شد و خانواده اش چون او را نشناختند، به قتلش رساندند.

خداوند این گونه از این گروه گنهکار به سبب گناهی که مرتکب شده بودند، انتقام گرفت. (1)

4- متهم کردن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به جادوگری

قریش، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به سحر و جادوگری متهم می ساخت، زیرا آن حضرت آیات روشن خدای تعالی را از قرآن کریم بر آنان می خواند؛ آیاتی که در بلاغت و فصاحت در حد اعجاز بود و قواعد اخلاق و آداب را عرضه می کرد و مقررات خلاقانه دلکشی در خود داشت. افزون بر قرآن کریم، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) معجزات روشنی را نیز به قریشیان نشان می داد، معجزاتی که خدای تعالی برای پشتیبانی از رسالت و تصدیق دعوت به آن حضرت عطا کرده بود، از این رو، آن فرومایگان که نمی توانستند، معجزات رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را انکار کنند، چاره ای نداشتند جز اینکه او را به سحر و جادوگری متهم سازند، لیک این نقشه نیز با شکست رو به رو شد.

ص: 100

اشاره

قریشیان از دعوت پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خشمگین شدند و در رویارویی با او راه خشونت و سنگ دلی را در پیش گرفتند. این تبهکاران از کسانی بودند که به پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم کردند:

1- ابوجهل

این مرد پلید از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به شمار می آمد و جانش از دشمنی و کینه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آکنده بود. ابن مسعود در حدیثی درباره آزار و اذیتی که این مرد جاهلی بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روا داشت، می گوید: «با رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مسجد بودیم و او نماز می گزارد که ابوجهل گفت: آیا مردی نیست که برخیزد و سرگین شتران فلان قبیله را بردارد و در حالی که محمد سجده می گزارد، آن را بر سرش افکند؟»

عقبه بن ابی معیط برخاست و سرگین آورد و در حالی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سجده می گزارد، بر سر او افکند و هیچ یک از مسلمانان به سبب ضعفی که داشتند، نتوانستند سرگین را از سر و روی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بردارند.

یکی از مسلمانان، سراغ سرور بانوان، فاطمه زهرا (عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفت و او را از آنچه رخ داده بود، خبر داد. آن بانو نیز شتابان و گریه کنان آمد و آن ناپاکی ها را از سر و روی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پاک کرد و پیکر پدرش را شستشو داد. پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از این رویداد به شدت اندوهگین شد و آن تبهکاران را نفرین کرد و سه بار گفت: «خداوندا! کار قریش را بساز». آنان چون

دعای رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را شنیدند، هراسیدند، سپس پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر سخت ترین دشمنان خویش این گونه نفرین کرد: «بار خدایا! کار ابوجهل، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عقبه، امیه بن خلف، و عقبه بن ابی معیط را بساز».

ابن مسعود می گوید: «سوگند به آن که محمد را به حق برانگیخت، این نام بردگان _ یعنی کسانی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان را نفرین کرد _ را در جنگ بدر کشته دیدم. سپس آنان را به سوی چاه بدر بردند و مردارشان را در آن چاه افکندند».⁽¹⁾

ابوجهل پلید به حدی از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) کینه در دل داشت که چون آن حضرت در بازار ذی المجاز مردم را به اسلام دعوت می کرد و می فرمود: «بگوئید خدایی جز خدای یگانه نیست، تا رستگار شوید»، از پشت بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خاک ریخت و با صدای بلند گفت: «این مرد شمار را از دین تان برنگرداند. او فقط می خواهد که شما پرستش لات و عزی را ترک کنید».⁽²⁾

این مرد ناپاک می خواست گردن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را در اثنای نماز لگدکوب کند، لیک به پشت افتاد و سرنگون شد و چون از او درباره علت افتادش پرسیدند، گفت: «بین خود و او خندقی ترسناک از آتش دیدم و فرشتگانی بالدار و این بود که مرا از آسیب رساندن به

ص: 102

1-1. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج 1، ص 65؛ قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج 5، ص 180.

2- . ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ص 151.

چون این سخن ابوجهل را به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گفتند، فرمود: «اگر به من نزدیک شده بود، فرشتگان عضو عضو او را می ربودند».(1)

این فرمایش پلید، انواع ستم ها را بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) روا داشت. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در حالی که از ستم قریش، رنجور و دلگیر بود به خانه می آمد و بدین هنگام بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) دردهایش را تسکین می داد و او را می گفت که پیروزی حتمی از آن او خواهد بود.

2- ابولهب

ابولهب از کینه توزترین دشمنان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود. این مرد پلید بر در خانه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نجاست می ریخت، زیرا همسایه آن حضرت بود. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن نجاست ها را پاک می کرد و می فرمود: «ای بنی عبد مناف! این چه همسایگی ای است که شما دارید»؟

ام جمیل، همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان نیز در دشمنی با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از همسر و برادرش کمتر نبود. او به رسول دشنام و ناسزا می گفت و در راه او خار می نهاد و چون سوره(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ(2) نازل شد، آزار و اذیت ام جمیل نیز افزایش پیدا کرد، همان گونه که ابولهب نیز بر ستم خویش افزود. ابولهب در پی پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) راه

ص: 103

1- . مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج 18، ص 46؛ بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج 1، ص 438؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج 2، ص 270؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ص 152.

2- . «بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد»، مسد (111): 1.

می رفت و با صدای بلند می گفت: «این مرد، شما را از دین تان و دین پدران تان برنگرداند».(1)

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) که رنج و اندوه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از ستم و آزار ابولهب و دیگر وحشیان قریش می دید، اندوه و رنج را از جان آن حضرت می زدود و با سخنان دلنشین خویش، روح و روان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را آرامش می بخشید.

3- عقبه بن ابی معیط

عقبه بن ابی معیط یکی از فرومایگانی بود که بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم روا داشتند. او چون دید رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در گوشه کعبه نماز می گزارد، پیراهنش را بر گلوی آن حضرت گذاشت تا خفه اش کند، لیک ابوبکر دوید و او را از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دور کرد.(2)

4- اسود

اسود بن عبد یغوث زهری قرشی یکی از کسانی بود که بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم روا داشتند. او رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را ریشخند می کرد و اصحاب او را می گفت: «آیا امروز از آسمان با شما سخن گفته شده است؟... آیا پادشاهان زمین نزد شما آمده اند؟».

اسود از آن روی به صحابیان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چنین می گفت که لباس های شان کهنه بود و زندگی زاهدانه ای داشتند، لیک

ص: 104

1- . ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام، ص 151.

2- 3. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، السیره النبویه، ج 1، ص 470.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آنان را مژده می داد که در آینده پادشاهان زمین خواهند شد و زندگی مرفهی خواهند داشت.

5- حکم بن ابی العاص

حکم بن ابی العاص، پدر مروان و وزیر عثمان بن عفان، از پلیدترین دشمنان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود. حکم، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را مسخره می کرد و پشت سر او راه می رفت و چشمک می زد و اشاره می کرد و با بینی و دهان خویش ادا در می آورد. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) چون او را دید که چنین می کند، فرمود: «همین گونه باشی». او نیز تشنج و رعشه داشت تا اینکه مرد.

عبدالرحمان بن حسان بن ثابت، خطاب به مروان و در هجای حکم گفت:

إِنَّ اللَّعِينَ أَبُوكَ فَارِمَ عِظَامَهُ* إِنْ تَرَمَ تَرَمَ مُخَلَجًا مَجْنُونًا،

يُمَسِي خَمِيصَ الْبَطْنِ مِنْ عَمَلِ التَّقَى* وَيَظَلُّ مِنْ عَمَلِ الْخَيْثِ بَطِينًا(1)

«ملعون پدر توست، پس استخوان های او را بینداز، که اگر آن را بیندازی، استخوان های فرد مرتعش و دیوانه ای را انداخته ای؛

از کارهای نیک، درونی لاغر و نحیف دارد، و از کارهای بد، شکمی فربه و برآمده».

حکم نزد عثمان محبوب بود. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) حکم را به طائف تبعید نموده بود و او را مجبور ساخته بود تا در آنجا اقامت دائمی

ص: 105

1-1. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستيعاب، ج 1، ص 118.

داشته باشد. وی در ایام خلافت ابوبکر و عمر نیز در تبعید بود ولی چون عثمان به خلافت رسید، او را از طائف به مدینه آورد و اموال بسیاری از بیت المال مسلمانان را به پای او ریخت.

6- امیه بن خلف

امیه بن خلف نیز در شمار کسانی بود که بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم روا داشتند. امیه چون رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را می دید، از آن حضرت بدگویی و عیب جویی می کرد؛ خداوند متعال نیز درباره او این آیات را فرو فرستاد: (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ) (1). این ستمکار پلید در جنگ بدر کشته شد. (2)

اینان برخی از کسانی بودند که بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم روا داشتند. آن حضرت، ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را از استهزا و ستمی که بر او می رفت، خبر می داد. آن بانو نیز دردهای پیامبر را تسکین می داد و می گفت که خدا با اوست و بی گمان بر نیروی ستمکار پیروز می گردد.

ستم های هولناک بر پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

اشاره

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ستم های گوناگونی به خود دید که از آن جمله است:

ص: 106

1- «وای بر هر بدگوی عیب جویی که مالی گرد آورد و بر شمرش»، همزه (104): 1-2.

2- . بیهقی، احمد بن حسین، دلائل النبوه، ج 2، ص 335؛ و دیگر منابع.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در آغاز دعوت از کوه مروه بالا رفت و به بانگ بلند فرمود: «ای مردم! من فرستادهٔ خدایم». مردم به او نگریستند و ابوجهل سوی او شتافت و سنگی به سوی پرتاب کرد که پیشانی پیامبر را زخمی نمود. دیگر فرومایگان نیز با سنگ، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را زدند، چندان که از سنگ های پرتاب شده به سوی او، احساس سنگینی می کرد، از این رو به جایی تکیه داد و مشرکان در پی او رفتند تا کارش را یکسره سازند. امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که خبر یافته بود، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به قتل رسیده است، شتابان سوی خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) رفت و او را خبر داد و گفت: «مشرکان او را با سنگ زدند و من نمی دانم که زنده است یا نه».

بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) همراه امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) شتابان رفتند تا در پی پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بگردند و چون به وادی الجبل رسیدند، علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بانگ زد: ای رسول خدا! جانم به فدایت! در کدام وادی افتاده ای؟

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز فریاد برآورد:

- چه کسی مرا از پیامبر برگزیده خبر می دهد؟

- چه کسی مرا از بهار خوشایندم خبر می دهد؟

- چه کسی مرا از آن که در راه خدا رانده شده است، خبر می دهد؟

- چه کسی مرا از ابوالقاسم خبر می دهد؟

جبرئیل بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرود آمد و حضرت چون چشمش به او

افتاد گریست و فرمود: «آیا نمی بینی که قومم با من چه کردند؟ آنان مرا تکذیب کردند و طرد نمودند و بر من شوریدند».

جبرئیل و دیگر فرشتگان از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خواستند تا قومش را نفرین کند، لیک او نپذیرفت و فرمود: «من برای عذاب برانگیخته نشده ام بلکه به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخته شدم. مرا با نادان قومم واگذارید که آنان نمی دانند».

جبرئیل، ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را دید که همراه امام امیرالمؤمنین در دره مکه به دنبال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می گردد، او رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را گفت: «ای رسول خدا! این خدیجه است که در گریه غرق شده و با گریه خویش، فرشتگان را به گریه انداخته است، او را نزد خویش بخوان و سلام مرا به او برسان و بگو: «خداوند تو را سلام می رساند». نیز او را بشارت ده که در بهشت، خانه ای خواهد داشت از نی، که در آن خستگی و هیاهو نیست و آراسته به مروارید و طلاست. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نیز خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را فرا خواند و او را به تحیت خدای تعالی و جایگاه و منزلت والا و عظیمش بشارت داد.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که خون بر چهره شریفش جاری بود، با خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) و امام امیرالمؤمنین همراه شد و چون شب فرا رسید، خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) همراه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به خانه اش رفت، در حالی که سنگ های قریشیان در پی آنان بود و بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با ردای خویش پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را می پوشاند و با تن خویش او را از سنگ ها باز می داشت

2- با تقیف

اشاره

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای اینکه مردم قبیله تقیف را به سوی خدای تعالی بخواند، سوی آنان رفت. سه برادر که از اعیان تقیف بودند، به استقبال رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آمدند و آن حضرت نیز اسلام را بر آنان عرضه نمود، لیک یکی از آنان با سخنی تلخ او را گفت: «خداوند کسی غیر تو را نیافت که بفرستد».

دومی گفت: «خداوند با فرستادن تو گویی جامه کعبه را دریده است» و سومی گفت: «به خدا سوگند اگر _ همان گونه که می گویی _ فرستاده خدا باشی، هرگز با تو سخن نخواهم گفت، زیرا والاتر از آنی که پاسخت گویم و اگر بر خدای تعالی دروغ می بندی، برای من شایسته نیست که با تو سخن گویم».

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خاموش بر جای خویش ایستاد، در حالی که از سخن تلخ آنان لبریز اندوه و غم گشته بود، آنان سپس رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را گفتند: «از سرزمین ما بیرون شو و نزد هر که می خواهی برو».

این سه برادر فرومایه، نابخردان و بردگان قبیله خویش را فریفتند تا به رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اسائه ادب کنند. آنان نیز دو صف شدند و رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را چندان با سنگ زدند که از پاهایش خون جاری شد و بر زمین نشست و نتوانست برخیزد. دو نفر آمدند و او را از جای

ص: 109

برداشتند. حضرت شتابان سوی مکه رفت و مردم قبیله ثقیف، خنده کنان او را می زدند و سر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شکاف برداشته بود و از پای او خون جاری بود. (1)

دعای پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

هنگامی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از شر قبیله ثقیف رهایی یافت، این گونه به درگاه خدای تعالی دعا کرد:

«بار خدایا! من از ضعف نیرو، بیچارگی و ناچیزی ام در چشم مردم به تو شکایت می برم، ای مهربان ترین مهربانان! ای مهربان ترین مهربانان! تو پروردگار ستمدیدگانی، مرا به که و او می نهی؟ به دشمن دوری که با من ترشروی کند یا به دوست نزدیکی که کارم را به دست او سپرده ای؟ اگر بر من خشمگین نباشی، اهمیتی نمی دهم، لیک سلامت تو برایم خوشایندتر است. به نور رخسار تو _ که تاریکی ها را روشن ساخته و کار دنیا و آخرت از آن سامان یافته است _ که خشم تو بر من فرود نیاید و نارضایتی ات دامن گیر من نگردد. آنقدر از تو رضایت طلب می کنم تا اینکه خشنود شوی، و هیچ حرکت و نیرویی نیست جز به ذات تو». (2)

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شتابان به خانه اش بازگشت، در حالی که پیکر شریفش جراحات های بسیاری برداشته بود. خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به استقبال

ص: 110

1-1. زینی دحلان، السیره النبویه، ج 1، ص 141.

2- . همان جا.

او آمد و زخم هایش را مرهم نهاد و غم و اندوه را از جان آن حضرت زدود.

3- با بنی عامر

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سوی بنی عامر بن صعصعه رفت تا آنان را به اسلام فرا خواند. بَیْحَرَه او را گفت: «اگر با تو بیعت کردیم، سپس پروردگار تو را بر مخالفانت پیروز ساخت، آیا فرمان روایی پس از تو از آن ما خواهد بود؟».

بَیْحَرَه گمان می برد که دعوت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، دعوت به سوی پادشاهی و فرمان روایی است، تا او و قومش پس از پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) شریک آن باشند! رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در پاسخ او فرمود: «کار از آن خدای تعالی است و آن را هر جا که بخواهد قرار می دهد».⁽¹⁾

سخن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بَیْحَرَه را رنجاند. او گفت: «آیا برای تو گردن هایمان را در تیررس عرب قرار دهیم و چون پروردگار تو را پیروز کرد، کار فرمان روایی از آن دیگری باشد؟ ما را به کار تو نیازی نیست».⁽²⁾

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اندوهگین و ناراحت به خانه بازگشت.

بزرگ قبیله بنی عامر، افراد قبیله خود را به سبب نپذیرفتن دعوت رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سرزنش کرد و گفت: «هیچ کس از فرزندان اسماعیل

ص: 111

1-1. نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایه الارب، ج 12، ص 204.

2-2. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 61.

در ادعای نبوت هرگز دروغ نمی گوید، حق با اوست و نظر شما به زیانتان خواهد بود»⁽¹⁾.

پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در راه دعوت خویش انواع ستم و دردهای روحی را که از تلخی به وصف در نمی آیند، تجربه کرد، لیک ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با وعده پیروزی قطعی، او را شادمان می کرد و درد و اندوه را از جانش می زدود.

هجرت مسلمانان ناتوان به حبشه

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به مسلمانان ناتوان که از سوی قریشیان با سخت ترین و بی رحمانه ترین کیفرها و شکنجه ها روبه رو بودند، فرمان داد تا به سرزمین حبشه هجرت کنند و برای رهایی از خشم قریش، سرزمین خویش را ترک گویند، زیرا بر حبشه پادشاهی حکومت می کرد که بر کسی ستم روا نمی داشت و در پادشاهی او بر کسی ظلم نمی شد.

گروهی از مسلمانان رنج کشیده که شکنجه شده بودند، دین خویش را برداشتند و گریختند. شمار آنان بر اساس گفته مورخان، یازده مرد و چهار زن بود و هزینه های شان از دارایی ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پرداخت می شد، سپس مسلمانان دیگری نیز به آنان پیوستند، که شهید جاودان، جعفر طیار از آن جمله بود.

برخی از مسلمانان به همراه همسر و برخی به تنهایی هجرت

ص: 112

1-3. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 66. حلبی، علی بن ابراهیم، السیره الحلبیه، ج 2، ص 3.

کردند. نجاشی با بزرگداشت و تکریم از آنان استقبال کرد و امنیت و حمایت را برای آنان فراهم آورد. از نظر محمد حسنین هیکل، قصد رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از فرمان به صحابیان خویش برای هجرت به حبشه، تنها فرار از ستم قریشیان نبوده، بلکه هدف سیاسی نیز داشته که همان بشارت و تبلیغ آیین اسلام از سوی مسلمانان مهاجر بوده است. این نظر از نگاه ما به غایت درست و استوار است، زیرا رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همیشه گام هایی بسیار موثر برمی داشت و فرمان هجرت به حبشه و نه سرزمین های دیگری مانند یمن، از آن روی بوده که ساکنان آن دیار نصرانی بودند و کتاب های مقدس آنان از بشارت ظهور حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آکنده بود، بنابراین در مقایسه با سرزمین هایی که مردمانش بت می پرستیدند یا یهودی به شمار می آمدند، به پذیرش آیین اسلام سزاوارتر بودند.

باری، مسلمانان از ستم و خشونت قریشیان به حبشه پناه بردند. عبدالله بن حارث، جور و ستمی را که مسلمانان از سوی قریشیان دیدند و آسایشی را که در پی هجرت از مکه به دست آوردند، در ابیاتی به نظم کشیده است:

يَا رَاكِبًا بَلَّغْنِي عَنِّي مُغْلَغَلَةً* مَنْ كَانَ يَرْجُو بَلَاغَ اللَّهِ وَالِدَيْنِ

كُلَّ امْرِيٍّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مُضْطَهَدٍ* بِيَطْنِ مَكَّةَ مَقْهُورٍ وَ مَقْتُونِ

أَنَا وَجَدْنَا بِلَادَ اللَّهِ وَاسِعَةً* تُنْجِي مِنَ الذُّلِّ وَ الْمَخْزَاهِ وَ الْهُونِ

فَلَا تُقِيمُوا عَلَيَّ ذُلَّ الْحَيَاةِ وَ خِزْيَ* فِي الْمَمَاتِ وَ عَيْبٍ غَيْرِ مَأْمُونِ

إِنَّا تَبِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ وَ اطَّرَحُوا* قَوْلَ النَّبِيِّ وَ عَالُوا فِي الْمَوَازِينِ

فَاجْعَلْ عَذَابَكَ بِالْقَوْمِ الَّذِينَ بَعَاؤْا وَعَانُوا بِكَ أَنْ يَغْلُوا فَيَطْغُونِ (1)

«ای سواره! از سوی من پیامی را برسان، به هر کس که امید دارد که پیام و دین خدا به او برسد؛

همه بندگان خدا در دل مکه، ستم دیده اند و گرفتار و اندوهگین اند؛

ما سرزمین های خدا را گسترده یافتیم، که از ذلت، پستی و خواری نجات می بخشند؛

پس با خواری زندگی نکنید و با پستی و ننگ نمیرید؛

ما از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پیروی کردیم، لیک آنان [قریشیان] سخن پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به دور افکندند و بی عدالتی کردند؛

پس خدایا! این قوم ستمگر را عذاب کن، و به تو پناه می برم که برتری یابند و بر من ستم کنند».

این ابیات از رنج های سختی حکایت دارد که مسلمانان در مکه با آن ها آزموده شدند و شاعر در آن، مسلمانان را به هجرت از آن شهر فرا می خواند تا از ذلت و خواری در امان بمانند.

همان گونه که این شاعر در ابیاتی دوری مسلمانان از میهن خویش را به تصویر کشیده است:

أَبْتُ كَيْدِي لَا أَكْذِبُنِكَ قِتَالَهُمْ * عَلَيَّ وَتَابَهُ عَلَيَّ أَنَا مَلِي

و كَيْفَ قِتَالِي مَعْشَرًا أَدَّبُوكُمْ * عَلَيَّ الْحَقُّ أَنْ لَا تُأْشِبُوهُ بِبَاطِلٍ

ص: 114

نَفَثُهُمْ عِبَادُ الْجَنِّ مِنْ حُرِّ أَرْضِهِمْ* فَأَضْحَوْا عَلَيَّ أَمْرٌ شَدِيدٌ الْبَلَابِلِ (1)

«دل و پنجه من از اینکه درباره کارزار با آن ها به تو دروغ بگویم، سرباز می زند؛ و چگونه با گروهی نبرد کنم که شما را بر حق تربیت کردند، که نباید حق را با باطل در هم آمیزید؛

بندگان جن، آن ها را از سرزمین ارجمند و عزیزشان دور کردند و آنان با کاری سخت و پر از وسوسه های اندوه روبه رو شدند».

به هر روی، مسلمانان پیش از هجرت به حبشه، رنج های سختی دیدند، لیک هنگامی که به حبشه رفتند، برای برگزاری آیین های دینی خویش به طور کامل آزاد بودند.

فرستادگان قریش نزد نجاشی

قریش، گروهی را به ریاست عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعہ نزد نجاشی فرستاد تا از او بخواهند که مهاجران قریش را از نزد خود براند و به آنان بازگرداند. یکی از دو فرستاده قریش گفت: «ای پادشاه! جوانانی نابخرد از قوم ما به کشور تو پناه آورده اند. آنان دین خویش را ترک گفته و در دین تو نیز وارد نشده اند و دینی آورده اند که خود آن را ساخته اند و ما و تو آن را نمی شناسیم. ما را اشراف قوم شان _ از پدران، عموها و عشیره های آن _ فرستاده اند تا آنان را به ما بازگردانی، زیرا آنان نسبت به این جوانان بیناتر و به آنچه درباره آن بر آنان عیب گرفته اند و نکوهش شان کرده اند، داناترند».

ص: 115

اسقف هایی که از پیرامونیان پادشاه بودند، سخن گروه اعزامی قریش را تصدیق کردند، زیرا از آنان هدیه و رشوه گرفته بودند، لیک نجاشی به درخواست نمایندگان پاسخ مثبت نداد و گفت: «آنان را به شما تحویل نمی دهم، چگونه تحویل شان دهم در حالی که به کشور من آمده اند و از میان دیگران مرا برگزیده اند. آنان را تحویل نمی دهم تا اینکه بینم حرف شان چیست و اگر همان گونه بودند که شما می گوید به شما تحویل شان می دهم و آنان را به قوم شان باز می گردانم و اگر آن گونه که شما می گوید، نبودند، آنان را به قوم شان تحویل نمی دهم».

نجاشی در پی مسلمانان فرستاد و چون آمدند، به آنان گفت: «این دینی که برایش آیین قوم خویش را ترک گفتید و نه به دین من و نه به هیچ دین دیگری وارد نشده اید، چیست؟»

جعفر طیار پاسخ داد: «ای پادشاه! ما قومی نادان بودیم که بت ها را می پرستیدیم و مردار می خوردیم و کارهای زشت و پیوندهای خویشاوندی را می گسستیم و همسایگانی بد بودیم و نیرومندان ما حق ناتوانان را پایمال می کردند. ما بر همین کردار بودیم که پروردگار از میان مان، رسولی سوی ما فرستاد که از نسب، صداقت، امانت داری و پاکی او آگاهیم. او ما را فراخواند که پروردگار را به یگانگی پرستش کنیم و سنگ ها و بت هایی را که ما و پدرانمان به جای پروردگار می پرستیدیم، کنار نهیم. او ما را فرمان داد که راستگو باشیم و امانتداری کنیم و پیمان خویشاوندی را نگسلیم و همسایگانی خوب

باشیم و از کارهای ناروا و خون ریزی دست برداریم. او ما را از انجام کارهای زشت، دروغ گویی، خوردن اموال یتیمان و اتهام زنا به زنان پاکدامن بازداشت و فرمود که خدای یگانه را پرستیم و چیزی را با او شریک نگردانیم و فرمان مان داد که نماز بگذاریم، زکات بپردازیم و روزه بداریم».

سخن رانی جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ارزش های ارجمند و اصول والای اسلام و اخلاق منحنط و عقب مانده و کردارهای زشت جاهلیت آکنده بود، جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) افزود: «ما او را تصدیق کردیم و به او ایمان آوردیم و از آنچه از سوی پروردگار تعالی آورده بود، پیروی کردیم. ما خدای یگانه را پرستیدیم و چیزی را با او شریک نگردانیدیم و آنچه را که بر ما حرام بود، حرام کردیم و آنچه را که بر ما حلال بود، حلال کردیم. این گونه بود که قوم مان با ما دشمن شدند و شکنجه مان کردند و ما را از دین مان رهانند تا ما را از عبادت خدای تعالی به عبادت بت ها برگردانند و ما کارهای پلید را حلال شمردیم، پس چون بر ما چیره شدند و ستم روا داشتند و بر ما فشار آوردند و ما را از دین مان جدا کردند به کشور تو آمدیم و از میان همه تو را برگزیدیم و به همسایگی تو رغبت کردیم و امیدوار شدیم که نزد تو بر ما ستم نشود، ای پادشاه».

نجاشی از سخنان جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) شگفت زده شد؛ سخنانی که از تعالیم اسلام و احکام خدای تعالی که پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ) آورده بود، حکایت داشت. نجاشی، جعفر را گفت: آیا از آنچه پیامبران از سوی پروردگار آورده است، چیزی نزد خود داری که بخوانی؟

جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) پاسخ داد: آری.

نجاشی گفت: بخوان.

جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) سورهٔ مریم را خواند تا اینکه به این سخنان خدای تعالی رسید: (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَاتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (1)).

این آیات احساسات نجاشی و اسقف ها را برانگیخت و اشک آنان را جاری ساخت. نجاشی به جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: «این و دینی که عیسی آورده از یک چراغ دان بیرون می آیند». سپس نجاشی فرستادگان قریش را گفت: «بروید که به خدا سوگند آنان را به شما تحویل نمی دهم و آنان نیز تسلیم نخواهند شد».

نجاشی سپس فرمان داد که عمرو بن عاص و رفیقش را بیرون کنند، لیک ابن عاص خود را به میان انداخت و گفت: «مسلمانان دربارهٔ عیسی سخنی درشت و ناروا می گویند!»

نجاشی هراسناک شد و در پی جعفر(عَلَيْهِ السَّلَامُ) فرستاد و چون آمد از او

ص: 118

1-1. [مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است، سخن بگوییم؟ [کودک] گفت: منم بندهٔ خدا، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است. و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم»، مریم (19): 29-33.

پرسید که نظر اسلام درباره عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چیست؟ جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به شرح نظر اسلام درباره حضرت عیسی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پرداخت و فرمود: «پیامبر ما می گوید که او بنده، فرستاده و روح خدا بود و کلمه ای که خداوند به مریم عذرای بتول القا کرد...». جان و نهاد نجاشی از شادمانی لبریز شد و بر زمین خطی کشید و جعفر (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را گفت: «میان دین ما و دین شما بیش از این خط فاصله ای نیست».

نجاشی، عمرو بن عاص را بیرون کرد و به مسلمانان اجازه داد تا در حبشه اقامت کنند و آنان را امان داد و حمایت کامل را برای آنان فراهم آورد، همان گونه که آنان را آزادی بخشید تا آیین های دینی خویش را برگزار کنند. ام المؤمنین ام سلمه درباره حمایتی که در حبشه دید می گوید: «هنگامی که به سرزمین حبشه رفتیم نجاشی به خوبی ما را پناه داد و ما را بر دینمان امنیت بخشید و ما خدای تعالی را پرستش کردیم، بدون اینکه اذیت و آزار ببینیم و چیزی ناخوشایند بشنویم»⁽¹⁾.

دومین هجرت مسلمانان به حبشه

مسلمانانی که با خشونت و شکنجه قریشیان روبه رو بودند خبر یافتند نجاشی از مسلمانانی که به قلمروی او وارد می شوند، حمایت می کند و ابن عاص از پیش او با ناکامی بازگشته است. بنابراین هشتاد مرد به همراه زنان و کودکان شان به حبشه مهاجرت کردند و

ص: 119

1-1. مقریزی، احمد بن علی، امتاع الاسماع، ج 4، ص 104-106؛ ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند، ج 1، ص 201_203.

هزینه مورد نیاز آنان را نیز ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پرداخت.

هجرت مسلمانان به حبشه بازتاب گسترده ای در مکه و خارج آن داشت و در میان مردمان خارج مکه این پرسش را مطرح کرد که چرا اینان به مهاجرت دست زده اند؟ نیز باعث شد که گروهی از مردم به آیین اسلام در آیند، همان گونه که سبب شد تا این آیین در حبشه انتشار پیدا کند و تمامی این امور برخاسته از مهارت های سیاسی رسول خدا(صلی)

الله علیه و آله) در طراحی سفر صحابیانش به حبشه بود.

مقررات پیمان نامه قریش

قریشیان خشمگین شدند، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که بت هایشان را به ریشخند می گرفت و آداب و رسوم شان را استهزا می کرد، عرصه را بر آنان تنگ کرده بود، از این رو آنان نشستی بر پا کردند تا درباره شکستی که دامن گیرشان شده بود، گفتگو کنند. جامعه آنان به پراکندگی دچار شده بود و رو به ویرانی و سقوط داشت و برخی جوانان، زنان و بردگانشان به آیین اسلام گرویده بودند. جامعه قریش به کشمکش و جدالی سخت گرفتار شده بود، چندان که جوان مسلمان از پدر و مادر کافر خویش فرمان برداری نمی کرد و زن مسلمان از همسر مشرک خویش جدا می شد و بردگان، اربابان خود را به هیچ می گرفتند و آنان را تحقیر می کردند؛ این شد که قریشیان در نشست خویش بندهای زیر را به تصویب رساندند:

1- به کسی از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب زن ندهند.

2- با زنان بنی هاشم ازدواج نکنند.

ص: 120

3- چیزی به آنان نفروشد.

4- چیزی از آنان نخرند.

قریشیان بندهای بالا را در پیمان نامه ای نگاشتند و برای پافشاری بر آن و پایندی به بندهای آن، پیمان نامه را درون کعبه آویختند. پیمان نامه مذکور را منصور بن عکرمه نوشت که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را نفرین کرد و چند انگشت او فلج شد.

در شعب ابوطالب

قریشیان اقامت اجباری را بر رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و همراهان او تحمیل کردند و بندهای پیمان نامه را به اجرا گذاشتند. بنی هاشم در شعب ابوطالب اقامت کردند و نمی توانستند از آن بیرون بیایند. آنان رنج ها و فشارهای سختی را تحمل کردند و در تمام این مدت، ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) با تکیه بر ثروت هنگفت خویش، نیازهای آنان را تأمین می کرد. وه! که این بانو چه اندازه دین نوپای اسلام را سود رساند و به مسلمانان نیکی کرد.

مجاهد سترگ حضرت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز در رنج و محنت بنی هاشم شریک بود.

هنگامی که رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در شعب ابوطالب بود، حضرت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) چنان بر او دلسوزی می کرد و چنان بر او می ترسید که هنگام خواب، آن حضرت را از ترس قریش، میان پسران خویش می خواباند.

ص: 121

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و بنی هاشم افزون بر دو یا سه سال در شعب ابوطالب ماندند و رنج های گوناگونی را تحمل کردند. آنان به طور کلی از جامعه ای که تمامی روزنه های زندگی را بر آنان بسته و هر گونه ارتباط مردم را با آنان ممنوع کرده بود، جدا افتاده بودند.

خداوند متعال اراده فرمود تا بنی هاشم را از رنج و محنت و آن بلائی سخت نجات دهد، پس موریانه ای را بر پیمان نامه قریش مسلط ساخت و آن موریانه تمام پیمان نامه را _ به جز نام خدای تعالی _ خورد. جبرئیل از آسمان فرود آمد و رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از این ماجرا خبر داد، آن حضرت نیز سوی عمویش ابوطالب شتافت و فرمود: «پروردگار متعال، موریانه ای را بر پیمان نامه قریش مسلط ساخته است. آن موریانه هر جا که نام خدا بوده، آن را باقی نهاده و هر چه ظلم و بهتان و دشمنی میان خویشان بوده، خورده است».

ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) گفت: پروردگارت تو را از این ماجرا خبر داده است؟

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: آری.

ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) سوی قریش رفت و آنان را گفت: «ای قریشیان! برادرزاده ام مرا چنین و چنان خبر داده است، پس به پیمان نامه خویش بنگرید، اگر همان گونه بود که برادرزاده ام گفته، به قطع روابط با ما پایان دهید و از بندهای آن دست کشید و اگر برادرزاده ام دروغ گفته بود، او را به شما خواهم سپرد».

قریشیان فریاد زدند: راضی هستیم، راضی هستیم. آنان سوی

پیمان نامه دویندند و آن را همان گونه یافتند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرموده بود، لیک این موضوع بر سرکشی و بیزاری آنان افزود و به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایمان نیاوردند و او را تصدیق نکردند(1).

ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در قصیده ای خبر پیمان نامه ای را که موریانه آن را خورد، به نظم کشیده است.

پیربطحا در این قصیده از پیمان نامه ای سخن گفته که موریانه آن را خورد و پاره پاره اش کرد. او آرزو می کند که خبر پیمان نامه به مسلمانانی برسد که دین خویش را برداشتند و از ظلم و ستم قریشیان به حبشه گریختند، تا از این خبر شادمان شوند.

به هر روی، سادات هاشمی همچنان در شعب ابوطالب در فشار و رنج بودند و خبر خورده شدن پیمان نامه به همه جا رسیده بود. گروهی از قریشیان به پیشاهنگی زهیر بن ابی امیه به پا خاستند و بر رفع محاصره بنی هاشم هم داستان شدند. زهیر در میان قریش به سخن ایستاد و گفت:

«ای مکیان! آیا ما غذا بخوریم و لباس بپوشیم، در حالی که بنی هاشم نابود می شوند و نه چیزی به آنان فروخته و نه چیزی از آنان خریده می شود؟ به خدا سوگند از پای نمی نشینم تا آن هنگام که این پیمان نامه تفرقه افکن و ظالمانه پاره شود».

ابوجهل با درشتی به زهیر پاسخ داد: «به خدا سوگند پاره

ص: 123

1-1. ابن هشام، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 16-17.

نمی شود».

گروهی از موافقان زهیر به پا خاستند و پاسخ ابوجهل را دادند و با او مخالفت کردند، چندان که ابوجهل هراسید و گفت: «این دسیسه ای است که شبانه چیده شده است».

مخالفان پیروز شدند و ابوجهل یارای انجام دادن کاری را نیافت. بنی هاشم از شعب ابوطالب آزاد شدند و ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از تلاش زهیر و یارانش سپاسگزاری کرد و آنان را در چکامه ای ستود.

بزرگ بطحا، نقض کنندگان پیمان نامه را ستود و آنان را جوانمرد و سخاوتمند خواند و سعی و تلاش و لطف و احسان آنان به بنی هاشم را سپاس گفت، زیرا آنان بودند که بنی هاشم را از شعب _ که تلخی زندان را در آن تجربه کردند _ رها کردند.

به هر روی، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با نیرومندی و عزم راسخ از شعب بیرون آمد، در حالی که ام المؤمنین خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) او را یاری و پشتیبانی می کرد و عمویش ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نیز که نیرویی ضربتی بود، از او حمایت می کرد و افزون بر حمایت، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را برگزاردن رسالت پروردگارش تشویق می کرد. ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را گفت:

فَاصْدَعْ بِأَمْرِكَ

مَا عَلَيْنِكَ غَضَابَهُ

وَأَبْشِرْ

بِذَاكَ وَفَرٌّ مِنْكَ غَيْبُونَ

وَاللَّهِ لَنْ

يَصِلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ

حَتَّى أُوسِدَ

فِي التُّرَابِ دَفِينًا⁽¹⁾

«کار رسالت خویش را آشکار کن که هیچ ننگ و ذلتی بر تو

ص: 124

1-1. شافعی مکی، احمد بن زینی دحلان، اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب، ص 25.

نیست! و از آن شادمان باش و چشمانت روشن! به خدا سوگند دست هیچ کدام شان به تو نرسد، مگر اینکه من در بستر خاک مدفون شوم».

به هر روی، ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) در سخت ترین و پرمحنت ترین و بالاترین شرایط، حامی و پشتیبان رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود، همان گونه که خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز ثروت انبوهش را در راه پشتیبانی از اسلام و کمک رسانی به مسلمانان ناتوان هزینه کرد. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) دارایی خویش را به مسلمانان بخشید تا آن را از تلخی فقر و زندگی برهاند، وه که این بانو چقدر آیین اسلام را سود رساند.

بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در روزگار غربت و رنج رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آن هنگام که قبایل قریش برای مقاومت در برابر او با یکدیگر متحد شده بودند، کنار آن حضرت ایستاد و بذل سخاوتمندانهٔ اموال او، اثری بزرگ در پشتیبانی از دعوت اسلام داشت.

یعقوبی گفته است که خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در آن روزگار که بنی هاشم در شعب بودند، تمامی دارایی خویش را هزینه کرد، چندان که به حد تهیدستی رسید.⁽¹⁾

ص: 125

1-1. یعقوبی، احمدبن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 250.

ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در روزگار سختی و بلائی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آن هنگام که حضرت، دعوت اسلام را شکوفا ساخت و مردمان را به پرستش پروردگار تعالی و ویران کردن بت ها فراخواند، در کنار او بود. از همین روی قریشیان ستمگر با سرسختی و سنگ دلی در برابر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ایستادند و بدان هنگام کسی جز خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نبود که به یاری اش بشتابد.

ابن اسحاق در روایتی می گوید: «هرگاه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از سوی کسانی که کینه اش را در دل داشتند و او را تکذیب می کردند، سخن ناخوشایندی می شنید که اندوهگینش می ساخت، چون نزد خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) باز می گشت، خدای تعالی به وسیله آن بانو به او آرامش می بخشید، زیرا وی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را ثابت قدم می کرد و از درد و رنجش می کاست و تصدیقش می نمود و کار مردم را برای او آسان می ساخت و برکشیدن سنگینی های زندگی یاری اش می رساند. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) همین گونه بود تا اینکه به پروردگارش پیوست»(1).

ص: 126

1-1. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج 4، ص 281؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج 4، ص 283.

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در پشتیبانی از رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و مهربانی و محبت به او این گونه بود. آن بانو دردهای پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را که از ستم و استهزای قریشیان درنده خو و فرومایگان ستیزه جو و کینه توز این قبیله برخاسته بود، برای آن حضرت آسان و سبک می ساخت.

یکی از الطاف خدای تعالی بر بنده و رسولش محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) این بود که بر او منت نهاد و این بانوی ارجمند و پاکدامن را به همسری اش در آورد؛ همان بانویی که به خدای یگانه ایمان آورد و رسولش را تصدیق کرد در حالی که فضای مکه از کفر و الحاد آکنده بود و جز بت ها معبود دیگری بر این شهر سایه نیفکنده بود. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در چنین فضایی با آگاهی و اندیشه به آیین اسلام گردن نهاد و تمام امکانات اقتصادی و ثروت انبوه خویش را در راه گسترش و ترویج اسلام در میان مردمان هزینه کرد. پروردگار نیز تلاش های آن بانو را سپاس گزارد و به وسیله رسولش محمد(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر او تحیت و سلام فرستاد، همان گونه که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وی را بشارت داد که در بهشت خانه ای از نی دارد که در آن هیاهو و خستگی نیست.

حسادت عایشه بر خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

اینک ناگزیر باید درنگی کوتاه داشته باشیم تا ببینیم سبب کینه و بیزاری عایشه از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و فرزندان او چه بوده است؟ به نظر ما پرداختن به این موضوع می تواند پژوهش ما را پیرامون زندگانی بانو

عوامل حسد

اشاره

عایشه کینه سختی نسبت به خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در اعماق وجودش پنهان کرده بود. به نظر ما علت این کینه از این قرار است:

1- عشق رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

یکی از ویژگی های ذاتی و غرایز روانی زن این است که از هوو بیزار است، حتی اگر پیش از ازدواج او با شوهرش، مرده باشد؛ زیرا زن می خواهد یگانه محبوب شوهرش باشد و تمام احساس او را از آن خود کند و شوهرش عشقی خالصانه به او داشته باشد، لیک هوو در تمام این مسائل با زن رقابت می کند و احساسات او را خدشه دار می سازد. عایشه در شماری از احادیث خویش از این پدیده سخن گفته است:

1- عایشه می گوید: «بر هیچ زنی همچون خدیجه حسد نبردم و رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با من ازدواج نکرد، مگر پس از مرگ او»(1).

2- عایشه درباره عشق عمیق رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) می گوید: «رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خانه خارج نمی شد مگر اینکه خدیجه را یاد می کرد و او را می ستود. روزی از او یاد کرد، پس حسادت من تحریک شد و گفتم: آیا او جز پیرزنی بود که خداوند بهتر از او را به تو داد!

ص: 128

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خشمگین شد، چندان که موی جلوی سرش از خشم تکان خورد، سپس فرمود: نه! به خدا قسم! خداوند بهتر از او به من نداد، هنگامی به من ایمان آورد که مردمان به من کفر ورزیدند و هنگامی با دارایی اش مرا یاری کرد که مردم محروم کردند و خداوند از او فرزندان روزی من کرد، در حالی که از دیگر زنانم مرا فرزند نداد» (1).

3- رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن قدر خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) را دوست می داشت که چون هاله، خواهر خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) به خانه او وارد شد و آن حضرت صدایش را که به صدای خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) شبیه بود شنید، فرمود: «خدایا! هاله است!»

عایشه با شنیدن این سخن رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نتوانست خود را نگاه دارد و با خشم گفت: «چقدر از پیرزنی از پیرزنان قریش یاد می کنی! پیرزنی که گونه های سرخ داشت و درگذشت و خدا از او بهتر را نصیب تو کرد».

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خشمگین شد و بر سر عایشه فریاد کشید: «به خدا قسم که خداوند بهتر از او را نصیب من نکرد. هنگامی به من ایمان آورد که مردمان به من کفر ورزیدند و هنگامی مرا تصدیق کرد که مردمان مرا تکذیب کردند و هنگامی با اموالش مرا یاری کرد که

ص: 129

1- بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری، ج 5، ص 485؛ ابن حجر عسقلانی، احمدبن علی، الاصابه، ج 4، ص 275؛ ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج 4، ص 278.

مردمان محروم داشتند و خداوند از او فرزندان روزی من کرد، در حالی که از دیگر زنانم به من فرزندی نداد»(1).

4- رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) آن اندازه خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را دوست می داشت که چون گوسفندی قربانی می کرد، می فرمود: «مقداری از آن را برای دوستان خدیجه بفرستید». عایشه از این کار به جوش و خروش می آمد و می گفت: چرا چنین می کنی؟

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در پاسخ می فرمود: «زیرا من دوستان او را دوست می دارم»(2).

5- عایشه در روایتی می گوید: «رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از خانه بیرون نمی رفت، مگر اینکه از خدیجه یاد می کرد و او را می ستود»(3).

دل عایشه از حسد لبریز شده بود، زیرا رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بسیار از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) تمجید و ستایش می کرد و از خداوند برای او رحمت می طلبید و این ها همه سبب کینه عایشه، از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و فرزندان او می شد.

ص: 130

1- 1. قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج 7، ص 134 باب فضائل خدیجه؛ و حدیثی نزدیک به آن در: ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، ج 5، ص 659.

2- 2. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب، ج 4، ص 278؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج 4، ص 283.

3- 3. ابن جوزی، عبدالرحمان علی، صفوه الصفوه، ج 2، ص 4؛ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابه، ج 4، ص 283.

2- محرومیت عایشه از فرزند

یکی از علل دیگری که در بیزاری عایشه از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نقشی بسزا داشت، این بود که عایشه از رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صاحب فرزند نشد، در حالی که خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) صاحب سرور بانوان عالم، فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بازمانده نبوت شد:

مَا تَمَّتْ غَيْرَهَا نَسْلًا وَمَنْ يَلِدِ الزَّهْرَاءَ يَزْهَدْ فِي سِوَاهَا

«[رسول خدا](صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) غیر او فرزندی آرزو نکرد و هر کس فرزندی چون زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) داشته باشد، از فرزندان دیگری بی نیاز خواهد بود».

3- کینه عایشه از فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

عایشه از فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) کینه به دل داشت، زیرا او دختر خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود. او روزی با درستی به حضرت فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گفت: تو بر آنی که مادرت بر ما فضیلت داشت؟ او چه فضیلتی بر ما داشت؟

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) اندوهگین شد و گریست، رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را فرمود: «ای دختر محمد! چه چیز تو را به گریه انداخته است؟».

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) پاسخ داد: عایشه مادرم را یاد کرد و از قدر و منزلت او کاست.

رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خشمگین شد و فرمود: «ای حمیرا! باز ایست. خدای تعالی، زن زایای مهربان را مبارک گردانیده است و خدیجه _ خدای رحمتش کند_ برای من طاهر که همان عبدالله است و مطهر و قاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد و تو از آنانی که

خدا عقیم شان ساخته است و تو فرزندی برای من به دنیا نیاوردی»(1).

یکی از اموری که بر کینه عایشه از فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) می افزود، این بود که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از جایگاه والای فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) سخن می گفت و او را از همه زنان جهان برتر می شمرد و می فرمود که خدا از خشنودی فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) خشنود و از خشم او خشمگین می شود. هیچ یک از اولیای خدای تعالی این چنین تکریم نشده است.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را به هر گونه ای گرامی می داشت. هنگامی که آن بانو می آمد، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای بزرگداشت او بر می خاست، همان گونه که دست او را می بوسید. عایشه تمام این تعظیم و تکریم ها را می دید و در خانه با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رفتاری ستیزجویانه داشت. بی گمان گرامی داشت رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) اثری ژرف در جان و نهاد عایشه می نهاد. نیز همان گونه که عایشه از فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بیزار بود، فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نیز از او بیزاری می جست و به اسماء بنت عمیس سفارش می کرد که هنگام بیماری اش به عایشه اجازه عیادت از او را ندهد، نیز وصیت کرد که عایشه پس از وفاتش بر او وارد نشود و پیکر پاکش را نبیند.

عایشه و امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ)

روشن است که عایشه کینه سختی از امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) به دل

ص: 132

داشت، زیرا آن حضرت نزدیک ترین فرد به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و دروازه شهر دانش او و پدر فرزندانش بود و برای رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همان جایگاهی را داشت که هارون برای موسی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) . علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) عواطف رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را به خود جلب کرده بود، در حالی که نه عایشه و نه پدرش نتوانسته بودند به محبوبیت آن حضرت نزد رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دست یابند. افزون بر این، علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) همسر فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) دختر هووی او بود و گفتیم که عایشه از خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) کینه سختی به دل داشت.

بیزاری عایشه از امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ) روشن و مسلم است. هنگامی که آن حضرت به خلافت رسید، عایشه به هم ریخت و با اشاره به آسمان گفت: «کاش که این بر زمین افتد، اگر خلافت از آن علی گردد».

نیز عایشه خون عثمان را می طلبید در حالی که خود فتوای قتل و کفر او را داده؛ گفته بود: «این پیرمرد احمق کافر را بکشید». عایشه از قتل عثمان به عنوان برگ برنده ای استفاده کرد و مسلمانان را تحریک نمود تا حکومت امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) را براندازند. طلحه و زبیر و والیان عثمان که بیت المال را غارت کرده بودند، به عایشه پیوستند و بیت المال را در راه تجهیز سپاه عایشه هزینه کردند. سپاه آنان که از توده پست و ساده لوح و طمع کار تشکیل شده بود، برای اشغال بصره به پیش رفت تا آن شهر را به پایگاهی برای براندازی حکومت امام علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بدل کنند. این در حالی بود که حکومت آن حضرت نماد عدالت سیاسی و اجتماعی بود و آسایش و امنیت را برای همه

مسلمانان فراهم آورده بود. سپاه عایشه پس از اشغال بصره، آن شهر را ویران کردند و بیت المال را به تاراج بردند و گروهی از پاسبانان و دیگران را کشتند. هنگامی که امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از اشغال بصره آگاهی یافت، برای فرونشاندن آتش فتنه، با سپاهیان خویش به سوی بصره رفت و به محض رسیدن به آن شهر، سپاه عایشه را به صلح فرا خواند، لیک آنان نپذیرفتند و بر تهمرد و سرکشی پای فشردند و بدین سان، آتش جنگ برافروخته شد و طلحه و زبیر کشته شدند و فرماندهی سپاه به دست عایشه افتاد. او همیانی پول در دست داشت و آن را به سپاهیان نشان می داد و می گفت: «این از آن کسی است که سر اصلع (1) یعنی امیر مؤمنان (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را برای من بیاورد».

عایشه خانه های بصره و کوفه را از حزن و اندوه بر کشتگان شان لبریز کرد و میان مسلمانان فتنه برانگیخت و دروازه جنگ را در میان آنان گشود، همان گونه که به معاویهبین ابی سفیان فرصت داد تا شورش مسلحانه خویش را بر ضد حکومت امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اعلان کند. امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، عایشه را بخشید و او را با رفتاری نیک به مدینه روانه کرد. عایشه در خانه اش، در حالی که قلبش از کینه و دشمنی علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آکنده بود و چون خبر شهادت امام به او رسید، شادمان شد و این بیت را خواند:

فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى * كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمَسَافِرِ (2)

ص: 134

-
- 1-1. «اصلع» کسی است که موی جلوی سرش ریخته است- م.
 - 2-1. کاتب واقدی، محمدبن سعد، طبقات الکبری، ج 3، ص 40.

«عصایش را انداخت و در جای خویش آرام گرفت، [شادمان شد] همان گونه که مسافر از بازگشت خویش شادمان می شود».

عایشه در برابر امام علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) موضعی چنین خصمانه داشت، در حالی که از پیوند مستحکم و دوستی صادقانه آن حضرت با رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) خبر داشت.

عایشه و امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

موضع عایشه در برابر امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، گل بوستان نبوت، موضعی تأسف بار بود. هنگامی که پیکر مقدس امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) را آوردند تا آن را در جوار جدش به خاک سپارند، او با خشم بیرون آمد و گفت: «کسی را که دوست نمی دارم، به خانه من وارد نکنید» (1). او با این سخن از فرموده رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) درباره امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و برادرش امام حسین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) روی گرداند، آنجا که می فرماید: «حسن و حسین سرور جوانان بهشتی اند» و آنجا که درباره شخص امام حسن (عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «خداوندا من او و دوستدارانش را دوست می دارم» (2).

عایشه از سخنان رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رویگردان شد؛ تا احساسات آکنده از کینه خود را نسبت به فرزندان رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) پاسخ گوید. محققان شیعه بر آن اند که زن از زمین ارث نمی برد بلکه از ساختمان و درختان ارث می برد، پس چگونه خانه رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می تواند از آن

ص: 135

1- . شیخ مفید، محمدبن محمد، الجمل، ص 234؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 44، ص 154.

2- . حایری، محمد مهدی، نورالابصار، ص 231.

عایشه باشد؟ این خانه در حقیقت ملک زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و پس از وفات آن بانو، ملک فرزندان اوست و افزون بر این؛ ابوبکر پدر عایشه روایت می کند که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «ما پیامبران طلا و نقره و خانه و ملک به ارث نمی گذاریم». بر اساس روایت ابوبکر، خانه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از آن مسلمانان است، پس عایشه چگونه پدرش و عمر را در آن به خاک سپرد؟

به هر روی، موضع عایشه و برخی صحابیان در برابر عترت نبوی، در میان مسلمانان فتنه به بار آورد و در میان آنان فرقه ها و احزاب گوناگون پدیدار ساخت و ما تنها از آن روی به مسائلی چنین پرداختیم که در خدمت حق باشیم و تاریخ حقیقی اسلام را عرضه بداریم.

عام الحزن

عام الحزن (سال اندوه) سالی است که رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دو رکن محبوب خویش را از دست داد: عمویش ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، حامی اسلام در روزگار غربت این آیین و همسر نیکوکار و با وفایش خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) که هر گونه نیکی و احسانی را تقدیم آن حضرت کرد. ما اینک به اختصار درباره وفات ابوطالب، عموی رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که در برابر شر و گزند مشرکان از آن حضرت حمایت کرد، سخن می گوئیم. میان وفات ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) روزهای اندکی فاصله بود، لیک همین روزهای اندک چندان بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) سخت، پر درد و رنج و مصیبت بار گذشت که آن سال را «عام الحزن» نامیدند.

هنگامی که رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از شعب ابوطالب بیرون آمد، با حمایت عمویش ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، بزرگ بطحا، که در برابر مکر و نیرنگ قریش از او پشتیبانی می کرد، دعوت اسلام را میان قبایلی که به مکه می آمدند، ترویج می نمود. ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به مرز هشتاد سالگی رسیده بود و بیماری ها دامش را گرفته، او را خانه نشین کرده بود. بزرگان و اشراف قریش به عیادت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمدند و او را گفتند: «ای ابوطالب! تو می دانی که نزد ما چه جایگاهی داری و می بینی که چه کسانی نزد تو آمده اند و آگاهی که میان ما و برادرزاده ات چه گذشته است، پس او را ترک کن و از او پیمان بگیر که از ما دست بردارد و ما نیز به تو پیمان می دهیم که از او دست برداریم و او دین ما را رها کند و ما نیز دین او را».

ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در پی رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرستاد و چون حضرت آمد، دانست که مراد قریشیان چیست، پس در سخن پیش دستی کرد و آنان را فرمود: یک سخن به من می گوید تا بدان بر عرب پادشاهی کنید و عجم نیز به آیین شما در آید؟ ابوجهل شتابان گفت: آری، بلکه ده سخن.

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: بگوید «لا اله الا الله» و آنچه را که به جای خداوند می پرستید، کنار نهید.

یکی از آن فرومایگان سخن رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را نپذیرفت و او را گفت: آیا می خواهی ما خدایان را کنار نهیم و خدای واحد را

قریشیان ناامید شدند و یکی از آنان گفت: این مرد آنچه را که می خواهید به شما نمی دهد. قریشیان با نومیدی و خشم از نزد ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بیرون رفتند و پستی و خواری بر آنان سایه افکند.

وصیت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

هنگامی که ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) احساس کرد مرگش نزدیک شده است، در وصیتی جاودان به پسران و دیگر خاندانش چنین فرمود:

«شما را وصیت می کنم که این بنا _ یعنی کعبه _ را بزرگ دارید که خشنودی خدا، قوام زندگی و ثبات سرزمین در آن است. پیوند خویشاوندی را نگاه دارید و آن را نگسلید، زیرا پیوند با خویشاوندان (صَلَةُ رَحْمٍ) اجل را به تأخیر می اندازد و شمارتان را بسیار می کند. ستم را ترک گوئید و به بینوا کمک کنید و راست بگوئید و امانت دار باشید که به سبب آن در میان نزدیکان، محبوب و در میان توده مردم ارجمند می گردید.»

این وصیت نشان می دهد که تعالیم اسلام در جان و نهاد ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ریشه دوانده بود.

بزرگ بطحا در ادامه فرمود: «من شما را درباره محمد سفارش می کنم، زیرا او امین قریش و صدیق عرب است. او جامع تمام وصیت هایی است که به شما کردم. او برای ما چیزی آورده است که دل آن را می پذیرد و قلب آن را در خود جای می دهد.

به خدا سوگند گویا من تهیدستان عرب و بادیه نشینان و مرد

ستم دیده‌ی عرب را می بینم که دعوت او را پذیرفته اند و سخنش را تصدیق کرده اند و فرمانش را بزرگ شمرده اند و خویش را به گرداب مرگ فرو افکنده اند و سران و بزرگان قریش دنباله روی گشته اند و خانه های شان ویران شده است. آن که بر او درشتی بیشتری کرده، بدو نیازمندتر است و آن که از ما دورتر بوده، نزد او بهره مندتر است. عرب دوستی خود را برای او خالص کرده، رهبری اش را به او سپرده است.

ای قریشیان! مراقب برادرزاده خود باشید. دوست او باشید و حامی حزبش، که به خدا سوگند هر که به راه محمد رود، رهنمونی می یابد و هر که دامان او را بگیرد، نیکبخت گردد. من اگر برای خویشتن فرصتی می یافتم و در مرگم تأخیری، بلاها و مصیبت ها را از او دور می کردم، جز اینکه من به آنچه او شهادت می دهد، شهادت می دهم و سخن او را بزرگ می شمرم» (1).

این وصیت از ایمان ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و پیشرفت و شکوفایی آیین اسلام و خواری و ذلت دشمنان آنان و عزت و سرافرازی ستم دیدگان حکایت دارد. آنچه ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیش بینی کرده بود، تحقق یافت و سران قریش به پستی و خواری افتادند و ستم دیدگان، سروری و بزرگی یافتند.

وصیت ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) از ارزش های والا و آرمان های بلند و ایمان به

ص: 139

به سوی بهشت برین

پس از وصیت، دیری نپایید که مرگ شتابان به سوی ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) آمد. او نفس های آخر خویش را کشید و روحش در حالی که فرشتگان و پیامبران و فرستادگان خدا، آن را همراهی می کردند، به سوی خداوند تعالی پر کشید.

پسرش امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و دیگر پسران ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) پیکر پاک او را غسل دادند و مراسم شرعی را بر آن اجرا کردند، سپس آن را به سوی آرامگاه ابدی اش بردند و به خاک سپردند و به همراه آن، شرف، ایمان و کرامت را نیز در خاک کردند.

زندگانی این ابر مرد که خداوند متعال به وسیله او اسلام را سرفرازی بخشید و رسولش را حمایت کرد به پایان رسید. سلام خدا بر او که چه بسیار آیین اسلام را سود رساند. [\(1\)](#)

سوگواری رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ)

رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ) از وفات عمویش ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اندوهگین شد و دلش سخت به درد آمد. او با اندوه و غم، بالای قبر ابوطالب ایستاد و با چشمانی اشکبار در رثای او فرمود: «ای عمو! صله رحم کردی. ای عمو! پاداش نیکو بیایی، که چون کودک بودم مرا پرورش دادی و سرپرستی کردی و چون بزرگ شدم کمک و یاری ام کردی. به خدا

ص: 140

سوگند که بی گمان برای تو آمرزش خواهم خواست و برای تو چنان شفاعتی کنم که جنیان و آدمیان شگفت زده شوند»(1).

پیامبر(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، یاور، تکیه گاه استوار و نیرویی را از دست داده بود که او را در برابر قریشیان پلید پشتیبانی می کرد.

قریشیان پس از وفات ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را بی یار و یاور یافتند و بر آزار و اذیت او هم داستان شدند، رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در این باره می فرماید: «قریش با من کار ناخوشایندی نکرد، تا اینکه ابوطالب مرد»(2).

قریشیان پس از وفات ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هجوم آوردند و بر سر آن حضرت خاک می ریختند و حتی به هنگام نماز بر او سیرابی گوسفند می انداختند.(3)

خداوند به ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) پاداش نیک و فراوان دهد که به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لطف بسیار کرد و این لطف، نشان افتخاری برای فرزندان او شد. این سخن که ابوطالب(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بر کفر مرده، سخنی بس سست و سبک است که از سوی امویان و عباسیان _ که دشمنان علی(عَلَيْهِ السَّلَامُ) و فرزندان او بودند _ ساخته شده است.

چگونه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بر کفری چنین اندوهگین و ناراحت شود و سالی که او در آن درگذرد «عام الحزن» نامیده شود؟

ص: 141

1-1. آل سید علی خان، محمدعلی، ابوطالب و بنوه، ص 103.

2-2. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل، ج 2، ص 34.

3-3. همان جا.

چگونه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) برای کفاری از خداوند آمرزش و رحمت بطلبد و او را همه گونه بزرگ و گرامی بدارد؟

چگونه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در خانه کفاری بخورد و بیاشامد، در حالی که حکم اسلام درباره نجاست کافر صراحت دارد؟

خدایچه به سوی بهشت برین

بیماری ها یکی پس از دیگری به سراغ ام المؤمنین خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) آمدند. او در روزهای پایانی زندگی اش به فقر دچار شده بود، زیرا تمام ثروت انبوه خویش را در راه اسلام هزینه کرده بود. بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) افزون بر فقر، از زنان و مردان قریش دشنام می شنید و تحقیر و استهزا می دید و همه آن ها را در راه خدا به جان می خرید.

مهم ترین غم و اندوه بانو خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در لحظات پایانی عمرش، آینده تنها دخترش، سرور زنان، فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) بود، زیرا زنان قریش به سبب ازدواج خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از او در دل کینه داشتند. خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) با چشمانی اشک آلود به دخترش می نگریست، اسماء بنت عمیس که در کنارش ایستاده بود، به او گفت: آیا می گویی در حالی که سرور زنان عالمی و همسر رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) که او به تو بهشت را بشارت داده است؟

خدایچه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) فرمود: «از این نمی گریم، لیک دختر در شب عروسی اش زنی را می خواهد که نیازهایش را برآورده سازد. فاطمه کم سن و سال است و من می ترسم کسی نباشد که کارهایش را بر عهده بگیرد». اسماء قول داد که شب عروسی فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) کارهایش را بر

عهده بگیرد؛ او به خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گفت: «من تو را پیمانی خدایی می دهم که اگر تا آن روز زنده بودم، در آن کار جانشین تو باشم».

شب عروسی فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) و امام امیرالمؤمنین(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود تا زنان از خانه خارج شوند، لیک اسماء مانند، رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) او را فرمود: تو کیستی؟

گفت: اسماء بنت عمیس.

فرمود: آیا نگفتم زن ها خارج شوند؟

گفت: آری ای رسول خدا! قصد مخالفت با تو را نداشتم، لیک من با خدیجه پیمانی بسته ام. اسماء سپس ماجرا را برای حضرت باز گفت.

رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) گریست و او را فرمود: «موفق بدین کار شدی»؛ سپس برای او دعا کرد(1).

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وصیت کرد تا از فاطمه زهرا(عَلَيْهَا السَّلَامُ) نگهداری کند، با اینکه می دانست که رسول خدا(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از ژرفای دل دخترش را دوست می دارد.

خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) در لحظات پایانی زندگی اش به دخترش فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) گفت که پدرش بگوید که او از قبر می ترسد ردایی را که پیامبر(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) هنگام نزول وحی می پوشید، می خواهد تا کفن خویش کند.

فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) شتابان سوی پدرش رفت و او را از خواسته مادرش خبر

ص: 143

داد. رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با سرعت سوی آن بانو آمد و ردایش را برای او آورد. دیری نپایید که روح پاک خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) به سوی پروردگار تعالی پر کشید، در حالی که فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان آن را همراهی می کردند.

مرگ، این بانو را که به سبب ایمان به خدای تعالی و خدمت به اسلام، یگانه روزگار خویش، بلکه تمام روزگاران بود، در ربود.

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) با چشمانی اشک بار، همسر مهربان خویش را که در تمامی مراحل زندگی با او همراهی کرده بود، کفن کرد و برای او در قبرستان حجون قبری حفر نمود و خود به درون قبر رفت تا از نور آکنده گردد، سپس پیکر پاک خدیجه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) را در آن به خاک سپرد و همراه آن، عفت، فضیلت و وفاداری را نیز در خاک کرد.

اندوه رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)

چشمان رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) از اشک لبریز شد و از شدت غم و اندوه و درد مصیبت از هوش رفت. خوله بنت حکیم به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! با فقدان خدیجه، با کمبودی روبه رو شدید؟

رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: «آری؛ مادر خانواده بود و بانوی خانه».

اندوه فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ)

سرور زنان، فاطمه(عَلَيْهَا السَّلَامُ) از وفات مادرش سخت اندوهگین شد. امام صادق(عَلَيْهِ السَّلَامُ) می فرماید: «هنگامی که خدیجه درگذشت، فاطمه نزد رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می آمد و گرد او می گشت و از او می پرسید: از

رسول الله! مادرم کو؟ لیک رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اورا پاسخ نمی داد.

فاطمه همچنان در پی کسی می گشت تا از او درباره مادرش بپرسد و رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نمی دانست چه بگوید. پس جبرئیل نازل شد و به رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عرض کرد: پروردگارت تو را فرمان می دهد که به فاطمه سلام رسانی و او را بگویی: مادرت در خیمه ای از نی است که گره های آن از طلا- و ستون های آن از یاقوت سرخ است و میان آسیه زن فرعون و مریم بنت عمران نشسته است.

فاطمه گفت: خداوند! خود سلام است و سلام از اوست و به او باز می گردد»(1).

زمان وفات خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ)

بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) در ماه رمضان درگذشت(2). او 24 سال با رسول خدا(صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) زندگی کرد و سه سال _ یا بیشتر_ پیش از هجرت(3) و ده سال پس از بعثت رحلت کرد(4).

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) سه روز پس از ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) درگذشت(5). در رثای ابوطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) شعری به امام امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نسبت

ص: 145

1- . مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج 43، ص 27، ح 31.

2- . اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج 1، ص 511.

3- . ذهبی، محمدبن احمد، تاریخ الاسلام، ص 237.

4- . ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکره الخواص، ص 273؛ قرطبی، محمدبن احمد، تفسیر قرطبی، ج 14، ص 164.

5- . سیلاوی، غالب، الانوار الساطعه، ص 381.

داده شده است که در پی می آید:

أَعَيْنِي جُودًا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمَا* عَلَي هَالِكَيْنِ مَا تَرَى لَهُمَا مِثْلًا

عَلَى سَيِّدِ الْبَطْحَاءِ وَابْنِ رَئِيسِهَا* وَسَيِّدَةِ النَّسْوَانِ أَوَّلِ مَنْ صَلَّى

مُصَابُهُمَا أَدَجَى لِي الْجَوَّ وَالْهَوَا* قَبْتُ أَقَاسِي مِنْهُمَا الْهَمَّ وَالثَّكْلَى

لَقَدْ نَصَرَ فِي اللَّهِ دِينَ مُحَمَّدٍ* عَلَي مَنْ بَغَى فِي الدِّينِ قَدَرَ عِيَالًا (1)

«ای چشمان من! اشک روان کنید که خدا شما را برکت دهد، برای آن دوازدهم دست رفته که ماندنی نداشتند؛ بر بزرگ بطحا و پسر رئیس آن و سرور زنان، نخستین کسی که نماز گزارد؛ مصیبت آنان فضا را برای من تیره و تار کرد و اینک من مانده ام و غم و داغ آنان را تحمل می کنم؛ آنان در راه خدا، دین محمد را در برابر مخالفان آن یاری رساندند».

خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) جان پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) را از محبت و عشق لبریز ساخت و پس از وفات آن بانو، چندین سال طول کشید تا رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ازدواج کند (2).

اینک سخن ما درباره زندگی بانو خدیجه (عَلَيْهَا السَّلَامُ) که زندگی خویش را به خداوند بخشید و در راه او به نیکی جهاد کرد به پایان می رسد. پروردگار او را برای خدماتی که به اسلام داشت، پاداش نیک فراوان دهد.

والسلام

ص: 146

1- . قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 1، ص 118.

2- . شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الامامیه، ج 4، ص 270.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

